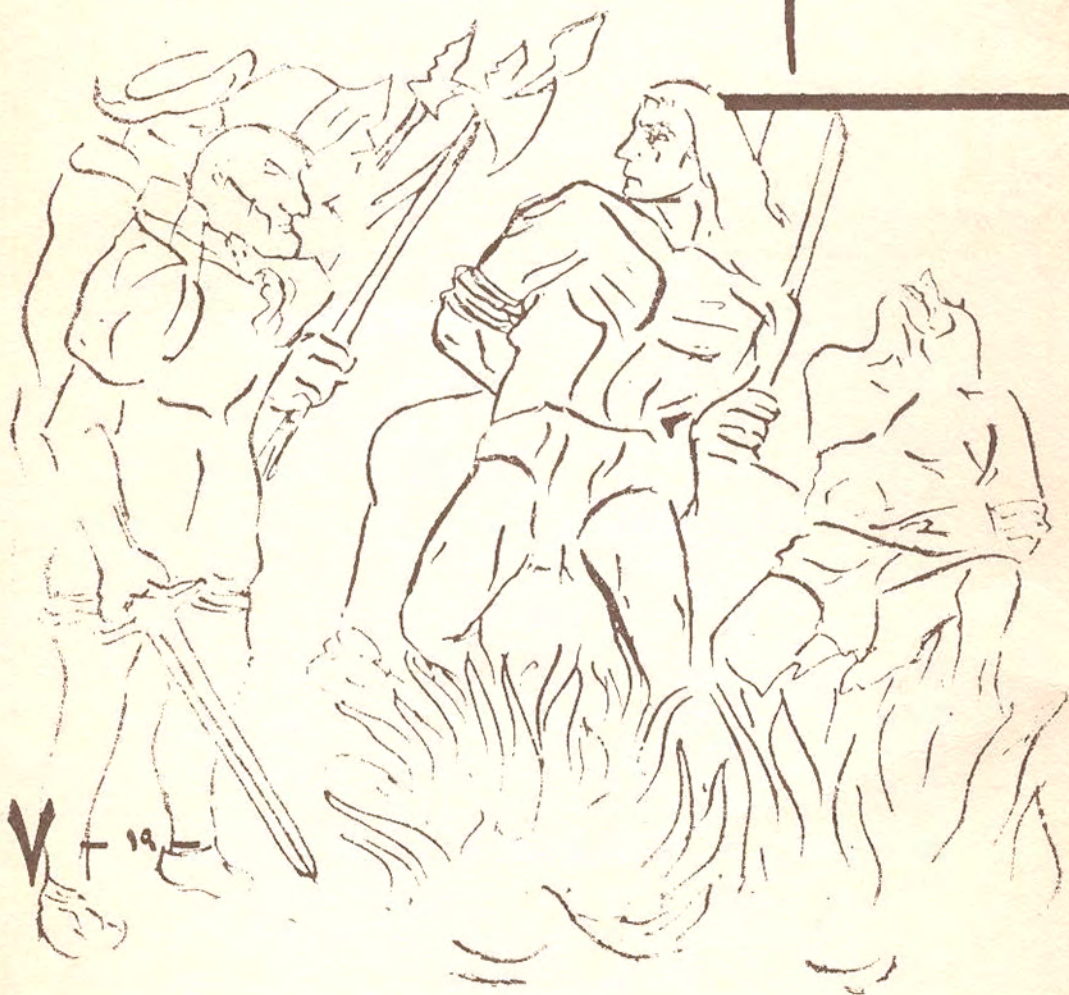


نامه  
مردم



# مردم

نامه  
ماهانه

صاحب امتیاز: دکتر رضا رادمنش  
سر دبیر: احسان طبری

جای اداره: تهران - خیابان فردوسی، روبروی سوم اسفند، چاپخانه شعله‌ور  
نامه‌ها و مقالات رسیده پس فرستاده نمی‌شود و اداره در حک و اصلاح  
آنها آزاد است.

تقل مطالب مجله بازکر مأخذ وبدون تحریف آزاد است

تک شماره	۱۵۰	۱۵۰	ریال
اشتراک یکساله	۸۰	۸۰	ریال
شش ماهه			

## در این شماره

۱	احسان طبری	زنان و جنبش زنان
۶	ترجمه م. بابک	صدمین سال انتشار مانیفست
۹	م. ح. کلاه	فرمایشیونهای اقتصاد - اجتماعی
۲۸	ز. فرزانه	جلد ششم مجموعه آثار استالین
۳۲	-	تضادهای باطنی در تکامل حزب - ژوزف استالین
۳۷	دکتر رادمنش	ماکس پلانک
۴۱	-	تاریخ شگرف بشر - آغاز زمانهای تاریخی
۴۸	مؤمنی	نطفه صبح ( شعر )
۵۰	-	چند موضوع اقتصادی
۵۷	ترجمه داود نوروزی	یک فلسفه ضد دمکراسی (اگرستانسیالیسم)
۶۶	سعید نفیسی	نوروز در اسلام
۷۳	منوچهر شیبانی	عجمی ( شعر )
۷۶	ترجمه: کریم روشیان	علم هیئت و سیر تاریخی آن
۸۴	ترجمه: عباس زاده	چگونه نویسنده شدم
۹۷	ف. میرمضانی	سینماها
	انتخاب از نیوماسز	پشت جلد

نکته

مردم

احسان طبری

## زنان و جنبش زنان

«زن باید با مرد دارای حقوق مساوی اجتماعی باشد، غرض این نیست که زن عین مرد باشد، بلکه غرض اینست که زن بتوان متخصص در یک رشته از کارهای اجتماعی، دارای تمام حقوق مخصوصه دیگر باشد و انتخاب هر نوع تخصص برای وی ممکن گردد. در این صورت ممکن است هر نوعی حقیقی یعنی تعلق حقیقی فقط یک مرد به فقط یک زن حقیقی وجود خارجی پیدا کند زیرا فقط در این صورت ممکن است یکطرف از اسارت طرف دیگر خلاص شده و عقد و طلاق بر اساس میل تناسلی دوطرف باشد.»

### دکتر ارانی در کتاب «بشر از نظر مادی»

در ماه گذشته تشکیلات دمکراتیک زنان ایران، وابسته به فدراسیون دمکراتیک زنان جهان مراسم هشتم مارس، عید بین‌المللی زنان جهان را برپا داشت. تشکیلات دمکراتیک زنان ایران در سال ۱۳۲۱ تأسیس یافته و اینک پنج سال از عمر آن میگذرد. ولی در عرض این مدت تشکیلات نامبرده بعلمت دشواریهای گوناگونی که بر سر راه خود داشت نتوانست در میان زنان ایران بعد رضایت بخشی نفوذ کند و جنبشی بمعنای واقعی کلمه بوجود بیاورد. راجع به علل این رشد اندک تشکیلات دمکراتیک زنان ایران در اینجا صحبت نمی‌کنیم، اگرچه این علل را بنوبه خود باید درک کرد و در صورتیکه نقایصی در کار موجود است باید آنها را رفع نمود ولی لازم است درباره چگونگی وظایف این تشکیلات سخنی چند گفته شود زیرا این تشکیلات در سه امر مهم و حیاتی زندگی ما یعنی صیانت صلح و تربیت نسل آینده و شرکت در رهائی ملت نقش مؤثری دارد. بهمین علت است که نمی‌توان درباره وظایف آن و توقعاتی که ملت ایران از آن دارد ساکت بود.

اگر وظایف جنبش ترقیخواه حزب ما در داخل اجتماع کنونی دشه ار است وظایف جنبش زنان بازهم دشوارتر است. علاوه بر قیود اقتصادی و اجتماعی که دست و پای مردان ما را بسته، قیود و مقررات دیگری نیز هست که زنان ما را مقید ساخته و بیت آنها ورشد تکامل اجتماعی دیوار عایقی کشیده است. زن ایرانی با همه محرومیت و باتمام رنجی که در زندگی متحمل میشود هنوز دست بمبارزه وسیع و منظم و آگاهانه ای برضد عوامل تیره بختی خود نزده است. بجز تشکیلات دمکراتیک زنان که با برنامه مترقی و جهان بینی روشن و پیوندهای محکم بین المللی خود (مانند عضویت در فدراسیون دمکراتیک زنان جهان) مبنای کار خود را بر پایه های منطقی نهاده و میدان پیشرفت وسیعی دارد، سازمانها دیگر زنان در کشور ما غالباً مجمع دوستان و گاه نیز دسته های تجملی است با این وضع این سازمانها نمی توانند نطفه های يك نهضت وسیعی قرار گیرند. اعضاء تشکیلات دمکراتیک زنان نیز با وجود داشتن بنیاد صحیح کار هنوز نتوانسته اند همچنان اسیر خود را بحرکت اندازند. ولی هرچه از این سو تلاش زنان ترقیخواه عضو سازمانهای متشکل زنان کوچک و مختصر است، از آنسو تلاش امپریالیسم و ارتجاع، با استفاده از نیروی عادت و از عقب ماندگی زنان، با استفاده از تمایل مردانی که اسارت زن را ترجیح میدهند وسیع و پر دامنه است. زنان ما در معرض طوفانی از تبلیغات خرافی نوع جدید و طرز قدیم قرار گرفته اند. عناصر عقب مانده جنس زن با امر امپریالیسم و مکاری چاکران آن که در جامعه روحانیت و معنویت جلوه گری میکنند بپای خود داخل گور محرومیت یعنی چادر میشوند و عناصر با اصطلاح متعدد در مقابل محصولات هولیوود نشسته و هوس های هنرپیشگان را تقلید میکنند. هوسهای خانمان بر انداز این عناصر با اصطلاح متعدد خانواده های ما را از طریق دیگری دچار انحطاط کرده. در کشوری که اکثریت مطلق آن بتمام معنی گرسنه و برهنه اند این هوسبازان غافل از رنج ملت خود و فارغ از وظایف بشری خویش در آداب آرایش مستغرقند و گفتگوی روزانه آنها بحث درباره چیزهایی است که با ضروریات تاریخی ملت کوچکترین آشنائی ندارد. برای گمراه کردن بشر امپریالیسم از هر غرغه سر برمی کند. همه چیز را از مفهوم درخورد و واقعی آن عاری می سازد و بصورت شکل و ظاهر محض درمی آورد. دمکراسی، بشردوستی، میهن پرستی، عدالت، قانون، تجدد، تمدن، آزادی همه اینمعانی بزرگ را بصورت مبتدلی عرضه میدارد. تجدد در نزد زنان ماعبارت از اسارت ذلیلانه در درگاه



## ظاهر سازی و هوسبازی است \*

در نظر يك نهضت پیشرو بین آن زنی که در سایه شوم حجره دعانویس برای شوی نامهربان خود جادو میکند تا قلب رام نشدنی او را در شبکه مرموز ادعیه و اوواد محبوبوس سازد و آن زنی که در پای میز قمار، با ردیف کردن یکرشته اصطلاحات لوس و چند قهقهه جلف شبزنده داری میکند کوچکترین تفاوتی نیست. بخصوص اینکه این خواتین با اصطلاح متجدد باهمه خبرگی که در کار آرایش و زینت و لباسشان بکار رفته، هنوز پیش جادوگر ماهر نیز زانو میزنند و بخت برگشته خود را در شیارهای درد قهوه نزد فالگیران نوع جدید میجویند.

منظره در هر دو حال رقت انگیز است. زن چادری ذلت کش واسیر، قوانین جابرانه حکومت مرد بر زن را ازلی می پندارد و در زیر لکد های شوهر بخود می پیچد و عقده خود را در پای منبر روضه خوان میکشاید. زن «متجدد» هوسباز و سرکش، تعلق بخانواده و وفاداری بآن را خرافات میسرمد و سعادت شوهر و کودکان خود را در عیاشیها و هوسبازیها تباه میکند خانواده که دستخوش تاراج و مصائب اقتصادی و اجتماعی است در زیر نظارت این نگهبانان نااهل بعد اعلای انحطاط میرسد. نسل جدید را مادر محروم و جاهل، ضعیف، ابله و گنک بار میآورد و مادر هوسباز عیاش، لاقید و فاسد و بیکاره میپروراند.

نسل جدید ما در طلسم این دو نوع خرافات در افتاده و به شومترین روشی مثلثه میشود. اینست آن بلای هائل که نخست زن و سپس تمام جامعه را معدوم میکند. در اینجاست آن وظیفه عظیم و مقدس تشکیلات زنان دمکراتیک ایران؛ نه فقط آنها بلکه وظیفه تمام زنان واقعا ترقیخواه و حقیقتا متجدد کشور ما، آنهایی که از ترقی و تجدد این معنا را می فهمند که باید بشر با استفاده از نتایج علمی و تجربه خود زندگی را بر اساس هم آهنگ و منطقی بنا کنند و عقل و عدالت را بآن حاکم سازد...

امروز زنان ما بجز زنانی که در کنار مردان خود در مزرعه و یک چند کارخانه های معدود کشور میکوشند، بتمام معنی عضو مفلوج جامعه ما هستند. امپریالیسم سعی دارد که تمام جامعه را راکد و منجمد سازد و بخصوص زنان را با استفاده از سنن و رسوم، و بیاتکاه به عادات و آداب قومی از صحنه کوشش اجتماعی طرد نماید. این سعی امپریالیسم در شرایط امروزی کشور ما تا حدود زیادی قرین باموقیبت است.

مطلب در اینجاست که باید تودهٔ انبوه زنان ایرانی را از زندانِ انواع خرافات نجات داد. بآنها فهماند که آنها انسان هستند، وظیفه دارند که به ارتقاء جامعه خود کمک کنند، وظیفه دارند که به امر خانوادهٔ خود توجه نمایند، وظیفه دارند که دربارهٔ صلح ذی‌علاقه باشند زیرا جنگ آینده مردان آنها را به یقین خواهد برد، وظیفه دارند که از صورت یک کنیز یا یک عروسک بیرون بیایند و به یک بشر برآمده‌ای مبدل گردند.

باید بر ضد قوانین و مقررات جا زاننه که زن را محکوم به جورگشی میکند و او را از خاصیت بشری و استقلال انسانی خود محروم میسازد، بر ضد اجتماعی که زن را در گرداب مذلت غرقه میکند و او را به ملامت بی ارزشی مبدل میگرداند، بر ضد مردانی که از اسارت زن، از بازیچه بودن زن طرفداری میکنند، بر ضد قوانینی که به فلج شدن فعالیت زن علاقمند است، با ناشرین خرافات قدیم، با حامیان خرافات جدید مبارزه شدید و قطعی و دامنه‌داری کرد.

این مبارزه اگر در مراحل نخستین خود دشوار باشد، بعضی آنکه راه خود را در ظلمات زندگی زن ایرانی باز بکنند ناگهان با کامیابی بزرگی قرین خواهد شد. کافی است که زن ایرانی بخود بیاید و موقع از یکطرف شوم و از طرف دیگر بی‌بهای خود را بفهمد. این یک قدرت بزرگی است که اگر بحرکت افتد میتواند در تحول جامعه ما نقش شایسته‌ای را ایفاء نماید. این قدرت را باید بخدمت صلح، نسل آینده، ارتقاء جامعه سپرد و برای اینکار از هر گونه کوششی نباید دریغ کرد.

ما از تشکیلات دمکراتیک زنان بعنوان تنها سازمان پیشرو که با اصول علمی مجهز است، و علل تیره‌روزی زن را در جامعه کنونی درک میکند و شعارهای او با اوهام و مبهمات و جملات خوش ظاهر و بی‌معنی مخلوط نیست، بلکه روشن منطقی و واقعی است چشم داریم که پیش آهنگ یک چنین مبارزه دامنه‌دار و اساسی باشد. زنان ایرانی را از اسارت و غلامی، از فحشاء رسمی و غیر رسمی از تاریک‌ترین جهالتها و از زشت‌ترین هوسها، از طفیلی‌گری و بیپودگی، از ایفاء نقش بازیچه، از فلج عمومی و رکود دائمی نجات دهد. برای انجام این وظیفه، بخصوص در مراحل نخستین مبارزه کار فوق‌العاده و از خودگذشتگی کامل لازمست و دلیلی ندارد که ما چنین کوشش و از خودگذشتگی را از زنان پیشرو خود متوقع نباشیم.

## هفتاد و هفتمین سال کمون پاریس

در ۱۸ مارس ۱۸۷۰ کارگران پاریس برای دفاع از پایتخت میهن خود در برابر سپاه متجاوز بیسارک و چاکران مزدور فرانسوی او، مردانه قیام کردند و دو ماه و چند روز شهر پاریس را از دست برد دشمن محافظت نمودند. این قیام دلاورانه کارگران پاریس یکی از درخشانترین صفحات تاریخ نهضت‌های انقلابی است.

آزادبخواهان همه دنیا در برابر شهامت کمونی‌ها سر تکریم فرود می‌آورند و کمون پاریس را بمنوان يك ابتکار برجسته پرولتاریای فرانسه در راه آزادی خود تجلیل میکنند.

نخستین حکومت طبقه کارگر الهامی به نسل‌های آینده پرولتاریا بهشید و او را در مبارزه بهاطر رهائی از قیود اسارت قویدل ساخت.

کمون پاریس در جنگ با نیروهای برتر دشمنان انقلاب سرانجام مغلوب شد ولی باین وجود خاطره درخشان آن، خاطره کوشش برافتخار پرولتاریا برای آزادی خود تاکنون نیز در دل‌ها باقیست.

علت شکست کمون را باید در شرایط نامساعد و عدم تناسب نیروهای طبقاتی فرانسه در آن زمان جستجو کرد و درجه اول این ناکامی را باید مربوط به فقدان يك حزب بزرگ کارگری، قادو برهبری نهضت مترقی دانست.

برای درک اتفاقات سال ۱۸۷۱ در فرانسه باید خلاصه‌ای از تاریخ فرانسه دوره امپراطوری دوم را یادآوری کرد. ما در شماره آینده در باره این واقعه عظیم تاریخی به تفصیل گفتگو خواهیم کرد.

کارکنان مجله ماهانه مردم عید باستانی  
نوروز را بملت ایران که در شرایط رقت بار در زیر  
فشار یکی از فاسدترین و خیانت‌پیشه‌ترین هیئت‌های  
حاکمه جهان بسر میبرد تبریک میگویند و امیدوارند  
که سال آینده سال مسرت‌انگیز و سعادت‌بخشی برای  
آنان و کلیه ملل جهان باشد ♦

## صدمین سال انتشار يك شاهكار اندیشه بشری

اخیراً به مناسبت صدمین سال انتشار «مانیفست» مقاله بسیار جالبی بقلم بسکی از تئوریستهای فرانسوی موسوم به «اتین فائون» در مجله «دمکراسی نوین» چاپ رسیده است. از نظر اینکه مجله ما همواره چربانهای علمی و هنری معاصر را از نزدیک تعقیب میکند؛ و به علت اهمیت بی نظیری که تئریه مزبور در جهان کسب کرده و باعث ایجاد تحول و انقلاب بی نظیری در حیات فکری، اقتصادی و اجتماعی دنیا گردیده است، بسیار مناسب دیدیم که مقاله نویسنده شهیر فرانسوی را در این شماره بیاوریم:

اولین چاپ مانیفست در روزهای آخر قوریه ۱۸۴۸ در لندن بزرگان آلمانی منتشر شد. یگسال پیش، مارکس و انگلس بعضویت «جمعیت درستکاران» پیوسته بودند. این جمعیت در سال ۱۸۳۶ از طرف پناهندگان آلمانی در پارلیس تأسیس شده و بعد بلندن نقل مکان یافته بود. در آنجا اعضای ملیت های مختلفی بدان پیوسته بودند. جمعیت مدت مدیدی جنبه سری و توطئه آمیزی داشت و خواستار يك کمونیسم تخیلی و مساوات طلب بود.

بتدریج صحت نقد مارکس و انگلس و تئوریهای جدیدی که آنها در این دوره ابراز داشته بودند، از طرف جمعیت بتدریقه شده. در بهار سال ۱۸۴۷ جمعیت مزبور به آن دو نامه ای نوشت و درخواست کرد که بجمعیت پیوندند. انگلس مینویسد: «در صورت موافقت ما با قبول عضویت، بما فرصت داده میشد که در حضور کنگره عمومی جمعیت، کمونیسم انتقادی خود را بوسیله يك بیانیه تشریح بکنیم و سپس این بیانیه بنام بیانیه جمعیت چاپ بشود. بدینگونه ما می توانستیم کاری بکنیم که سازمان کهنه جمعیت مطابق مقتضیات عصر جدید و برای تأمین مقاصد جدید بصورت نسویشی در بیاید.»

مارکس و انگلس بدعوت جمعیت جواب موافق دادند. اولین کنگره عمومی جمعیت در ژوئن ۱۸۴۷ در لندن تشکیل شد. سازمان جمعیت در این کنگره مطابق اصول دمکراتیک کاملاً تجدید شد و بنام «جمعیت کمونیستها» موسوم گردید.

در کنگره دوم که از ۳۰ به اوامبر تا ۸ دسامبر همان سال طسول گشید، مارکس و انگلس، پس از آنکه اصول عقایدشان از صرف کنگره باطنانی آراء



پدیرفته شد، مامور تنظیم و چاپ برنامه نظری و عملی حزب شدند.  
تاریخ انتشار مانیفست نشان میدهد که آنها وظائف محوله را بدون  
فوت وقت و بسرعت انجام داده‌اند.

### ۳۰ بزرگ فنانا پدیر

«بیانیه حزب کمونیست» يك بروشور مختصر ۳۰ برگی است با این  
وصف کمتر اثری میتوان پیدا کرد که در تاریخ جهان و ترقی و تکامل آن نشانه‌ی  
بدین عمق گذاشته باشد.

در همان سال اول چاپ، مانیفست چندروز پیش از انقلاب ژوئن ۱۸۴۸  
در پاریس بزبان فرانسه چاپ و منتشر شد؛ در عین حال يك ترجمه بزبان آلمانی  
و يك ترجمه دیگر بزبان دانمارکی منتشر گردید. اولین ترجمه انگلیسی مانیفست  
در سال ۱۸۵۰ در لندن چاپ شد. يك ترجمه روسی بقلم «باکونین» در سال  
۱۸۶۳ و يك ترجمه دیگر بقلم «ورازاسولایچ» در سال ۱۸۸۲ منتشر شد. امروزه  
تعداد ترجمه‌های روسی از صد نسخه تجاوز میکند. در سال ۱۸۷۱ سه ترجمه  
انگلیسی در امریکا منتشر شده است. اولین ترجمه بزبان ایتالیایی در سال ۱۸۹۵  
جعل آمد. در سال ۱۸۸۶ مجله «سوسیالیست» پدیریت «ژول گد» ترجمه جدیدی  
بزبان فرانسه بقلم دختر مارکس و به تصحیح انگلس منتشر ساخت. مانیفست از روز  
انتشار خود در میلیونها نسخه و بزبانهای مختلفه عالم چاپ و نشر شده است.

بقول خود انگلس طلایه‌ی که در سال ۱۸۴۸ انتشار مانیفست را با شور  
و ضعف تلقی کرد «بسیار اندک» بود. ولی هرزوم مارکس در مقدمه سال  
۱۸۹۰ مانیفست توانست بنویسد که مانیفست «بدون تردید بین‌المللی ترین و  
کثیرالانتشارترین آثار سوسیالیستی و برنامه مشترک میلیونها نفر کارگر کلیه  
کشورها از سبیری تا کالیفرنیا است». امروز آئین مانیفست راهنمای احزاب  
نیرومند کمونیست است که در سرتاسر جهان نبرد ترقیخواهانه اکثریت کارگران  
و نیروهای اصلی دمکراسی را رهبری میکنند. مانیفست در يك ششم جهان در  
حیات بزرگترین کشورهای جهان یعنی اتحاد جماهیر شوروی پیروز شده است.  
در جریان سالهای سبیری شده، «تئورسین» هان، بیشماری بر سنک خساره  
مانیفست دندان زده‌اند. همه آنها پشت سرهم در ورطه فراموشی غوطه خورده‌اند،  
در صورتیکه اثر مارکس و انگلس در غشندگی رمان جوانی خود را حفظ کرده است و  
پرتو آن روز بروز تابنده تر میشود.

دلیل این امر را فقط نباید در دهاء مارکس و انگلس جستجو کرد،  
بلکه باید در اینجا جستجو کرد که تئوری آنها امتهاجات تکامل جامعه نوین  
را منعکس میکند؛ و برای تأمین منافع نیروهای اجتماعی که در حال صعود است  
میکوشد، در حالیکه استنادات همه آنها تیکه به مخالفت با مانیفست و تغییر شکل  
دادن اصول آن، و «تجدید نظر» در آن و یا «عدول» از آن برخاسته‌اند؛  
مبین مقاومت طبقات رو به افول و عناصر مرتجعی است که خواب متوقف ساختن

هرچ تاریخ و بسقب بر گردانیدن آنرا می بینند.

### نهیضت کارگری و سوسیالیسم پیش از مارکس

تا زمان مارکس مبارزه طبقه کارگر و اجرای آئین های سوسیالیستی بر روی دو جاده مشخص پیش رفته بود.

نیمه اول قرن نوزدهم، جهش صنایع عظیم کابینالیستی را بخصوص در انگلستان (میهن اصلی آن که در قرن نهمدم در آنجا قدم بعرضه وجود گذاشته بود) چشم دید. بهمان نسبتی که صنعت بزرگ تکامل می یافت، طبقه کارگر از حیث تعداد پیروزتر میگردید. تمرکز صنعت قرین تر که طبقه کارگر بصورت توده های فشرده تری میشد. استعمار کارگران نیز تشدید می یافت مثلاً روز کار دوازده و حجم کار بیشتر می گردید، بچه ها و زنان وارد کارخانه ها می شدند.

بالتجبه مبارزات انفرادی کارگران بر علیه اربابان بطور مترقیانه ای متماثل به مبارزه طبقه کارگر بر علیه بورژوازی میشد.

قیام کارگران حریر بافی لیون در سال ۱۸۳۱ اولین قیام کارگری بشمار میرود؛ سالهای ۱۸۴۲-۱۸۳۸ نقطه اعلای نهضت کارگری ملی انگلستان، چارنیسم را در بر داشت؛ در ژوئن ۱۸۴۸ پاریس با اولین انقلاب مستقل طبقه کارگر مواجه گردید.

ولی این مبارزات با همه قدرت و شدت خود هنوز خاصیت خودرو و زودگذری داشتند. طبقه کارگری که موجب این مبارزات بود هنوز از قوانین و تعول رژیمی که باعث محرومیت او شده بود، اطلاع نداشت. طبقه کارگر هنوز هتاساسی و ایمان صریحی نسبت به نقش تاریخی خود برای نجات جامعه و آزادی خود طبقه کارگر نداشت.

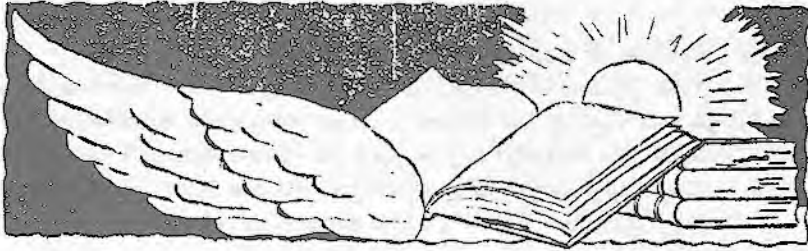
ببوازات این مبارزه فلاکت و محرومیت کارگران موجب ایجاد آئینها و نظریات سوسیالیستی گردید.

این آئینها رژیم وجود را محکوم مینمودند، انتقاد بسیار صحیح و غالباً درخشانی از آن میکردند؛ آرزو مند در هم ریختن رژیم بودند و سیستمهای تبدیلی برای جانیشنی آن پیشنهاد مینمودند. شهورترین این صاحب نظران سن سیمون، فوریه و آون بودند. ولی سوسیالیستهای تبدیلی هنوز از قوانین تحول و تکامل اجتماع سرمایه داری و بالتجبه از ماموریت انقلابی طبقه کارگر بی اطلاع بودند تهذیب اخلاق ثروتمندان را ترجیح میدادند.

لنین مینویسد: «سوسیالیسم تبدیلی از تعین بهترین راه حاصل عاجز بوده. همچنین سوسیالیستی هم از تشریح بیعت بردگی مزدوری در رژیم سرمایه داری، هم از کشف قوانین تحول آن و هم از پیدا کردن نیروی اجتنابی از تضاد پذیری که بتواند دست بایجاد یک جامعه جدید بزند، ناتوان بود.

مانیست هر دو وظیفه یعنی خاتمه دادن به هرچ ومرج نظری سوسیالیسم

بقیه در صفحه ۹۰



م. ا. ح . کوه

## فرمایشونهای اقتصادی - اجتماعی \*

### الف - نظریات مارکسیسم لنینیسم

### درباره فرمایشونها

۱ - مقدمه و تعریف

قبل از اینکه مارکس و انگلس ، بانیان سوسیولوژی جدید ، بنظریات مربوط به قضایای تاریخی جنبه علمی بدهند ، و علم ماتریالیسم تاریخی را وضع و ترویج نمایند ؛ جامعه شناسان بطور کلی در موقع تجزیه و تحلیل تاریخ اجتماع بشری ، در مرحله نهایی ، تغییر خاندانهای سلطنتی و تمویض رجال بزرگ کشوری و نقل و انتقال سرداران مهم نظامی را بمنزله مبنای تحولات تاریخی می پنداشتند و در غالب موارد نیز ، برای اینکه باین شیوه خود پایه منطقی بدهند ، تیوغ و جرمت فلان سردار یا درایت و کاردانی فلان سلطان را ، که در دوره او وقایعی اتفاق افتاده بود ، برخ میکشیدند ، و از این ربط و ارتباطی که در فکر خود بین قضایا و حوادث برقرار میساختند ، باین نتیجه میرسیدند که گویا عقل و شعور ، شهامت و شجاعت ، و تدبیر و کیاست شخصیت های برجسته عامل اولیه و منشاء هر نوع تبدیل و تبدلات اجتماعی است .

ممکن است پاره ای از متفکرین جدید هنگام مطالعه این گونه نظریات بر مبتکرین آن بختندند و نوع تفکر مورخین قدیم را بیساده ستیزه بگیرند ، ولی بیروان مارکسیسم - لنینیسم ؛ آنهائیکه فکر خود را از واقعات میکیرند و حاصل اندیشه خود را باحوادث عینی تطبیق میدهند ؛ این قبیل افکار را نه تنها ضروری و واجب میدانند ، بلکه آنها را برای پیدایش تئوریهای جدید لازم و مترقی تلقی

---

\* برای تهیه این مقاله از « انسیکلوپدی بزرگ شوروی » و « آثار منتخبه مارکس و انگلس » و « منتخبات لنین » استفاده شده است .

میکنند ، زیرا این اشخاص به‌جهت از نظر زمانی و مکانی نگاه مینمایند و هر نظریه جدیدی را دنباله و سنتز نظریات قدیم می‌شمارند .  
 و نیز بسیارند باصطلاح «جامعه شناسان بزرگی» که هنوز هم در گروه وکنار بهامه کهنه قدمار ما برتن کرده و تحلیلات آنته‌ارا دکامیت وار تکرار میکنند این «دانشمندان» هنوز هم کلید تغییرات و تحولات مهم تاریخ را در دیو و باز دیده های سیاسی ، در تمایلات شخصی فلان رهبر حزبی ، در خواسته های فلان مقام دولتی جستجو مینمایند ، اینها علت پیدایش فاشیسم را در مفز موسولینی و هیتلر ، علت برقراری موسیالیسم شوروی را در اراده لنین و استالین ، علت تغییر روش سیاسی امریکا را در امیال ترومن و مارشال قرار میدهند و از این قالبی که برای واقعیات میسازند ، و آنرا با تعریف جریانات عینی صیقلی میکنند ، باین پندار میرسند که گویا پندارهای هگل ، در مورد خلاقیت ایده مطلق ، آخرین و صلیح - ترین نظریه است که میتوان برای کشف تمام راز های اجتماعی و تاریخی آنرا بکار انداخت . پیروان مکتب مارکسیسم - لنینیسم از واماندگی فکری گروه اخیر نیز به‌بچه‌وجه دچار تعجب و تمعیر نمیشوند چون این مکتب با آنها نشان داده است که چگونه محیط اجتماعی و منافع طبقاتی سازنده و پردازنده توهمات ، بخصوصی در قضایای اجتماعی مینباشند .

با پیدایش مکتب جدید مارکس و انگلس ، که خود سنتز پیشرفت هالی است که تا بآروز در زمینه دانش نصیب بشر شده بود ، یک علم کاملا نویی در قلمرو سوسیولوژی پیداشد ، که به « ماتریالیسم تاریخی » معروف است . البته کسانی هستند که اصول ماتریالیسم تاریخ را نااستوارتر از آن میدانند که اطلاق کلمه «علم» بر آن سزاوار باشد ، ولی اینها و قضایات اینها ، که از همسان واماندگان اجتماعی هستند ، نمیتواند در واقعیات تغییری بدهد همانطور که مخالفت شدید کلیسا و مذهب با داروینیسم نتوانست از ظهور و رشد « آنتروپولوژی » (مردم شناسی) و قبول دینامیسم در «عالم جاندار» جلوگیری کند .

از نقطه نظر ماتریالیسم تاریخی ، تاریخ تکامل جامعه بشری بر حسب نوع طرز تولید بدوره های مختلف تقسیم میشود و هر یک از این ادوار یک فرماسیون اقتصادی - اجتماعی مبنی نام دارد ؛ مانند فرماسیون اقتصادی - اجتماعی برده گری ؛ فرماسیون اقتصادی - اجتماعی فئودال ، که در اصطلاح عمومی به « رژیم برده گری » و « رژیم فئودالیسم » معروف هستند .

شهره تاریخی اجتماع دارای نقاط گره دار مشخصی است که هر یک تعیین کننده مرك قطعی یک رژیم و استقرار رژیم دیگر است . یکی فرماسیون اقتصادی - اجتماعی معین جامعه و در عین حال توضیح دهنده حالات و ارتباطات کلیه عناصر متشکله پایه های اقتصادی و دستگناه ایده نولوژیکی یکی از دوره هائی است که بین دو نقطه معین از نقاط گره دار شهره اجتماع واقع است ، دوره ای که تولد و مرک آن ، بوجود آمدن و از بین رفتن آن ، استقرار و سقوط آن بوسیله دوا انقلاب کاملا



متمایز رسماً اعلام میگردد.

مارکس در «انتقادی بر علم اقتصاد» مینویسد که فرماسیون اقتصادی - اجتماعی مجموعه ای از آن روابط تولیدی است که «... پایه Base واقعی اجتماع را تشکیل میدهد. پایه ای که ساختارهای سیاسی و قضائی جامعه بر روی آن بنا میشود و اشکال معین وجدان اجتماعی با آن منطبق و مشروط میباشد. طرز تولید مایحتاج مادی زندگی عاملی است که جریان تکامل Processos اجتماعی، سیاسی و روحی بطور کلی بستگی کامل با آن دارد. نیروهای مولده اجتماع در یک مرحله مبنی از تکامل خود با روابط تولیدی موجود، یا بنا بر انعکاس قضائی، با روابط مالکیت، همان روابطی که این نیروها در قلمرو آنها پرورش یافته اند، تضاد حاصل میکند. این روابط (روابط تولیدی - روابط مالکیت) که تا این موقع بتکامل نیروهای مولده کمک مینموده اند، از این پس برای آنها قیودی را تشکیل میدهند.

در این هنگام است که دوره انقلاب اجتماعی فرا میرسد. با تغییری که در پایه های اقتصادی بوجود می آید، در سراسر بنای عظیمی نیز، که بر روی این پایه ها قرار گرفته، بطور کم و بیش صریحاً تحول ایجاد میگردد.»  
لنین نیز فرماسیون اقتصادی و اجتماعی را چنین تعریف کرده است: فرماسیون اقتصادی - اجتماعی «یک دستگاه Organisme بخصوص اجتماعی است که تولد آن، اعمال آن، انتقال آن بشکل عالیتر، مبدل شدن آن بیک دستگاه دیگر، قوانین بخصوصی برای خود دارد»

هر فرماسیون اقتصادی - اجتماعی معین را قوانینی است معین، قوانینی که ذاتی آن بوده و از حیثه فکر و نفوذ بشر خارج است  
مارکس در کتاب «کار مزدوری و سرمایه» چنین تعلیم میدهد: «روابط تولیدی من حیث الوجود تشکیل آن چیزی را میدهد که بنظام اجتماعی، با اجتماع معروف است، و در عین حال نیز این روابط مشکل اجتماعی است که بر مرحله - معینی از تکامل تاریخی واقع میباشد و دارای صفات مخصوصی است. اجتماع قدیم (۱)، اجتماع فئودال، اجتماع بردگی عبارتند از اینگونه مجموعه های روابط تولیدی، مجموعه هایی که هر یک شامل مرحله ویژه ای از تکامل تاریخ بشری میباشد»

بنا بر آنچه که در فوق گذشت از وحدت کامل پایه های مادی و سازمانهای ایده مولوژیک یک دوره تاریخی، یک دستگاه کامل اجتماعی ایجاد میشود که همان «فرماسیون اقتصادی - اجتماعی» است.

مارکسیسم - لنینیسم تاریخ تکامل بشریت را مانند حرکت جبری اجتماع از مرحله پائین به مرحله عالی، از مرحله عالی به مرحله عالیتر میبندد. بنا بر منطبق تاریخی این مکتب، بدایش، تکامل و تغییر یک فرماسیون بر حسب قوانین مشخص،

(۹) = (Antique Society). مقصود مارکس عبارت از جامعه ای است که قبل از پیدایش اجتماع طبقاتی بوده و وجود داشته: اجتماع اتر بارکال - پاتر بارکال - قبیله ای

که مانند قوانین طبیعی جبری و عینی است ، انجام می پذیرد و هر فرمایشی در همان هنگامی که در رحم فرمایشون قلبی خود پرورش مییابد ، آنگاه آن فرمایشون مترقی تر و عالی تر می شود . ماتریالیسم تاریخی بما می آموزد که انقلاب تنها قابل ایست که میتواند و بایست فرمایشون جدید را از محیط تک و خفتان آمیز قدیم بزاید و میدان رشد و پرورش این طفل نوزاد را هموار و آماده سازد

### ۱ - تعلیمات ماتریالیسم تاریخی

در مکتب مارکسیسم - لنینیسم مفهوم فرمایشون اقتصادی - اجتماعی یا تئوریهای مربوط به مبارزه طبقاتی و کمونیسم علمی ارتباط ناگسستی پیدا میکند زیرا بر طبق تعالیم این مکتب : روابط تولیدی ، یعنی عامل تشکیل دهنده فرمایشونها در جامعه طبقاتی توضیح دهنده مناسبات طبقات اجتماعی است . لنین در یکی از یادداشتهای خود (۱) خاطر نشان میسازد که : « سیستم اجتماعی » ، « فرمایشون اجتماعی » و تمام این گونه مفاهیم ، بدون مفهوم طبقه و مفهوم اجتماع طبقاتی ، بعد کافی روشن و صریح نمی باشند .

تعلیمات مربوط به فرمایشون اقتصادی - اجتماعی ، که بوسیله مکتب مارکس - انگلس - لنین و استالین داده شده است ، به مثله یکی از پایه های اصولی درک مادی تاریخ است . تعریف و تحلیلی که این متفکرین پروتاریا از فرمایشون اقتصادی اجتماعی نموده اند شامل عمیق ترین و دقیق ترین گفتارهایی است که در مورد قوانین عمومی تکامل تاریخی و اجتماعی بشریت ابراد شده است . اینها بودند که برای اولین بار اعلام داشتند که اساس پیشرفت های عالم بشریت را باید در اقتصادیات جامعه جستجو نمود .

این نظریه مادی ، که در آن موقع کاملا تازه گویی داشت ، مورد حملات کینه توزانه متفکرین بورژوا قرار گرفت زیرا آنچه که مکتب مارکس و انگلس تعلیم میداد مخالف با منافع طبقاتی آنها بود . مارکس و انگلس با کشفیات نوین خود امکان دادند که روابط علت و معلولی حوادث تاریخ آشکار شود و ارزش واقعی نیروهای اجتماعی در مراحل و درجات معین تاریخی واضح گردد . موضوعی که بیش از همه ششم ایده نولوگ های بورژوازی را برانگیخته ، آن قسمت از تئوریهای مارکسیسم - لنینیسم است که با آنکه بقانون علت و معلولی قضایا ثابت می نماید که رژیم سرمایه داری نیز ، مانند رژیم های قبلی ، آن ابدی و جاودانی نیست ، بلکه فرمایشون مخصوصی است که مثل فرمایشونهای دیگر ، پس از طی مدارج معین تاریخی ، جای خود را بیک فرمایشون اقتصادی ، به اجتماعی نوین ، به جامعه بدون طبقات سوسیالیسم ، واگذار می نماید . مسلم است این نظریات علمی و منطقی ، که با بحریه دیالکتیک خود « اصول مقدس » و « نظام ابدی » وارد ادعای بورژوازی را از ظاهر ایده نولوژیکی هم محروم میکند ، نمیتواند با مزاج بورژوازی سازگار افتد . نظر مساعد و باصطلاح « بیطرفانه » متفکرین او را

(۱) - یادداشت مربوط به کتاب بوخارین «علم اقتصاد دوره متحول»

نسبت بقعود جلب کند .

تعلیمات مربوط به « فرماسیون اقتصادی - اجتماعی » در عین حال بسا می آموزد که تغییرات و تبدیلات حاصله در اجتماع بر حسب قوانین معینی انجام می پذیرد. تئوریهای اجتماعی و تالیف تاریخی بورژوازی، که در مالک سرمایه داری حاکمیت دارد، اصولاً یا منکر هر گونه قانونی برای اجتماع است و با تغییر و تکامل اجتماع را در مغز شخصیت های برجسته جستجو میکند انکار متفکرین بورژوازی نه از آنجهت است که تحولات تاریخی واقعاً فاقد ناموس و قانون است، بلکه برای این است که شناسائی و تأیید وجود چنین قوانینی مخالف با تمایلات طبقاتی آنها میباشد. اساساً بورژوازی در نتایجی که از مطالعه علوم عموماً و علم اجتماعی خصوصاً، میگیرد، پایبند این نیست که افکار خود را با واقعیات تطبیق دهد و میزان سنجش تصورات خود را در فاکت ها پیدا کند. او قبل از اینکه بفکر تحقیق در صحت و سقم افکار خود باشد، میکوشد که واقعیات را بر طبق آراء خوش، که از منافع طبقاتی او سرچشمه میگیرد، بسازد و ساخته ذهن خود را در قالب «حقیقت» تحویل نموده نماید. مثلاً متفکرین بورژوازی بجای آنکه اجتماع را در مراحل مختلفه آن تحت بررسی قرار دهند، از يك اجتماع کلی، با اصول و مقررات ابدی، سخن میرانند و بعوض کشف و توضیح ریشه تحولات اجتماعی، کوشش مینمایند تا «جامه کثی» خود را با «طبیعت بشری» متصوره خویش ربط و اتصال داده و باین نتیجه برسند که گویا در اجتماع اصولی وجود دارد مقدس، لایزال و لا یتغیر؛ مانند: اصل مالکیت فردی، اصل طبقات، اصل استثمار، اصل آفامی و بندگی. این گروه پس از کشف «اسول» باصطلاح «مقدس و جاودانی» خود، به مقایسه بین جامعه سرمایه داری و سایر جوامع گذشته بشری پرداخته و استدلال میکنند که رژیم کاپیتالیسم با «رقابت آزاد» و «آزادی فردی» خود بهترین و عالیترین نوع ممکنه اجتماع انسانی میباشد.

درک مادی تاریخ بر سراسر این تبلیغات و آرزوهای ایده تلوژیک بورژوازی خط بطلان کشید و با اثبات این نکته که: طرز تولید و وسائل تولید منشاء هر گونه قضایای سیاسی و ایده تلوژیکی اجتماع است، به محققین و جامعه شناسان مترقی يك میزان عینی علمی داد و برای آنها این امکان را بوجود آورد که متنوع ترین صور مادی و مختلف ترین مظاهر روحی اجتماع را با واحد معینی مورد سنجش قرار داده و فنومن های گوناگون تاریخی را بطور صحیح، یعنی مطابق با آنچه که در واقع وجود و جریان دارند، درک نمایند.

#### ۴ - اساس مادی فرماسیونهای اقتصادی - اجتماعی

آنچه مارکس می آموزد: فرماسیون اقتصادی - اجتماعی مرف یک واحد کامل تاریخی يك «ارگانیزم اجتماعی» زنده است دارای قوانین مخصوصی، قوانینی که کیفیت و حالات تمام سازمانهای اجتماعی، سیاسی و فکری فرماسیون مربوطه را مشخص و منعکس میسازد.

از نقطه نظر مارکسیسم - لنینیسم : وسائل تولید ، و نوع ارتباط وسائل تولید با تولید کنندگان شالوده اقتصادی اجتماع است و بهین جهت فقط بوسیله بررسی در خصوصیات وسائل تولید و روابط تولیدی ، میتوان خصیصه های يك فرمایشیون را روشن کرد و تضاد های درونی آنها ، که مشخص وجود و رشد فرمایشیون جدید است ، آشکار ساخت .

استالین در این باره چنین می آموزد :

« . . . تاریخ تکامل اجتماع قبل از هر چیز عبارتست از تاریخ تکامل تولید ، تاریخ طریقه های مختلف تولید ، که در طول قرون متمادی جایگزین یکدیگر شده اند ؛ تاریخ تکامل نیرو های مولده و روابط تولیدی . . . بنا بر این باید کشف قوانین تاریخ اجتماع را نباید در مغز افراد بشر ، در آراء و افکار اجتماع جستجو کرد بلکه ، باید اینرا در طرز تولید ، که در هر دوره مبین تاریخی از طرف اجتماع بهورد عمل گذاشته شده ، یعنی در اقتصادیات جامعه ، تفحص نمود . . . بنا بر این نخستین وظیفه علم تاریخ آنست که قوانین تولید ، قوانین تکامل نیروهای مولده و روابط تولیدی ، قانون تکامل اقتصادی اجتماع را کشف و تحت مطالعه قرار دهد » (۱)

روابط تولیدی ، در حالیکه خود متغیری از وسائل تولید است ، وحدت و تمامیت فرمایشیون اقتصادی - اجتماعی ، تکرار و رابطه قضایای جداگانه تاریخی را مشروط میسازد .

بنا بر آموزش استالین : « روابط تولیدی ، که تکامل آنها وابسته بتکامل نیروهای مولده است ، در عین حال بر روی جریان رشد و نمو نیرو های مولده اثر نموده آنها سریعتر یا کندتر مینماید . لازم است در این مورد متذکر شویم که روابط تولیدی نمیتوانند برای مدتی مدید از سطح تکامل نیرو های مولده عقب مانده و از لحاظ درجه ترقی ، با این نیروها بحال تضاد باقی بمانند زیرا نیروهای مولده فقط در آن موقع قادر بتکامل وسیعی هستند که روابط تولیدی باصفا و حالات نیرو های مولده هم آهنگی داشته باشد و بر رشد این نیروها میدان بدهد » (۲)

طرز تولید اجتماعی از لحاظ مادی جامعه در همان موقع نیز معرف این است که بین روابط اجتماعی و مابین وسائل تولید وحدت و بستگی موجود است . مارکس در همه جا از اهمیت و نقش مهم تکنیک وسائل تولید در ترقی و تغییر اجتماع سخن رانده و از تاثیر شگرفی که تکنولوژی ( علم بکار بردن ) این وسائل در سرعت سیر تکامل جامعه داشته ، گفتگو بسیار آورده است ، این دانشمندان در آثار اولیه خود ، بدین نکته مهم اشاره کرده و بخصوص در کتاب « فقر فلسفه » در جواب

(۱) - استالین : « مسائل لنینیسم » صفحه ۵۵۴

(۲) - استالین « مسائل لنینیسم » : نسخه روسی صفحه ۵۵۴



پروژه می نویسد: «روابط اجتماعی با نیروهای مولده ارتباط نزدیک دارند. افراد وقتی نیروهای مولده جدید را تحت اختیار میگیرند، طرز تولید معموله را هوش نموده و بهر آن، با تغییر طرز تامین زندگی خود، تمام روابط اجتماعی خویش را نیز تغییر می دهند. آسیاب دستی وجود اجتماع را بشما نشان می دهند و آسیاب بهار حاکی از وجود یک جامعه سرمایه دار صنعتی است». در جای دیگر در «کاپیتال» تکرار می کند: «بقایای ابزار باستانی کار همان همیشه را در مطالعه فرماسیونهای اقتصادی، اجتماعی گذشته دارد، که ساختمان بقایای فسیلها در شناسایی حیواناتی که نوع آنها دیگر وجود ندارد، واجد است. نه محصولات تولید شده، بلکه چگونگی تولید این محصولات است که وجه متمایز دورههای اقتصادی می باشد. وسایل کار نه تنها میزان سنجش مدارک تکامل نیروی کارگری بشری است بلکه معرف آن روابط اجتماعی است که کار در قلمروش صورت می گیرد».

علاوه بر این، طریق مبادله کالا و طرز توزیع محصولات، که وابسته بطرز تولید فرماسیون مربوطه است، از طرفی بواسطه ترقی اقتصاد ماشینی و افزایش سطح تولید، تجارت و مبادله پولی ترقی و توسعه پیدا میکند، و از طرف دیگر رشد تجارت و معاوضه نه تنها موجب تکامل سریعتر نیروهای مولده سرمایه داری میگردد بلکه در چگونگی روابط تولیدی نیز متقابلا تاثیر میماند چنانچه در ممالک بزرگ سرمایه داری، بانکها و تجارت بزرگ، که خنوده زاینده صنایع عظیم هستند، نه تنها در تکامل و رشد این صنایع بلکه در کیفیت و روش صورت ایدهولوژیکی جامعه نیز موثر میباشد.

### ۴- فرماسیونهای اقتصادی - اجتماعی جدید

#### و بقایای روابط مادی فرماسیونهای قدیم

آنچه تجربه نشان داده است: وحدت اساسی عناصر یک فرماسیون معین، در وقایع عینی تاریخی آن فرماسیون بطور خالص و کامل منعکس و ایجاد نمی شود. اگر در نظر داشته باشیم که در جوامع طبقاتی، اقتصاد یک فرماسیون یک نواخت و یکجور نمی تواند باشد، باین نتیجه خواهیم رسید که این جریان با آنچه که در فوق راجع به بستگی کامل روابط اجتماعی و نیروهای مولده گفته شد تضادی ندارد. ما آموزشهای مارکسیسم را درباره وحدت عناصر مادی و معنوی فرماسیون های مختلف متذکر شدیم و گفتیم که ظواهر ایدهولوژیکی اجتماع ناگزیر با طرز تولید تطابق پیدا میکند، و از نظر کلی، خصوصیات عناصر اقتصادی فرماسیون مربوطه را منعکس می سازد. اما ما در جریان وقایع عینی مشاهده میکنیم که در یک فرماسیون معین، بین تمام بناهای اقتصادی و سازمانهای اجتماعی و سیاسی وحدت کامل و همه جانبه برقرار نیست. در اینجا باید یاد داشت که در هر فرماسیون، در یک مرحله معینی از تکامل آن، آن طریق تولیدی که این فرماسیون

بر روی آن قرار گرفته است؛ نسبت به طریقه های دیگر تولید حاکمیت و تقوی می یابد. مثلا در رژیم سرمایه داری، وقتی که ترقی این رژیم به مرحله ای رسید که طرز سرمایه داری تولید استقرار یافت، تمام قضایای اقتصادی و آینده نوازیکی با آن تطابق پیدا می کند و سایر روشهای تولیدی و فکری، که از فرمایشونهای قدیم باقی مانده، تحت الشعاع قرار می گیرد. در هر فرمایشون اقتصادی - اجتماعی پائینای ترقی و توسعه پایه های اقتصادی آن، روابط اجتماعی جدیدیست به بسط و حاکمیت مطلق خود کوشش فراوانی مبذول می دارند یعنی میکوشند تا تمام آثار و نمودهای گذشته را از بین برده و خود جانشین آنها شوند. اما در جامعه طبقاتی این مساعی و تمایلات روابط اجتماعی جدید، تا پایان ادامه پیدا نمی کند علت این امر بواسطه پیدایش و رشد روابط اجتماعی دیگری است که شرایط ایجاد یک فرمایشون نوین تری را اعلام میدارد. در اجتماع طبقاتی، طبقه حاکمه ابتدا برای برقراری طرز تولید جدید و انهدام کلیه سبکهای قدیمی شروع به فعالیت میکند ولی همینکه طلایه نیروی انقلابی جدیدتری ظاهر می گردد؛ و پایه های اقتصادی طبقه حاکمه وقت غرق در تضاد های نابود کننده می شود. این طبقه نه تنها از ادامه مبارزه بر علیه سنن اقتصادی قدیم باز می ایستد بلکه، بمنظور تقویت جیبه خود، با آنها از در سازش وارد میگردد. مصادره تمام بقایای اقتصادی و اجتماعی کهن و وحدت کامل کلیه عناصر مادی و معنوی Ideological فقط در رژیم بدون طبقه کمونیسم صورت می گیرد. در مرحله اول رژیم کمونیسم، یعنی در فرمایشون اقتصادی - اجتماعی سوسیالیسم، مبارزه روابط اجتماعی سوسیالیستی با رسومات اجتماعی و مانده های اقتصادی فرمایشونهای گذشته تا پایان ادامه می یابد بطوریکه اجتماع با یک وحدت کامل، بصورت یک دستگاه کاملا منظم و مرتب، به مرحله دوم این رژیم قدم میکندارد.

بطوریکه تاریخ نشان میدهد، تکامل فئودالیسم در قاره های آسیا و افریقا خصوصا و در قاره آمریکا و اروپا عموما تامتت زیادی با روابط بردگسی و آثار کمون اولیه همپا بوده است. در فرمایشون کاپیتالیسم دیده می شود که در جوار طرز سرمایه داری تولید « روابط تولیدی تمام اشکال گذشته اجتماعی نیز، که این فرمایشون از تیکه پاره ها و عناصر آن ساخته شده است؛ وجود دارد » و طرز سرمایه داری تولید « اغلب بقایای روابط تولیدی گذشته را که موفق به مرتفع ساختن آنها نشده است، در دنبال خود می کشاند » (۱)

آثار روابط فئودالی، روابط اقتصاد با تریارکالی و تولید جزئی تجاری حتی در آخرین مرحله تکاملی سرمایه داری نیز حفظ می شود. امپریالیسم کنونی در مالک عقب مانده و مستعمرات با آثار فئودالیسم همراه است و دوش به دوش بردگی با پیش میرود و از این نمود های مختصرانه بفتح خود استفاده می کند بعضی از اشکال اقتصادی - اجتماعی در متنوع ترین فرمایشونها نیز موجودیت خود را

حفظ مینماید: مثل تولید انفرادی جزئی، که هم در اجتماع بردگی، و هم در اجتماع فئودال و هم در جامعه سرمایه‌داری دیده میشود.

بنابراین لازم است باین نکته توجه کرد که گرچه در جوامع طبقاتی، در هر فرماسیون، تولید بطرق مختلفی صورت میگیرد و روابط تولیدی متنوعی وجود دارد، ولی در بین این نمودهای گوناگون اقتصادی و اجتماعی، آن طرز تولید و روابط تولیدی که پایه و اساس فرماسیون مربوطه است، بر سایرین حاکمیت داشته و آنها را، مانند يك ضمیمه، تحت نفوذ و استفاده خود قرار میدهد.

در تحلیل و تشریحی که لنین و استالین از اقتصاد سوسیالیستی شوروی نموده‌اند، موضوع وجود و مبارزه انواع روابط اجتماعی را، که فرماسیون اقتصادی - اجتماعی جدید از آن تولید می‌گردد، بخوبی منعکس ساخته‌اند. در اینجا برای ما بطرز بارزی نمودار می‌گردد که چگونه در دوره‌ایکه فرماسیون اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری در حال انتقال بفرماسیون کمونیسم است و اجتماع مشغول بآنگ کردن آلودگیهای فکری و مادی کهن میباشد، بین دو سیستم تولید، بین دو نوع روابط اجتماعی مبارزه و وحدت حاصل میشود.

لنین بالصراحه میگوید که: دوره انتقالی «نمی‌تواند اصول یا خواص این دو نوع روابط اقتصادی و اجتماعی (کاپیتالیستی و کمونیستی م.) را در خود پیوند دهد». تاریخ فرماسیون اقتصادی - اجتماعی شوروی، بخصوص در سالهای ۱۹۳۶-۱۹۱۷، حاکی از پیوند روابط اقتصاد سرمایه‌داری روابط اقتصاد سوسیالیستی است. لنین اقتصاد شوروی را در سالهای نخست پیروزی سوسیالیسم روسیه، شامل پنج نوع روابط اقتصادی میخواند: ۱ - اقتصاد پاتریارکال ۲ - تولید تجاری جزئی ۳ - کاپیتالیسم اقتصادی خصوصی ۴ - کاپیتالیسم دولتی ۵ - اقتصاد سوسیالیستی .

استالین در هفدهمین کنفره حزبی (ژانویه ۱۹۳۴) با اشاره باین موضوع میگوید:

«لنین معتقد بود که از تمام این روابط اقتصادی باید در مرحله نهائی روابط اقتصادی سوسیالیسم را بر سایرین تفوق داد. ما میتوانیم هم اکنون بگوئیم که روابط اقتصادی و اجتماعی از نوع سیستم های اول و سوم و چهارم دیگر وجود ندارد، و سیستم روابط اقتصادی و اجتماعی نوع دوم نیز در درجه دوم اهمیت قرار داده شده است، و نوع پنجم روابط اقتصادی - اجتماعی - یعنی سیستم سوسیالیستی - بطور تفکیک ناپذیری در سراسر اقتصاد ملی ما تنها نیروی حاکمه و فرمانروا میباشد»

## ۵ - فرماسیونهای طبقاتی

وحدت ساختمان اقتصادی يك فرماسیون طبقاتی انکاس جمع ضدین است. این وحدت از وجود تضادهای موجوده در بین نیروهای مولده و روابط تولیدی حکایت میکند. جمع و مبارزه عناصر تولید در داخل يك فرماسیون، عامل محرک که

آن فرمایشی‌هاست و قانون اساسی تغییرات و تحولات فرمایشی‌ها می‌باشد. در هر فرمایشی اقتصادی-اجتماعی، تضاد نیروهای مولده و روابط تولیدی خصوصیات مخصوص پیدا میکند. وجوه تمایز بین فرمایشی‌های مختلف، قانون خاص تکامل هر فرمایشی معین، عامل مشخصه و معین کننده فرمایشی آینده، چگونگی تغییر یک فرمایشی بفرمایشی دیگر، بسته باین خصوصیات است.

تضادهای موجوده بین قضایای اقتصادی یک فرمایشی طبقاتی بسیار است ولی مارکسیسم از میان آنها، در درجه اول، به تحلیل و معرفی آن تضادهای غیر قابل سازگاری پرداخته است که نیروی محرکه فرمایشی مربوطه و توصیف کننده تشکیلات اقتصادی آن می‌باشد. تقسیم اجتماع بطبقات در اساس فرمایشی‌های بردگی-فئودال و سرمایه‌داری ریشه کرده است. نوع رابطه‌ای که افراد جامعه در یک فرمایشی طبقاتی با وسائل تولید دارند، نه تنها شاخص موقعت آنها در طبقات اجتماعی است بلکه تعیین کننده و توضیح دهنده آن نظام اجتماعی است که این افراد در قلمروش زندگی و آمیزش مینمایند.

شکل خاص مالکیت خصوصی، بروسائل تولید (مانند مالکیت بورژوازی-مالکیت فئودالی-مالکیت بردگی)، نوع روابط و مناسبات موجوده بین دارندگان وسائل تولید و تولید کنندگانی که فاقد این وسائل می‌باشند، از عواملی هستند که بفرم استثمار طبقاتی، یعنی بهره برداری مجانی طبقه استثمارگر صاحب وسائل تولید از طبقه استثمارشونده فاقد این وسائل، صورت مخصوص می‌بخشند. مارکس میگوید بین حاکمیت و محکومیت طبقاتی از یکطرف و وسائل تولید احتیاجات مادی جامعه از طرف دیگر یک ارتباط ناگسستی وجود دارد. از نقطه نظر مارکسیسم لنینیسم: بین شکل استثمار طبقاتی و وسائل تولید زندگی مادی، بین سطح تکامل نیروهای مولده و فرم مشخص تاریخی استثمار طبقاتی، بین اتناگونیم (تضاد لاینحل) طبقاتی و مبارزه طبقاتی رابطه غیرقابل انفکاک می‌وجود است.

طرز استثمار طبقاتی در واقع مبین طریقه‌ایست که در یک فرمایشی طبقاتی از طرف طبقه حاکمه برای بهره‌برداری مجانی از کار طبقات مسخکوه تعقیب میشود و بهمین جهت باید گفت که «روش دوشیدن این کار اضافی از تولید کننده مستقیم، از کارگر، فرمایشی اقتصادی جامعه را مشخص و متمایز مینماید» (۱)

بنابراین درجه تکامل نیروهای مولده، تضاد دیالکتیکی این نیروها با روابط تولیدی، و تاثیر متقابل این دو عنصر تولید در یکدیگر در حکم واحد سنجش و مبداء هرگونه مطالعه‌ایست که در فرمایشی‌های متضاد اقتصادی جامعه صورت میگیرد. نکته مهم این است که تضادهای روابط تولیدی با نیروهای مولده، که ذاتی سیستم‌های تولید فرمایشی‌های طبقاتی است، پایه و توضیح دهند. تضادهای موجوده بین طبقات اجتماع است. از همین روست که مارکسیسم لنینیسم مبارزه طبقاتی را نیروی فعاله و مهمترین قدرت محرکه فرمایشی‌ها دانسته است

(۱) مارکس: «کاپیتال». جلد اول صفحه ۲۵۰ (چاپ ۱۹۳۴ رسی)



ایده‌آورک‌های بورژوازی بسیار کوشیده‌اند تا موضوع «تضاد طبقاتی» و «مبارزه طبقاتی» را از «ساخته‌های ذهنی» و «تحریکات خونریزانه کمونیست‌ها و انودسازند و آموزش‌های مارکسیسم لنینیسم را در این باره «بی‌بایه» و «واهی» معرفی کنند. اما آنچه محسوس و معلوم است این است که در جامعه طبقاتی، انتاگونیزم طبقاتی و مبارزه بین طبقات متضاد پایه‌های عینی و مادی دارد. این پایه‌ها در ساختمان اقتصادی قرار داشته و در سیر تکامل نیروهای مولده و روابط تولیدی شدیدتر و آشکارتر می‌گردد. مارکس در این مورد چنین می‌گوید: «از نخستین دوره تمدن، تولید مبتنی بوده است برانتاگونیسم صنف‌ها، موقیبت‌ها، طبقات و بالاخره انتاگونیزم کار متراکم‌شده (۱) و کار زنده. تکامل بدون تضاد وجود ندارد. این قانونی است که تا امروز سیر تمدن تابع آن بوده است. تاکنون نیروهای مولده بواسطه حاکمیت آنتاگونیزم طبقاتی ترقی می‌شود است» (۲)

در اینصورت مبارزه‌ایکه امروز بین سرمایه‌داران و کارگران وجود دارد نتیجه تحریک کمونیست‌ها نیست بلکه ناشی از تضادهای مادی است که بین این دو طبقه برقرار می‌باشد. استالین در این باره می‌نویسد: «... اگر صحیح است که تکامل مولود تضادهای درونی است و در طی مبارزه‌ایکه بین نیروهای متضاد براساس این تضادها و بمنظور غلبه براین تضادها در می‌گیرد، انجام می‌پذیرد پس واضح است که مبارزه طبقه پرولتر فئودالی است کاملاً طبیعی و غیر قابل اجتناب. بنا براین نباید روی تضادهای رژیم سرمایه‌داری پرده انداخت، بلکه بایستی این تضادها را کشف و آشکار ساخت، نباید از در گرفتن مبارزه بین تضادها جلوگیری کرد بلکه باید این مبارزه را تا حصول هدف دنبال نمود» (۳)

### ۵- زیر بنای و رو بنای فرماسیون‌ها

مارکسیسم در عین اینکه روابط تولیدی را مانند اساس اقتصادی و پایه مادی فرماسیون قبول می‌کند، رابطه بین اساس اقتصادی و ساختمانهای فوقانی آن، رابطه بین روابط تولیدی افراد و قضایای ایده‌ولوژیکی اجتماع را نیز مورد ذقت قرار داده و باحل صحیح این مسئله غامض، دیواری را که ایده‌آلیست‌ها بین سازمانهای مادی و تشکیلات روحی کشیده بودند، از میان بر می‌دارد. آنچه مارکسیسم راجع به وحدت اساسی فرماسیون تعلیم می‌دهد، شامل نظریات جامعه‌شناسی است درباره توحید طرز تولید حوائج مادی و طرز تولید احساسات معنوی اجتماع، وابستگی جبری وجدان اجتماعی از زندگی مادی اجتماع، ارتباط و تاثیر متقابله پایه‌های مادی و ایده‌ولوژیکی جامعه بر روی یکدیگر.

دشمنان مارکس مارکسیسم را متهم می‌نمایند باینکه برای قضایای اقتصادی

(۱) منظور از «کار متراکم‌شده» سرمایه است زیرا بنا بر آموزش اقتصادی مارکسیسم که ممکن است توری ارزش آدام اسمیت است، سرمایه حاصل کار است. بارشوندگان می‌باشد.

(۲) آثار مارکس انگلس، جلد ۴، ص ۲۲۴

(۳) استالین، «مسائل لنینیسم»

بیش از آنچه شایسته آنها بوده؛ اهمیت فائق شده و نقش نودهای فکری و روحی را خیالی کمتر از آنچه بایسته است، منظور کرده است. عده‌ای هم یارا از این فراتر نرفته و مارکسیسم را باین اتهام انتقاد مینمایند که گویا در این مکتب «اساساً» به افکار و آراء و تمایلات ایده‌نولوژیکی افراد جسمانه توجهی نشده و این نودهای مهم قابل بحث تلقی نگردیده است.

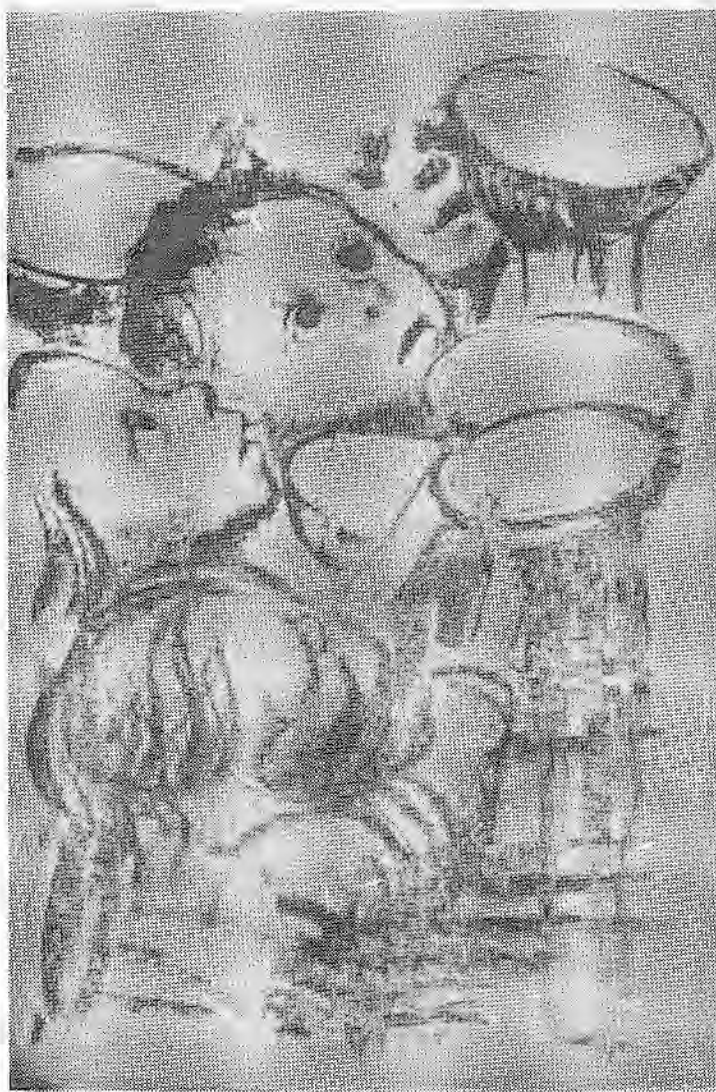
لنین با اشاره به مطالب مشروح در «کابینال» اظهار میدارد که نباید تصور نمود که مارکس فقط بررسی در اساس اقتصادی فرماسیون اکتفا نموده و از اهمیت و تأثیری که ساختمان فوقانی فرماسیون در ترقی و تکامل فرماسیون دارد، غافل شده است؛ «مارکس در حالی که تشکیلات و تکامل یک فرماسیون اجتماعی را «منحصراً» بوسیله روابط تولیدی «روشن میکرد»، مکرراً و دائماً روابط اجتماعی بنای فوقانی این فرماسیون را، که باین روابط تولیدی مطابقت دارد، مورد بررسی قرار میداد: اسکلت را با گوشت و خون میپوشانید» (۱)

گرچه تغییرات اساسی، و حتی ترقیات هر فرماسیون اقتصادی-اجتماعی، در مرحله نهائی، از حرکت و تکامل پایه‌های اقتصادی فرماسیون ناشی میگردد ولی باید در خاطر داشت که تشکیلات ایده‌نولوژیکی فرماسیون نیز؛ که باین پایه‌های اقتصادی استوار شده، در جریان تغییرات و تحولات جامعه غیرفعال نیست. تشکیلات اجتماعی و سیاسی، که در سیر تکاملی خود یک استقلال نسبی بدست میآورد. بر پایه‌های خود فعلاً مؤثر واقع شده و زمینه را برای تثبیت یا تغییر انقلابی آن مهیا میسازد. از بین سازمانهای ایده‌نولوژیکی، سازمانهای سیاسی اهمیت بیشتری دارد زیرا بنا بر آموزش مارکسیسم لنینیسم: «سیاست بیان ترا کم یافته اقتصاد است» (۲) و دولت «خلاصه رسمی اجتماع مدنی میباشد» (۳)

باستثنای اقتصاد سوسیالیستی، که در قلمرو حاکمیت سرمایه‌داری امکان نشوونما ندارد، سایر فرماسیونها پایه‌های اقتصادی خود را در قلب فرماسیون قبلی خود مستقر مینمایند ولی تنها هنگامی میتوانند نفوذ و قدرت اقتصادی خویش را رسمی کنند که قدرت سیاسی را نیز بدست آورند مثلاً بورژوازی در بجهت فرمائرفرمائی فئودالیسم قدرت اقتصادی را تحصیل و از این جهت بر فئودالها برتری پیدا کرد اما فقط بوسیله مبارزه سیاسی، مبارزه برای بدست آوردن حکومت سیاسی، توانست شرایط را جهت تغییر انقلابی روابط فئودالی تولید فراهم آورد و فرماسیون سرمایه‌داری صورت رسمی بدهد.

مارکسیسم از نقش فعالی که سایر عناصر رونمای اقتصادی اجتماع، بصورت انقلابی یا ارتجاعی، در تکامل فرماسیون اقتصادی-اجتماعی، در مساعد نمودن زمینه تغییر یک فرماسیون بفرماسیون دیگر بازی مینماید، زیاد سخن رانده است. مارکسیسم نه تنها به اهمیت سازمانهای سیاسی، تئوریهای اجتماعی، مذهب

(۱) لنین، آثار منتخب، جلد اول صفحه ۱۶۲  
 (۲) آثار لنین، جلد ۲۶ صفحه ۲۶  
 (۳) مارکس، «کابینال»



« نسل گرسنه »

فلسفه، علم و هنر اشاره نموده بلکه حتی از تاثیر تمایلات جزئی طبقات اجتماعی نیز چشم نهوشیده. مثلا انگلس هنگام تجزیه و تحلیل عوامل منهدم کننده رژیم بردگی میگوید که رفتار طبقه حاکمه فرماسیون بردگی نسبت بکار، و اینکسه این طبقه کار را برای مردان آزاد فقیر و پست میسررند، در انهدام پسانیه های اقتصادی، و بالتبئیجه اساس روابط اجتماعی فرماسیون بردگی رل مهمی داشته است. و نیز ضمن بررسی در جریان تراکم سرمایه از اظهار این نکته هم خودداری نکرده است که کلیسای کاتولیک، با متراکم کردن ثروتهای کلیسا، در سیر تمرکز ثروت بی اثر نبوده است.

مارکس و انگلس در «ایده تولوژی آلمانی» خاطر نشان میسازند کسه یکی از وظایف مهم آینده ما در این است که «از نظر کلی» در تکامل تاریخ اجتماع بررسی نمائیم و «تایر متقابله جوانب مختلفه این تاریخ» را تحت دقت در آوریم (۱). مارکس این وظیفه تاریخی را «بر اثر چاودانی «کاپیتال» بانجام رسانید و در آنجا نقش دولت، حقوق، علم، فلسفه و هنر را در سیر تکاملی جامعه آشکار ساخت و وظیفه مارکس را لنین در کتاب «دولت و انقلاب» و «امپریالیسم، بمنزله مرحله عالی سرمایه داری» تکمیل نمود؛ و استالین در «ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی» نظریات مارکسیسم - لنینیسم را بخصوص در این باره ترفی داد.

استالین راجع به «زیر بنا و روبنای فرماسیونها» چنین میآموزد:  
 «قدرت و زنده بودن مارکسیسم - لنینیسم در این است که در جریان فعالیت عملی خود بخصوص بر حوائج و تکامل زندگی مادی اجتماع تکیه مینماید بدون اینکه دتبقه ای از زندگی واقعی جامعه انتزاع پیدا کند.  
 بدیهی است از گفتار مارکس باید چنین نتیجه گرفت که تئوریهها و ایده های اجتماعی نظریات و ادارات سیاسی در زندگی جامعه دارای اهمیتی نیستند، و روی زندگی مادی اجتماعی، روی تکامل شرایط مادی زندگی متقابلا موثر نمی باشند. ما در اینجا تساکنون از پیدایش ایده ها و تئوریهای اجتماعی و نظریات سیاسی، از چنگ و تگی توئید آنها سخن رانده این و در این باره بگفتگو برداخته بودیم که زندگی معنوی جامعه انعکاسی از شرایط زندگی مادی آنست. آنچه مربوط به اهمیت ایده ها، تئوریهها، نظریات و سازمانهای سیاسی است، آنچه مربوط به نقش این عناصر در تاریخ است؛ ماتریالیسم تاریخی نه تنها منکر آن نیست بلکه، برعکس، نقش جدی و اهمیت آنها را در زندگی اجتماع، در تاریخ اجتماع، خاطر نشان میسازد.

«بر اثر تکامل زندگی مادی اجتماع وظایف نوینی پیش می آید و بر اساس این وظایف است که ایده ها، تئوریهها، ادارات سیاسی بوجود آمده و در مرحله

بعد بر روی زندگی اجتماعی، بر روی زندگی مادی جامعه تاثیر مینمایند و در همین حال شرایطی را که برای حل و فصل کامل وظایف مبرم زندگی مادی اجتماع و ایجاد امکانات لازم جهت تکامل بدنی آن، ضروری میباشند بوجود می آورند» (۱) خود مارکس میگوید: «تئوری بهیض ایشکه در توده‌ها نفوذ نمود، بیک قدرت مادی تبدیل میگردد» (۲)

## ۶ - قوانین کلی تکامل اجتماع و قوانین خصوصی تکامل فرمایشو نه‌های جداگانه اقتصادی-اجتماعی

اکثر جامعه شناسان بورژوازی بسیار میکوشند تا قوانین خاص فرمایشو نه‌های سرمایه داری را با قوانین ابدی یکی وانورد کنند. اینها سعی میکنند تا بدین طریق اصول مختص کاپیتالیسم را نسبت به تمام فرمایشو نه‌های اجتماعی تعمیم داده ونه تنها مانع از آن شوند که خصوصیات تاریخی هر فرمایشو نه جداگانه بطور جداگانه مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد، بلکه بدینوسیله خصایص و حالات ویژه جامعه طبقاتی را مانند «اصول ابدی»، «قنومنهائی طبیعی»، «خواص تغییر نابدیر» اجتماع معرفی کنند.

ماتریالیسم تاریخی، که تاریخ را در جریان بیدایش، تکامل و تغییر آن تحت مطالعه میگنارد، هم قوانین عمومی سراسر تاریخ اجتماعی و هم قوانین خصوصی فرمایشو نه‌های جداگانه را آشکار و منکس میسازد. در تئوریهائی که مارکسیسم-لنینیسم راجع به فرمایشو نه‌ها بطور کلی داده است؛ مشخصات تاریخی، خصیصه‌های درونی و قوانین ذاتی هر فرمایشو نه اقتصادی-اجتماعی را نیز روشن کرده و تحلیل نموده است.

مارکس در «کار مزدوری و سرمایه» نشان میدهد که چگونه جامعه در هر مرحله معینی از تکامل خود دارای صفات معین، حالات معین و قوانین معین میباشد و با خروج جامعه از این «مرحله معین» تمام «قنومنه‌های معین» نیز تغییر پیدا میکند این وضع خود ناشی از این است که تکامل جامعه بطور دیاکتیک صورت میگیرد بدین معنی که در جامعه، هم مانند سایر قنومنه‌های طبیعت، تکامل انعکاس بیک رشد ساده، بیک تغییر کمی در روابط اجتماعی نیست بلکه انعکاس تغییرات کیفی، انعکاس وحدت پیوستگی و نسایبوستگی مراحل مختلفه تاریخی، انعکاس وحدت قوانین عمومی تکامل اجتماع بهما. قوانین خصوصی فرمایشو نه‌های جداگانه میباشد. بنابراین، همانطوریکه مارکس میگوید، اگر فقط مشخصات کلی اجتماع مورد دقت قرار گیرد حتی استنباط صحیح بیک دوره تاریخی هم ممکن نخواهد بود؛ و نیز اگر تنها بخصوصیات بیک فرمایشو نه توجه گردد، بدون اینکه قوانین عمومی اجتماع در نظر گرفته شود، درک اجتماع بطور کلی و درک بیک

(۱) استالین: «مسائل لنینیسم» صفحه ۵۲۴

(۲) آثار مارکس و انگلس، جلد اول صفحه ۴۰۶

دوره اجتماعی بطور خصوصی میسر نخواهد شد.

انگلس ضمن حمله انتقاد آمیزی که بر تئوریهای بورژوازی، راجع باینکه قوانین اجتماعی هم مانند قوانین طبیعی است، مینویسد: اقتصاد سیاسی «باموضوع Materil تاریخی، بسا موضوعی که در تغییر دائمی است، سروکار دارد» و «قبل از هرچیز قوانین مخصوصی بمرحله جداگانه‌ای از تکامل تولید و مبادله را بررسی مینماید» و تنها بسا این نوع مطالعه و بررسی ممکن است «قوانینی» وضع نمود «کاملاً عمومی» قوانینی که نسبت بتمام مراحل و دوره‌های اجتماعی قابل تعمیم باشد» (۱)

لنین در انتقاداتی که از تئوریهای نارودنیک‌های روسی، مبتنی بر مفهومات «اجتماع بطور کلی»، «تکامل بطور کلی»، مینماید مینویسد: «شما مفهوم اجتماع و ترقی بطور کلی را از کجا گرفته‌اید درحالیکه هنوز یک فرماسیون اجتماعی را بطور منفرد تحت مطالعه قرار نداده‌اید» (۲)

مهمترین خدمت مارکس بعالم علم تاریخ این است که او فعالیت خود را در مورد قوانین و حالات اجتماع از اول شروع کرد نه از انتها، از فاکت‌ها گرفت نه از نتایج نهایی، از مطالعه در روابط جداگانه اجتماعی - از لحاظ تاریخی معین آغاز نمود نه از تئوریهای کلی راجع باینکه روابط اجتماعی کلی چه حالاتی دارند!» (۳)

مارکس در «کاپیتال» خود بسا «نمونه‌ای از تحلیل علمی یکی از بزرگ ترین فرماسیونهای اجتماعی را بر حسب روش مادی داده است» (۴)  
 مارکسیسم - لنیسیسم جدا با نظریات انتزاعی و مسکائیکی سوسیولوژی بورژوازی و خورده بورژوازی را محکوم میکند. این مکتب چنین می‌آموزد که در موقع تحلیل قضایای اجتماعی باید قوانین مخصوص هر دوره معین، هر فرماسیون جداگانه را بطور جداگانه بررسی نمود. ضمناً مکتب مارکس ولنین با فلسفه «کاتتی‌های جدید»، که منکر وجود قوانین کلی، منکر وحدت تاریخ است و بررسی غیر علمی و انتزاعی «خصوصیات» دوره‌های معین تاریخ را توصیه میکنند، سخت مخالف میباشد. مبارزه لنین و استالین با تئوریهای اجتماعی کائوتسکی و تروتسکی، با نظریات تجربیدی و متافزیکتی آنها، نمونه بارزی است از مقابله مارکسیسم - لنیسیسم با تمام آراء جامد و خشک.  
 مارکس درک قوانین کلی حرکت تاریخ و استنباط قوانین ویژه فرماسیونهای جداگانه را مشروط و وابسته بهم میداند.

وابستگی متقابل نیروهای مولده و روابط تولیدی، وحدت زیر بنا و روبنای اجتماع، وحدت زندگی مادی اجتماع و وجدان اجتماعی افراد، انتقال جامعه از

(۱) مجموعه آثار مارکس - انگلس: جلد ۱۴، صفحه ۱۴۹  
 (۲) آثار لنین: جلد اول، صفحه ۶۴  
 (۳) آثار لنین: همان چند صفحه ۶۴  
 (۴) آثار لنین: جلد اول، صفحه ۶۳



يك فرمایشون بفرمایشون دیگر بوسیله انقلاب، ناشی شدن انقلاب اجتماعی از رشد نیروهای مولده و تضاد بین این نیروها با روابط تولیدی: اینها از مهمترین قوانین کلی تاریخ است. قوانینی است که برای تمام فرمایشونهای اجتماعی - اجتماعی قابل صدق است و مارکس در «انتقادی بر علم اقتصاد بطرز بارزی این قوانین را نسبت به یکایک فرمایشونها تعمیم داده است.

#### ۷ - تکامل فرمایشونها و انتقال انقلابی يك فرمایشون بفرمایشون دیگر

گفتیم که سیر تکامل و جریان تغییر فرمایشونهای اقتصادی - اجتماعی انعکاسی است از وحدت قوانین کلی و قوانین خصوصی تاریخ: وحدت قوانین، تکامل عمومی تاریخ، قوانینی که نسبت براساس دوره‌های تکاملی اجتماع صادق است، و قوانین تکامل خاص فرمایشونهای جداگانه تاریخ، قوانینی که فقط درباره يك فرمایشون واحد صدق میکنند و با پیدایش یا تغییر فرمایشون مربوطه ایجاد یا نابود میگردد.

قوانین کلی تاریخ عبارتند از مجموع روابط عمومی علت و معلولی تاریخ، و آن تنابیحی که جبراً از این روابط نتیجه میشوند: مانند قانون بستگی متقابل روابط تولیدی و نیروهای مولده، قانون وحدت و مبارزه طبقات اجتماع در اجتماع طبقاتی، قانون تابعیت روبنای ایده‌تولوژیکی جامعه از زیربنای اقتصادی آن، قانون انقلابی بودن جریان تغییر يك فرمایشون بفرمایشون دیگر، قانون اولی بودن عاملیت طرز تولید در پیدایش و تغییر و تکامل تاریخ.

قوانین خصوصی تاریخ عبارتند از مجموع آن روابط علت و معلولی، و تنابیح جبری این روابط، که توضیح‌دهنده جریان امور اقتصادی و اجتماعی مراحل جداگانه تکامل تاریخی میباشند: مانند قانون سیر تکاملی خاص طریقه تولید در يك فرمایشون، قانون عمل و طرز کار يك دستگاه اجتماعی واحد، قانون ارتباط و حالاتی که نیروهای مولده و روابط تولیدی در هر دوره تاریخی نسبت بهم پیدا میکنند، قانون تناسب و مناسبات موجود بین طرز تولید مخصوص بيك فرمایشون (مقصود طرز تولیدی است که این فرمایشون بر روی آن قرار گرفته و موجودیت خود را مرهون آنست) و تمام روشهای تولیدی که از فرمایشونهای قدیم باقی مانده است.

در قسمت دوم این مقال، ضمن تشریح و بررسی در هر فرمایشون علیحده تاریخی، خواهیم دید که چگونه قوانین کلی تکامل اجتماع و قوانین مخصوص هر دوره از تکامل اجتماع در حالی که باهم يك پیوستگی کاملی دارند، از هم جدا و مجزا میباشند و چگونه قوانین مخصوص هر فرمایشون در این اینکه با قوانین مخصوص فرمایشونهای قبلی و با خود ارتباط جدانشدنی دارد، نسبت با آنها بیگانه بوده و میانشان وجوه تنابیحی موجود نیست.

دبالک تیک تکاملی تاریخی همانست که قوانین پیدایش، تکامل و روی کار

آمدن يك فرمسیون در همین حال عبارت میباشد از قوانین احتضار، تغییر و انهدام همان فرمسیون. مارکس این موضوع بسیار مهم را در «مانیفست» بطرز بارزی تحلیل نموده و نشان داده است که چگونه عوامل نابود کننده يك فرمسیون اقتصادی-اجتماعی در همان موقعیکه این فرمسیون از بطن فرمسیون قبلی خود بکامک، انقلاب فارغ می شود، تولید می گردد و مترادف با تکامل اقتصادی-اجتماعی فرمسیون، آنقدر رشد و پرورش مینماید تا سرانجام موجبات انهدام کامل فرمسیون مربوطه و ایجاد يك فرمسیون جدید را فراهم می سازد (۱)

مثلا: مالکیت بر اسرائیل که هنگام جنگ بین قبایل نصیب قبیله فسایح میشد، در همین اینکه زمینه را برای تغییر تولید قبیله ای و استقرار تولید مبتنی بر کار فلامان (بردگی) بوجود می آورد، پایای ترقی و تکامل خود نیز: تناقضات داخلی فرمسیون بردگی را شدیدتر مینمود، تضاد اساسی برده داران و فلامان را وسیع تر میکرد و تولید کوچک را منهدم میساخت، و بالنتیجه، شرایط واژگونی رژیم بردگی را، یعنی همان رژیمی که مولود این مالکیت بود و بر پایه آن بالا رفت، از هر حیث مساعد نمود.

دبالک تیک تکامل تاریخی، به بهترین و بارزترین صورت آن در سیر تاریخی سرمایه داری منعکس است: «شرط اصلی که عموماً هستی و حکومت بورژوازی بدان پیوسته است» انبوه کردن ثروت در دستهای محدود و مخصوص، و ایجاد و افزایش سرمایه میباشد، شرط وجود سرمایه وجود زحمت مزدوری است زحمت مزدوری تنها نتیجه رقابت بین کارگران است. با وجود این، پیشرفت صناعت، که بورژوازی خود بخود وبدون فعالیت است عامل آن گردیده است، بجای آنکه بواسطه رقابت بین کارگران جدائی بین آنها بیندازد، وسیله اتحاد انقلابی و وسیله اجتماع آنها شده است. پس بدین طریق، حتی پیشرفت صناعت بزرگ نیز (که مهمترین و اصلی ترین عامل پیدایش سرمایه داری و ترقی آنست. م. ح) اساس و بنیان رژیم تولید و تملك محصولات را، که بورژوازی تکپه گساره خود قرارداد، سرنگون میسازد. میتوان گفت که بورژوازی خود کارکنان خود را می پروراند. زیرا نابودی بورژوازی و بیروزی پرولتاریا هر دو بی گمان حتی است» (۱)

حرکت تاریخ نیز، مانند حرکت تمام فنونهای دیگر طبیعت، دارای دو مرحله است: مرحله اولوسیون، مرحله رولوسیوی.

تغییر يك فرمسیون بفرمسیون دیگر، انتقال يك دوره تاریخی بسدوره دیگر، همانطوریکه قبلا شرح داده شد، جنبه کیفی و ناگهانی دارد. این مرحله از حرکت تاریخ، توأم با تغییر کلی و انقلابی در تمام قضایای اقتصادی و نمودهای ایده نولوژیکی میباشد.

(۱) این همان قانون «تزوالتی-تزوالتی» فلسفه هگل است که در متعدد دبالک تیک مارکس وانگلس بعنوان قانون «تغییر» با تکامل بیشتر و براساس ماتریالیسم وارد شده است. ما در بحث ماتریالیسم دبالک تیک با این موضوع برخورد خواهیم نمود.

ولی هر فرمایشیون اقتصادی-اجتماعی هر دوره ناراضی نیز بنوبه خود دارای مراحل متعددی است و تکامل فرمایشیون بترتیب این مراحل را طی میکنند و در هر مرحله کم و بیش دچار تحولات عمیق میگردد. این «تحولات عمیق» گرچه جنبه کیفی ندارد، و بطور انقلابی و ناگهانی صورت نمی‌گیرد، اما در تمام شئون اجتماعی اثر میکند بنحویکه در بسیاری موارد، انتقال فرمایشیون از یک مرحله به مرحله داخلی دیگر موجب پیدایش قوانین خصوصی جدیدی برای آن فرمایشیون میگردد. برای نمونه ممکن است مراحل تکاملی فرمایشیون سرمایه‌داری را مورد دقت قرار داد. ما میدانیم - و در قسمت دوم این مقال خواهیم دید - که ظهور و رشد صنایع مانوفاکتور در قلب نئودالیسم، سرانجام منجر به تغییر انقلابی این فرمایشیون به یک فرمایشیون دیگر، بفرمایشیون کاپیتالیزم، شد. فرمایشیون اخیر در کشورهای اروپا و امریکای شمالی بطور عمده دو مرحله بیموده است: یکی مرحله کاپیتالیزم صنعتی، که مبتنی بر رقابت صاحبان کارخانه‌جات علیحده بود؛ و دیگری کاپیتالیزم انحصاری، که بر اتحادیه صاحبان صنایع و بانسنگاران بصورت تروست‌ها و کارتل‌ها، استوار است.

انتقال سرمایه‌داری از مرحله اول - مرحله دوم در اساس و پایه‌های سرمایه‌داری، یعنی در طرز سرمایه‌داری تولید - در مالکیت سرمایه‌داری بر وسائل تولید و در حاکمیت ایده‌تولوزیکی سرمایه‌داران بر سایر طبقات، تغییر کیفی ایجاد نمی‌کند ولی بقدری در این پایه‌های اقتصادی و ایده‌تولوزیکی تحول عمیق بوجود می‌آورد که پیدایش قوانین جدیدی را موجب میگردد؛ مانند قانون «ناموزونی تکامل سرمایه‌داری»، قانون «صدور سرمایه بجای صدور کالا»، قانون «بیوند سرمایه‌های بانکی با سرمایه‌های صنعتی» قانون «امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد سرمایه‌داری» و غیره.

تاریخ نشان میدهد که راه تکامل هر فرمایشیون اقتصادی-اجتماعی در عین حال راهی است که منجر به تجزیه و تحلیل این فرمایشیون میگردد. در واقع عوامل مادی ایجاد کننده یک فرم جدید و عالی‌تر تولید، که در نیروهای مولده قرار دادند، موقعی کاملاً رشد و استحکام پیدا می‌کند که بین این نیروها و روابط تولیدی کهن تضاد ایجاد شود و این تضاد رو به شدت بگنجد. بهمین جهت است که نشین میگوید امپریالیسم دوره‌ایست که در آن دوره، شرایط مادی برای تحول اجتماع از سرمایه‌داری به سوسیالیسم مستحکم و مستقر میگردد.

نکته‌ای که درخور دقت است این است که جریان پیدایش و استقرار پایه‌های فرمایشیون جدید در قلب فرمایشیون قدیم، در هر فرمایشیونی دارای خصوصیات ویژه‌ای میگردد.

نکته دیگر آنکه تکامل نیروهای مولده، که اساس تکامل جامعه است، یک پروسه خود بخود نیست. این تکامل در شرایطی بانجام میرسد که مبارزه بین طبقات متضاد اجتماع بصورت وسیعی ظاهر میگردد، حاکمیت طبقه استثمار کننده

قدیم هم از لحاظ سیاسی و هم از حیث اقتصادی بوسیله يك انقلاب اجتماعی بصورت دیگری در می آید.

بر طبق آموزشهای مارکسیسم-لنینیسم: مبارزه طبقات برای انهدام یسا تثبیت دارد سابق تولید، و آن مناسبات اجتماعی که با این طرز تولید مطابقت دارد؛ مبارزه بین غلامان و صاحبان آنها، بین سرفها و سینورها، بین کارگران و سرمایه-داران بیوزله نیروهای محرکه تکامل اجتماع و عامل تهنیز کننده و تغییر دهنده فرماسیونهای اقتصادی- اجتماعی است. مارکس میگوید: «زور و جبر قابله آن جامعه کهن است که آستان يك جامعه نوینی میباشد» (۱).

بنا بر این انقلاب اجتماعی، انتقال اجتماع از يك دوره بدوره دیگر، انتقال از يك فرمسیون بفرمسیون دیگر نتیجه عوامل خارجی نیست بلکه ناشی از عواملی است که در درون فرمسیون قدیم، در درون نیروهای مولده قدیم و روابط تولیدی وابسته بآن قرار دارد. از این جهت است که مارکسیسم-لنینیسم جریان تاریخی تکامل و تغییر فرمسیونهای اقتصادی- اجتماعی را مانند يك پروسه طبیعی و قانونی میدانند. از نظر این مکتب جریان تغییر و تحولات اجتماعی چیزی وغیر قابل اجتناب است ولی در عین حال مکانیکی و خود بخود نیست.

بورژوازی و بورژوازی کوچک، جامعه و فئودنهای مختلف آن را بر اساس ایده آلیسم تجزیه و تحلیل مینمایند. نمونه این گونه «بررسی ها» و «اکتشافات» تاریخ را میتوان در کتاب ژان ژاک روسو، در «قرارداد اجتماعی» ملاحظه نمود. این بود مختصری از تعلیمات عمومی مارکسیسم-لنینیسم در باره فرمسیونهای اقتصادی- اجتماعی، در برتره عوامل مادی و تاریخی تغییر و تکامل این فرمسیونها. در قسمت دوم این بحث ما به خصوصیات تاریخی و طبیعی هر فرمسیون، به اوضاع اقتصادی و اجتماعی هر دوره همین تاریخی مراجعه خواهیم نمود.

## جلد ششم مجموعه آثار استالین

ز. فرزانه

هانری بار بوس نویسنده بزرگ و آزاد بخواه فرانسه در کتابی که راجع به استالین نوشته است میگوید وی شخصی است بخزدانشمنده، بصورت کارگر و بلباس سرباز ساده.

شخصی که نیمرخش در ردیف نیمرخهای مارکس - انگلس - لنین بسروری پرچمهای زحمتکشان جهان مقفوش است عمر خود را آگاهانه وقف پیشرفت جنبش زحمتکشان جهان نموده و بشیروی عقل و دراکه صحیح خود مکتب بسوز که مارکسیسم - لنینیسم را از دستبرد فرصت طلبان، انحرافیون و شبه دانشمندان نجات داده و قدمهای مؤثری در راه تکامل بعدی آن برداشته است.

کتابی که مطالب آنرا میخوانیم بخوانندگان عرضه داریم حاوی آن قسمت از آثار استالین است که در سال ۱۹۲۴ نوشته ویا بصورت گزارشات و نطق ایراد شده.

در سال ۱۹۲۴ حزب بلشویک مواجه با مسائل تاریخی فرار داشت. تنها سه سال از فراغت از جنگهای داخلی میگذشت. انفلاسیون، ویرانی، اختلال اقتصادیات، فعالیت شدید دشمنان سوسیالیسم وضع کشور را دشوار ساخته بود یکسال پیش سیاست نوین اقتصادی اعلام گردیده بود که بموجب آن تجار و اشخاص منفرد در تجارت داخلی امتیازات و آزادیهای بدست آوردند عده از دشمنان سوسیالیسم از داخل از حزب بادشمنان خارجی همدست شده سعی میکردند بهر طریقی که شده عملیات حزب را بحکوم بشکست نمایند. در همین حین رهبر و معلم و پدر کارگران جهان و مؤسس حزب بلشویک لنین درگذشت. دشمنان داخلی بر آن شدند که از این موقعیت، از این فقدان عظیم پیش از پیش استفاده کنند. وظیفه درهم شکستن دستجات محافل، خائنین و انحرافیون به جانشین لایق لنین استالین محول گردید.

در اواخر سال ۱۹۲۳ مخالفین داخلی حزب کمونیست شوروی بالجاج و هتاد خود حزب را مجبور نمودند وارد بحث و انتقاد دامنه داری گردد. سران مخالفین پروابراژنسکی و تروتسکی بودند سابقه مخالفت و دشمنی شخصی اخیر با حزب بلشویک تاریخ طولانی داشت.

در تمام مدت بحث و انتقاد تروتسکی تارخس نموده ابتدا در مقابل ستوان سازمانهای حزبی از ابراز صریح نظریات خود سرباز زد و حتی قطنامه کمیته مرکزی حزب را نیز امضاء نمود ولی یکروز پس از امضاء این قطنامه تروتسکی

اعلامیه‌ای از جانب شخص خود منتشر ساخت که در آن با قطعنامه کمیته مرکزی مخالفت مینمود.

اواسط ماه ژانویه ۱۹۲۹ سیزدهمین کنفرانس حزبی تشکیل شد استالین در نطق معروف خود در این کنفرانس (۱۷ ژانویه ۱۹۲۹) روش خائنه تروتسکی را مورد انتقاد شدید قرار داده گفت که تروتسکی با این عمل شخص خود را بعنوان يك آدم فوق العاده در مقابل تمام کمیته مرکزی قرار میدهد.

استالین میگوید: یکی دیگر از اشتباهات تروتسکی آنست که نامبرده در نطقهای خود دستگاه حزبی را در مقابل خود حزب قرار داده شمار مبارزه با «اعضای دستگاه» حزبی (یعنی با اصطلاح «طبقه حاکمه» حزب را) بیش میکشد. بلشویزم نمیتواند حزب را در مقابل دستگاه حزبی قرار دهد دستگاه حزبی، از کمیته مرکزی، کمیته‌های ایالتی و ولایتی و محلی تشکیل شده. این کمیته‌ها تابع حزب بوده و ۹۰ درصد انتخابی میباشند البته پس از انتخاب فعالیت حزب باید تحت نظر کمیته‌ها انجام گیرد و الا هیچ کاری پیشرفت نخواهد کرد. تروتسکی با شعار خود نظریات آنارشستی و منشویکی را در افراد کم تجربه حزب تقویت میکند.

اشتباه دیگر تروتسکی در اینست که نامبرده جوانان را در مقابل کادرهای حزبی ما قرار میدهد و بدون دلیل کادرهای ما را متهم به دژیره شدن (فاسد شدن) مینماید.

گاهی میگویند که باید به سالخوردهگان احترام گذاشت زیرا آنها عمر بیشتری کرده و تجربه بیشتری دارند، بیشتر میدانند و بهتر تشخیص میدهند. رفق! باید بگویم که این نظر بهیچوجه صحیح نیست. هر پیرمردی را نباید احترام گذاشت و هر تجربه‌ای نیز برای ما مهم نیست در حزب سوسیال‌دموکراسی آلمان از قبیل شیرمان، نوسکه وجود دارند که بعد از آنکه با تجربه‌اند ولی تجربه آنها در مبارزه بر علیه اقلیون اندوخته شده و حال آنکه جوانان آنها فاقد چنین تجربه میباشند لکن کادرهای حزب کمونیست در مبارزه بر علیه اپورتونیزم رشد و ترقی نمودند.

يك اشتباه دیگر تروتسکی در آنست که وی شعار «نظام به جوانان دانشجو» را پیش کشید که جوانان دانشجو دقیقترین هواسنجهای حزب ما میباشند و سریعتر و شدیدتر از همه به بوروکراسی (فساد) حزب واکنش و عکس العمل نشان میدهند.

اگر ما این نظریه کاملاً غلط را قبول کنیم باید دور رفته شمار خود را عوض نموده بگوئیم: «هرچه جوانان دانشجو در حزب ما بیشتر وارد شوند بهتر است» تاکنون روش ما چنین بود که معیار جهات بای ما عنصر پرولتری



حزب ما بود و در بهای حزبیان را بجانب عناصر پرولتاری باز میکردیم لکن اکنون بدستور تروتسکی باید عکس این عمل را بکنیم. موضوع روشنفکران و کارگران در حزب ما تا زگی ندارد. از کنگره دوم حزب موقئیکه میخواستیم بنداوول نظامنامه حزبی در باره شرائط عضویت را تنظیم کنیم مارتوف پیشنهاد میکرد که حزب را با وارد نمودن عناصر غیر پرولتاری توسعه دهیم و حال آنکه لنین تقاضا میکرد که ورود عناصر غیر پرولتاری به حزب شدیداً محدود گردد. این موضوع بعدها در کنگره سوم حزب نیز مورد بحث واقع شد. یاد دارم که رفیق لنین موضوع روشنفکران و کارگران داخل حزب ما را بدین شکل واضح و قاطع برداشت نمود

«اینجا گفته شد که غالباً در رأس انشعاب کنندگان روشنفکران قرار داشتند این مطلب اهمیت فراوان دارد ولی موضوع را کاملاً روشن نمی سازد... بنظر من باید بانظر وسیعتری بموضوع نگاه کرد. وارد نمودن کارگران در کمیته ها تنها یک مسئله تربیتی و آموزشی نیست بلکه جنبه سیاسی نیز دارد. کارگران غریزه طبقاتی دارند و با تجربه سیاسی حزبی کارگران بزودی سوسیال دموکراتهای آزموده بار می آیند. من بسیار خوشحال می بودم اگر در کمیته های ما بتناسب هر ۲ نفر روشنفکر ۸ نفر کارگر می داشتیم»

دیگر از اشتباهات تروتسکی در آنست که نامبرده اعلام داشت که در داخل حزب دستجات مختلف باید آزادانه فعالیت کنند اولاً دسته بندی با فراکسیون تفاوت ندارد ثانیاً آزادی دستجات در داخل حزب در بهای حزب را بزوی عناصر ضد حزبی باز میکند.

تروتسکی میگوید که علت پیدایش رژیم دسته بندی و بیوروکراسی بنظر ما «فساد» کمیته مرکزی است، اگر رژیم بیوروکراسی («طبقه حاکمه» حزب) نباشد دسته بندی نیز نخواهد بود. رفقا! این طرز استدلال مآثر کبستی نیست در حزب ما دسته بندی و فراکسیون پیداشده و باز خواهد شد زیرا در کشور ما انواع و اقسام سیستمهای مختلف اقتصاد از نطفه های سوسیالیستی تا اقتصاد قرون وسطی وجود دارند. ثانیاً ما NEP (سیاست اقتصادی نوین) داریم یعنی سرمایه داری را مجاز ساخته و بدینوسیله زمینه احیاء سرمایه داری و افسکار مربوطه بآنرا مهیا ساختیم و این افکار بجزب رخنه میکنند و بالاخره علت سوم این امر این است که حزب ما از سه نوع عناصر ترکیب شده: کارگران، دهقانان و روشنفکران. اگر ما این مسئله را از لحاظ مارکسیسم بررسی کنیم خواهیم دید که این سه علت موجب میشود که عناصری از حزب بسوی فراکسیونها و دسته بندیها جلب میشوند. ما باید این دسته بندیها را گاهی با جراحی قطع و گاهی از طریق مباحثه و مبارزه فکری حل کرد.

مطلب در رژیم نیست اگر ما رژیم حداکثر آزادی میدادیم دستجات

بیشتری می‌داشتیم. تقصیر از رژیم نیست، بلکه تقصیر شرایط و مقتضیاتی است که در کشور ما وجود دارند، تقصیر شراطی است که حزب ما در آن رشد و نمو مینماید.

استالین نتیجه می‌گیرد که نباید درباره «دژنره شدن» کادرها و «فساد طبقه حاکمه» حزب منفی‌بانی کرد نباید در میان کادرهای انقلابی و جوانان که قدم بقدم بدنیال انقلابیون می‌روند و خواهند رفت جستجوی شکاف کرد. در خاتمه استالین می‌گوید که مخالفین که مخالفین نسیانده افکار غیر پرولتری حزب میباشند. آنان ندانسته افکار پرولتری را تبلیغ می‌نمایند. «من گمان می‌کنم که مخالفین در تبلیغات افسارگسیخته خود درباره دموکراسی که اغلب توسط آنان بشکل بت قابل پرستش اعلام می‌گردند، بت‌های خرد-بورژوازی دامن می‌زنند.»

«آیا شما با تمایلات رفقایمانند دانشجویان مارتینوف، کازاریان و دیگران آشنا هستید؟... مارتینوف (که از قرار معلوم عضو حزب می‌باشد) می‌گوید: کار ما اتخاذ تصمیم و کار کمیته مرکزی اجراء کردن و کمتر بحث کردن است.»

یکی دیگر از سران مخالفین پروا براژنسکی در آن روزها که لنین بستری و یارای کار کردن نداشت پس از مدیحه سرایی برای لنین می‌گوید که موقعی که لنین در رأس حزب قرار داشت حزب هیچگاه از حوادث عقب‌نشینی‌مانند و تصمیمات بموقع اتخاذ می‌شد ولی اکنون چنین نیست.

استالین در جواب نامبرده تأیید می‌کند که شاگردان لنین بیایه لنین نمی‌رسند ولی در مکتب او ورزیده شده‌اند و سپس بگرفته مثالهایی را می‌آورد که با وجود لنین حزب دیرتر از موقع بلزوم تصمیماتی بی‌مبهره و باکی تأخیر آنها را عملی می‌نمود. «مطلب در تأخیر نیست مطلب در درک ماهیت حوادث می‌باشد که بعد بتوان آنرا ماهرانه بمقتضای تمایل عمومی تکامل رهبری نمود. چنین است واقعیت از نظر بکنفر مارکسیست البته نه از نظر فراکسیونستها (اشماب‌کنندگان) که در هر موضوعی می‌خواهند «مقصر» را پیدا کنند.»

علاوه بر این نطق در این جلد نطق استالین درباره شخصیت لنین بمناسبت مرگ وی، اثر معروف «در باره اصول لنینیسم»، نطق استالین در کنگره سیزدهم حزب، نطق نامبرده در فراکسیون حزبی اتحادیه‌های کارگران تحت عنوان «تروتسکیسم یا لنینیسم»، «انقلاب اکبر و تاکتیک انقلابیون روس» و بگرفته آثار دیگر گنجانده شده که برای ۱۹۳۵ء ماهه آنها فرصت دیگری لازم است.

## تضادهای باطنی در تکامل حزب

بدوآ ، مسئله مبارزه در داخل حزب ما

این مبارزه از دیروز شروع نشده و هنوز هم پایان نرسیده است. اگر تاریخ حزب خود را از موقعیکه بشکل گروه بلشویک در سال ۱۹۰۳ بوجود آمد در نظر بگیریم و اگر مراحل آخرین این مبارزه را تا با امروز مورد امان نظر قرار دهیم بدون هیچگونه کزافه گویی میتوان گفت تاریخ حزب ما عبارت است از تاریخ نبرد تضادها در داخل حزب ما ، عبارت است از تاریخ تسلط ما بر این تضادها و تحکیم تدریجی اساسی حزب ما بر مبنای فتح و غلبه باین تضادها. ممکن است گفته شود روسها خیلی ستیزه جو هستند. جدل و مشاجره را دوست دارند. مورد اختلاف میباشند و باین دلیل تکامل حزب در روسیه عبارتست از جریان غلبه بر تناقضات داخلی حزبی. ولی رفقا این نمیتواند صحیح باشد.

موضوع ستیزه جویی و جدال طلبی در بین نیست : موضوع بر سر اختلافات اصولی است که از جریان تکامل حزبی و جریان مبارزات پروتلاریائی ناشی میگردد مفهوم آن اینست که غلبه بر تناقضات فقط بوسیله مبارزه در راه اجرای این موازین یا آن اصول ، وصول باین مقصد یا آن مقصد ، اتخاذ این اسلوب برای نیل به هدف یا اسلوب مخالف آن امکان پذیر تواند بود . در مورد مسائل مربوط به سیاست جاری و در مورد مسائلی که صرفاً جنبه عملی و اجرایی دارد شخص میتواند و باید با کسانی که در داخل حزب با خود او دارای طرز فکر مشابهی میباشند سازش کند و کنار آید .

ولی وقتی این مسائل مربوط به اختلافات عقیده ای در مورد اصول و پرنسپ های ما باشند در آن صورت حصول هیچگونه سازشی امکان پذیر نیست . هیچ خط «وسط» نمیتواند اختلافات را برطرف سازد. در مسائلی که مربوط با اصول و موازین میباشد هیچگونه خط «وسط» وجود ندارد و نمیتواندهم وجود داشته باشد. یا این رشته از اصول و موازین باید مبنای کار حزب قرار گیرد یا آن رشته .

در مسائل اصولی هرگونه خط «وسط» عبارت از خطی است که منتهی به اختلال و خلعجان فکر میشود: خطی است که از روی اختلافات می نرزد و می چید خط انحطاط ایده اولوژیکی حزب و خط مرکب ایده اولوژیکی حزب است . احزاب سوسیال دموکرات غرب چکسونه بسر میبرند و چکسونه بطرف تکامل میروند، آیا در این احزاب بر سر مسائل اصولی تضاد و اختلاف داخلی

وجود دارد؛ البته وجود دارد. آیا این احزاب تضاد های مزبور را صحیحاً بتوده های حزبی عرضه میدارند و سعی میکنند شرافتمندانه بر آنها غلبه نمایند؛ خیر. مسلماً اینکار را نمی کنند

### پرده پوشی اختلافات

مبنای عمل سوسیال دموکراتها بر مستورد داشتن و مخفی کردن این تضادها میباشد. مبنای عمل سوسیال دموکراتها بر اینست که بکنفرانس و کنگره های خود جنبه صحنه آرائی بدهند و آنها را مبدل بیک نوع رژه های تشریفاتی کنند بمنظور اینکه بفهمانند در داخل حزب همه چیز بروفق دلخواه است. کلیه مجاهدات آنها برای این صرف میشود که اختلافات داخل حزب را مخفی بدارند و از روی آنها آهسته بگذرند و بجهند.

ولی از این روش هیچ نتیجه دیگری جز اختلال و فقر فکری حزب بدست نمی آید.

یکی از علل انحطاط سوسیال دموکراسی اروپای غربی که روزی انقلابی بود و امروز مبدل به اصلاح طلب گردیده همین است.

ولی ما نمیتوانیم سالك این راه باشیم و در چنین طریقی بسوی تکانی برویم. سیره و روشی که مبنی بر پیدا کردن «طریقه وسط» در قبال مسائل اصولی و اساسی میباشد سیره و روش ما نیست. سیاست مبنی بر پیدا کردن «راه وسط» در مورد مسائل اصولی سیاست مربوط با احزاب منقطع و قابل زوال میباشد اقتضای چنین روشی بطور قطع حزب را مبدل به یک آلت معطله تشریفاتی برای نقشه به آب زدن مینماید و آنها را از تسوده ها جدا مسازد. و این راه راه ما نیست.

سراسر تاریخ حزب ما عبارتست از تاریخ تسلط بر اختلافات داخلی حزب و تحکیم بنیان مدارج حزبی بر پایه غلبه کردن به تضادها.

نتیجه ای که بدست می آید اینست که مبارزه برای غلبه جستن است بر تضاد های داخلی حزب قانون تکامل حزب ما میباشد.

ممکن است گفته شود این قانون مخصوص حزب کمونیست اتحاد شوروی میباشد نه قانون کلیه احزاب طبقات زحمتکش. اینهم نمیتواند صحیح باشد. این قانون مربوط به تکامل کلیه احزاب است در هر شرایط و وسعت قابل ملاحظه که هستند اعم از حزب زحمتکشان اتحاد شوروی با سایر احزاب اروپای غربی.

اگر در بعضی احزاب کوچک متعلق بکشورهای کوچک فرضاً ممکن باشد که در تحت نفوذ یک یا چند نفر از روی اختلاف آهسته بگذرند و بجهند یا آنها را در پرده اقتضا بیوشانند ولی در داخل یک حزب بزرگ و دارای نواحی متنوع این پرده پوشی و این سرهم بندی امکان پذیر نمیشود.

در اینگونه احزاب تکامل بوسیله غلبه بر تضادها یکی از عوامل اصلی

ولازم برای نشو و نما و تحکیم بنیان حزبی میباشد. تکامل ما در گذشته بهین نهج ممکن الحصول بود و تکامل ما در حال حاضر بهین نهج صورت پذیر میشود من میخوام در اینجا به عقاید انگلس استناد جویم که با اشتراك مساعی مارکس احزاب زحمتکش غرب را چندین ده سال رهبری نمودند.

من توجه شما را بدهه هشتم قرن گذشته مملوف میکنم که در آلمان قوانین ضد سوسیالیسم در حال اجراء بود و مارکس و انگلس هردو به لندن تبعید گردیده بودند: ایامی که روزنامه سوسیال دموکرات ارگان حزب سوسیال دموکرات بطور غیرقانونی در خارج طبع و منتشر میشد و در حقیقت نقش رهبری فعالیت سوسیال دموکراسی آلمان را ایفا مینمود.

برنشتین در آنروزگار هنوز یک مارکسیست انقلابی بود. (هنوز وارد مرحله اصلاح طلبی «رفورمیزم» نشده بود) انگلس با برنشتین مرتباً راجع بمسائل مربوط به سیاست سوسیال دموکراسی مکاتبه میکرد. وی در سال ۱۸۸۲ به برنشتین چنین نوشت:

«واضح است که کلیه احزاب کشور های بزرگ فقط در پرتو جریان مبارزات داخلی و در صورت تطابق کامل با قوانین تکامل دیالکتیکی بطرف تکامل میروند. حزب آلمان فقط در پرتو مبارزه بین ایزماخر و لاسال بدرجه وموقعیت کنونی خود رسید و نقش اساسی را در این جریان همین اصطکاک بازی کرد.

ایجاد وحدت فقط موقعی امکان پذیر گردید که کلیه ته مانده های بساط ارتجاعی که لاسال در مبارزه خود آنها را بمنزله ابزار این مبارزه وجدال بکار میبرد فرسوده شد و در اینجا همین وضیعت از طرف ما باعثه کامل بوجود آمد «درفرانسه نیز کسانی که ثوربهای باکوئین را طرد کرده ولی اینک روش باکوئین را در نبرد و مبارزه بکار میبرند و در عین حال میخواهند مشخصات طبقاتی نهضت را در هدفهای اجتماعی از نظر دور بدارند باید از بین بروند تا وقتی که بتوان بار دیگر با ایجاد وحدت توفیق یافت.

ادعای وحدت کردن در شرائط کنونی ناشی از سفاهت کامل است. مواعظ اخلاقی نمیتواند از بیماری کودکی که در قبال شرائط کنونی باید آنرا تحمل کنیم جلوگیری نماید. (منتخبات مکاتبات مارکس و انگلس ص ۳۸۲)

انگلس در جای دیگر قضیه را چنین تحلیل میکند  
 «تضاد را برای مدت مدیدی نمیتوان پنهان کرد. راه حل این تضاد فقط در مبارزه بین آنها پیدا میشود.

### ریشه های تضاد

این قاعده ای است که موجودیت تضادها را در داخل حزب ما و تکامل حزب ما را بوسیله غلبه بر این تناقضات در طی مبارزه توصیه مینماید. این تناقض ها از کجا سر چشمه میگردد؟ منبع آنها کجا است. بنظر من تضادهای موجود در داخل یک حزب پروتاریائی از دو منبع نشأت می یابد. این دو منبع کدام است؟

منبع این تناقضات عبارتند از: اول، فشار بورژوازی وایده‌اولوژی بورژوازی بر روی پرولتاریا و جذب آن در طی مبارزات طبقاتی. این فشاری است که عناصر غیرمصلح و متشتت حزب و بعبارت دیگر یکدسته متزلزل در حزب غالباً تحت تأثیر آن قرار میگیرند. ما نباید تصور کنیم که پرولتاریا کاملاً از اجتماع مجزا میباشد یا جدا از اجتماع بسر میبرد.

پرولتاریا قسمتی است از اجتماع که در هر يك از تقسیمات خود بوسیله رشته‌های متعدد با اجتماع پیوسته میباشد. حزب قسمتی از پرولتاریا است، و باین جهت نمیتواند از اصطکاک و نفوذ جامعه بورژوازی برکنار بیاند.

فشار بورژوازی وایده‌اولوژی بورژوازی بر پرولتاریا و بر حزب آن منجر به تولید ایده‌ها و اخلاقیات و عادات و احوال بورژوائی میشود و این صفات غالباً بوسیله بعضی وسائط متعلق به بعضی از تقسیمات جزئی پرولتاریا که از جهت وابسته بجامعه بورژوازی میباشد در داخله پرولتاریا و حزب آن راه می‌یابد و نفوذ میکنند.

در وهله دوم مشخصات گوناگون طبقه کارگرا و این واقعیت را که طبقه مزبور مرکب از چندین قسمت میباشد باید در نظر گرفت. من گمان میکنم که طبقه کارگرا میتوان به سه قسمت جزء منقسم نمود.

قسمت اول عبارتست از توده اساسی پرولتاریا و هسته اصلی و بدنه دائمی آن باتمام مفهوم کلمه پرولتاریا که از مدت‌ها قبل کلیه ارتباطات خود را با طبقه سرمایه‌دار قطع کرده‌است.

این قسمت از پرولتاریا مطمئن‌ترین پشتیبانان مارکسیزم هستند. دسته دوم عبارتند از افراد پرولتاریا که اخیراً از طبقات غیر پرولتاریایی بوجود آمده‌اند و مولود خورده بورژواهای دهقانی و روشنفکری هستند. این دسته که مولود جدید طبقات غیر پرولتاریایی میباشد خصایص و صفات قدیمه و روح تشمت و تذبذب خود را با خود بداخل پرولتاریا آورده‌است. این قسمت بخودی خود بهترین زمینه مساعد را برای نشو و نماي انواع گروه‌های آنارشیت و نیمه آنارشیت و مافوق چپ تشکیل میدهد.

بالاخره يك قسمت سوم هم وجود دارد این قسمت عبارتست از طبقه اشرافیت کارگری؛ دسته بالای طبقه کارگر که نسبت بسایر دستجات پرولتاریا در شرایطی اطمینان بخش‌تر و مرفه‌تر بسر میبرد. این دسته سعی دارد با بورژوازی سازش کند؛ خصلت مشخصه آن اینست که خود را باشکوه و جلال جهانی منطبق سازد و محترم و معزز باشد.

این قسمت بهترین زمینه را برای رفورمیست‌ها و اپورتونیست‌ها تشکیل می‌دهد.

دو قسمت آخر طبقه کارگر با وجود اختلافات صوری که در سطح قضایا



با هم دارند باز رویهم رفته يك زمینه کم و بیش مشترکی برای نشو و نماي اپورتونیزم بوجود می آورند. اپورتونیزم روشن و صریح بهنگامی که مشخصات اشرافیت در طبقه کارگر وجود دارد و اپورتونیزم مخفی و دربرده تحت شعارها و جمله های چپ موقمی که مشخصات آن دسته از کارگران که هنوز رشته ارتباط خود را با خورده بورژوازی نگسته اند حکومت میکند.

هیچ تعجب نباید کرد که اپورتونیزم صریح و آشکار در غالب موارد با طریقه « مافوق چپ » تطبیق میکند.

لنین بارها متذکر شد که اپوزیسیون « مافوق چپ » جز پشت صفحه جناح راست و منشویک چیز دیگری نیست و این گفته کاملاً صحیح و درست میباشد اگر « مافوق چپ » طرفدار انقلاب میباشد از آنجمله که انتظار فتح و ظفرقوری انقلاب را دارد بنا بر این طبعاً باید در برنگاه یأس و ناامیدی سقوط کند و در موردی که موانعی ایجاد میگردد و انقلاب فوراً موفق نمی شود امید خود را از دست بدهد. طبعاً در هر يك از بیخ و خم های تکامل مبارزه طبقاتی و در هر مورد که این مبارزه شدت می یابد و مشکل میشود، اختلاف نظرها، اختلاف در مشخصات و صفات تقسیمات مختلف پرولتاریا بشکل بروز اختلافات در داخل حزب خود نمائی میکند و فشار بورژوازی و ایده اولوژی مربوط بآن بطرز اجتناب ناپذیری باعث میشود که این اختلافات شدت یابد و برای خود محرجهی در مجرای مبارزات داخلی حزب پرولتاریائی پیدا کند.

### نیرود برسر اصول

اینها هستند منابع لازمه های اجتناب ناپذیر و اختلافات در داخل حزب آیا ممکنست که از این تضادها و عدم موافقت نظرها جلوگیری نمود و آنها را برطرف ساخت ؟ غیر ممکن نیست. اگر کسی تصور کند که میتواند این اختلافات و تضادها را برطرف نمود خود را فریب داده است. انگلس چقدر صحیح و بجا میگفت که نمیتوان از روی تضاد های داخل حزب برای هر مدت که باشد لیز خورد و گذشت و این تضادها فقط بوسیله مبارزه قابل حل تواند بود. مفهوم این آن نیست که حزب مبدل بیک اجتماع ستیزه جو بشود برعکس حزب پرولتاریا تشکیلات مبارز پرولتاریا میباشد و باید بر همین حالت باقی بماند.

من همینقدر میخواهم بگویم در مواردی که اختلافات داخلی حزب برسر اصول و موازین باشد ما نباید چشم خود را ببندیم. میخواهم بگویم حزب پرولتاریا فقط در صورت مبارزه در راه اصول میتواند برسر پا بماند و در مقابل فشار و نفوذ بورژوازی مقاومت کند.

فقط در پرتو غلبه بر تناقضات داخلی حزب است که ما خواهیم توانست نیرو و سلامت حزب را تضمین نماییم.



ماکس پلانک

۱۸۵۸ - ۱۹۴۷

خالق نظریه کوآنتا

و صاحب جایزه نوبل

در چهارم اکتبر گذشته درست در پنج ماه قبل ماکس پلانک فیزیک دان مشهور آلمانی خالق نظریه کوآنتا در یکی از بیمارستان های هامبورگ در سن هشتاد و نه سالگی درگذشت.  
پلانک در ۱۸۹۹ بست ریاست انستیتوی فیزیک تئوریک شهر برلن برگزیده شد.

تحقیقات اساسی پلانک بیشتر مربوط بمسائل ترمودینامیک و به تحقیق درباره چگونگی بخش انرژی حاصل از تشعشع اجسام بوده است و در همین موقع بود که دانش فیزیک از لحاظ توضیح و تفسیر نتایج حاصله از تجربیات انرژی تشعشی اجسام باشکالات غیر قابل حلی روبرو شده بود و بدون شک با اطلاعات مکانیک کلاسیک و فرض پیوستگی انرژی رفع این اشکالات ممکن نبود.  
پلانک مشکلات مزبور را با فرض ظاهراً ساده ذره ای بودن انرژی مرتفع ساخت و معتقد گردید که انرژی مانند ماده و الکتریسته از ذرات خیلی کوچکی تشکیل یافته و کوچکترین واحد انرژی را کوآنتا نام نهاد.  
بوسیله این فرض و با استدلال ریاضی بسیار آسانی مطابقت نتایج تجربی را با فرضیه خود باثبات رسانید.

پلانک و نون Paul Langevin اهمیت کشف کوآتنا را در فیزیک از لحاظ اینکه «نتایج آن حتی بمفاهیم دترمینیسم Determinisme نیز سرایت کرد.» از کشف نظریه نسبی مهمتر دانسته است.

طولی نکشید که نظریه کوآتنا پایه و اساس تحقیقات لومی دو برویل و شردینگر Schrödinger برای ساختمان بنای عظیم مکانیک موجی استعمال گردید امروز کمتر رشته‌ای در فیزیک جدید میابیم که نظریه کوآتنا در آن استعمال نشده باشد.

هر گاه نظریه پلانک که بکمک اینشتین تکمیل شده است نبود مسائل مربوط به جذب و دفع حرارت اجسام و ساختمان داخلی اتم بطور کلی در تمام پدیده‌هایی که در داخل اتم صورت میگیرد برای ما آشکار نمیگردید و ما فیزیک و فیزیکوشیمی جدید بمعنای واقعی خود نمیداشتیم و انرژی اتمیک برای ما قابل توضیح نبود.

پلانک در ۱۹۱۹ صاحب جایزه نوبل گردید و تحقیقات خود را تا ۱۹۳۳ هنگام بقدرت رسیدن نازیها در آلمان در انستیتیوی فیزیک تورینگ برلن ادامه داد بعد از برسرکار آمدن نازیها از کار کنار گرفت و دعوت همکاری با نازیها را رسماً رد نمود.

فلاسفه ایدئالیست از کشف نظریه کوآتنا سوء استفاده کرده و چاره‌جویی راه انداختند تا چاییکه بعضی از فلاسفه مقدس‌نا بکشف کوآتنا عنوان «شکست قطعی دانش» را دادند پلانک با نتایجی که از نظریه‌اش گرفته شده بود موافقت نداشت و دلائل آنان را با منطق محکمی رد نمود و کماکان علاقه خود را به دترمینیسم حفظ کرد.

پلانک در ضمن جستجوی بیان دقیقی از اصل علیت Le principe de Causalité به تناقض مابین دو طرز بیان برخورد کرد از یکطرف ملاحظه کرد که معیار و مقیاس وجود یک ارتباط صحیح مابین علت و معلول همان امکان پیش‌بینی صحیح و دقیق یک حادثه Evénement است و این در صورتی است که علت وجود حادثه را دقیقاً در دست داشته باشیم و از طرف دیگر در هیچ حالت قبلاً ممکن نیست نتایج یک اندازه‌گیری را با دقت و صحت مطلق بعلت خاصیت تقریبی کسلیه اندازه‌گیری‌های پیش‌بینی نمود.

پلانک رفع این تناقض را با دقت بیشتری در معنای کلمه حادثه جستجو نمود و باین نتیجه رسید که معنای حادثه در فیزیک وقتی از لحاظ روابط علمی از آن صحبت میشود بامعنای یک حادثه وقتی که از نظر اندازه‌گیری مورد توجه قرار میگیرد متفاوت است.

پلانک معتقد بود که از لحاظ یک فیزیک‌دان سه جهان وجود دارد یک جهان محسوس که از مجموعه احساسات و نتایج خام تجربیات ما تشکیل یافته است یک جهان حقیقی که ما مستقیماً نمیتوانیم بآن آشنائی پیدا کنیم ولی وجودش شرط اساسی کلیه شعبدانش است و بالاخره یک جهان ناشی Univers Repréensatif

یا تصویر نمایش فیزیکی که تصویری از روی مطالعات ما از جهان حقیقی است بمقیده پلانک جهان آخری دارای جنبه دینامیکی بوده پیوسته در ترقی و تحول است ترقیات علمی جهان مزبور را پیوسته از جهان محسوس متفاوت تر کرد. و به جهان حقیقی نزدیکتر میسازد.

پلانک در انتشارات خود عقاید دیگران را مورد بحث قرار میدهد مثلاً دکماتیست ها Dogmatistes را که معتقدند که « جهان محسوس تصویر صحیح جهان حقیقی است » با مثله فراوانی از فیزیک پنجاه سال اخیر رد میکند.

پلانک به نظریه Axiomatique که طرفدارانی مانند روسل Russel و هیلبر Hilber و ادنگتن Eadington دارد و بنظر آنان « جهان نمایشی يك مخلوق منطقی است و هیچگونه ارتباطی با جهان محسوس ندارد » این نظریه نیز از طرف پلانک رد شد و پاسخ داده شد مثل اینست گفته شود که لباسی را بدون میخ در هوا آویزان نماییم و بالاخره نظریه پزیتویسم Positivisme ماخ Mach و پوآنکاره Poincaré و هایزنبرگ Heisenberg و دیراک Dirac که معتقدند « جهان حقیقی وجود خارجی ندارد و یا اگر هم وجود داشته باشد شناسائی ما بهیچوجه بآن دسترس ندارد » مورد توجه پلانک قرار گرفت پلانک مخصوصاً بدسته اخیر حمله شدیدی کرده است و عقیده دارد « دانشی که علی الاصول منظور و هدف فائمی اش را رد میکند بدیهی است بخودی خود محکوم میشد را اعلام داشته است »

خلاصه پلانک عقیده دارد که جهان محسوسات ما تنها جهانی نیست که وجود دارد و نمیتواند نقش دقیقی از جهان دیگر نیز باشد جهان محسوسات ما عبارت از مجموعه علامی است که از جهان حقیقی بوسیله حواس ما بنا میرسد ما باید معانی این علام را کشف کرد، و از نتایج آن بمنظور ساختمان تصویری از جهان حقیقی استفاده نماییم.

اصل علیت از نظر پلانک جنبه مکانیکی سابق خود را بکلی از دست میدهد پلانک از مجموعه مطالعات خود نتیجه گیری میکند که پیش بینی مستقیم يك حادثه محسوس از روی يك علت محسوس هیچگاه بطرز دقیقی امکان پذیر نیست و از آنجا حتمیت مطلق نمیتوان برای وجود ارتباط علمی داشت در عمل علت محسوس را دقیقانه در جهان نمایشی بیان مینمایند و این مفهوم علیت بیان شده در جهان نمایشی با حادثه دیگری (معلول) از همین جهان نمایشی بوسیله يك ارتباط علمی مربوط میباشد

بنا بر این اصل علیت بشکل دقیقش در جهان نمایشی وجود دارد و در جهان محسوس فقط رابطه مبهم و غیر مطمئنی علت و معلول را بهم پیوند میدهد پلانک بهمین ترتیب نتیجه میگیرد که همین اصل علیت بطرز دقیقش در جهان حقیقی نیز وجود دارد.

راجع بروابط عدم حتمیت هایزنبرگ پلانک معتقد است که سنجش

و اندازه گیری همزمان مکان و سرعت يك ذره در فیزیک دارای معنایی نیست بنابراین نمایش حقیقتی در جهان حقیقی و در نتیجه در جهان نمایشی نیست در عمل چه در جهان حقیقتی و چه در جهان نمایشی ذره ای وجود ندارد فقط تابع موجی وجود دارد و تمام ذرات بوسیله توابع موجی نمایش داده میشوند در اندازه گیری توابع موجی اعمال و عکس العمل هائی صورت میگیرند در این اعمال و عکس العملها اسباب و ابزار اندازه گیری و شخص مشاهده کننده نیز دخالت دارند از اینرو پلانک نتیجه میگیرد که علت مبهم ماندن روابط علمی در جهان محسوس همین وجود و دخالت اسباب و ابزار اندازه گیری و اندازه گیرنده است .

خلاصه پلانک بوجود اصل دترمینیسم در طبیعت اشیاء معتقد است پلانک حقیقت مادی دنیای خارج و تعلق کامل انسان را باین دنیای مادی و خاصیت درعین حال نسبی و مطلق بودن معرفت انسانی و عمل بین الاثنینی مشاهده کنند و مشاهده شوند را با منطبق محکمی در موارد متعدد تشریح نموده است بطوریکه فرانسس هالبواکس Francis Halbwachs قبل از مرگ پلانک نوشته است پلانک بدون آنکه خود بداند کمونیست است .

۲۵۱۲۵



تاریخ شگرفی بشر - ۱ -

## آغاز زمانهای تاریخی

مدتی مدیده اقتدار در قبایل از آن شورای سالخوردگان بود ولی اندک اندک این اقتدار در مرد که برچمدار قبیله بود متمرکز گردید. در اثر این تکامل توتنهای قبایل بدل بخدایان شدند و مردان برؤسا. این رئیس بنام خدا فرمان میراند و قدرت جمعی در وجود فردی او مجسم میشود و این قدرت در خانواده اش که سعی در ابدی ساختن تسلط او داشتند مستقر میگردد و بدین ترتیب هر قبیله ای خدائی داشت و جنگ قبایل بر سر آنچه بزرگ بود نیازشان بود رقابت خدایان را بر میانگیخت سرانجام باعث تسلط و استیلای بعضی از خانواده ها میشد.

بین نمره های کوه و واحدهای صحرا شط عظیم نیل کمک کرد تا تمام این رقابتها در وجود قبیله ای که کثیرا امده تر بود متبلور شود. در میان گروههایی که با منشاء های گوناگون در نزاید بودند شط نیل خط وحدت می کشید. پس از قرنهای جنگ بین شمالی ها و جنوبی ها قبیله عقاب پیروز شد. در ۳۳۱۵ سال قبل از میلاد رئیس قبیله عقاب بنام منس (Ménés) نیل علیا و سفلی را تحت یک سلطنت واحد در آورد: عهدنامه مصری کلیه اختلافات گذشته را در زیر عنوان همین نخستین سلسله حل و فصل میکنند. این عهدنامه با خط هیروگلیفی بر روی خشتی نوحته شده است. منس در سرحد مصر علیا و سفلی پایتختی بنام ممفیس بنا کرد که در اطراف آن سدهای بزرگ در جلوی آب نیل بسته شده بود. جانشینان منس دو تاج بر سر میگذاشتند یکی سفید و یکی سرخ، کنایه از دوگانگی سابق و یکی از این جانشینان پس از اینکه بر تخت نشست دستور داد که از سنک ابنیه ای بسازند بسبک ابنیه چوبین و گلین.

(۱) قسمت نخستین این مجلّه در شماره ۵ مجلّه نشر یافته است



در این کشوریکه نور خیره کننده‌ای بر آن میتابد کیش خورشید پرستی بزودی در همه معابد نفوذ میکند. برای تماشای طلوع خورشید که ره (Ré) یعنی نجم ایزدی نام داشت در صخره‌ای هیکل Sphinx (ابوالهول) را نقر کردند که صورتش سرخ بود و در روستایی روز میدرخشید. پادشاه مصر که نماینده خداوند در روی زمین بود مدح و ثنای دسته‌های کاهنان سفیدپوش را می‌پذیرفت و نامش از نام خدایان، که مایه مزید قدرت روحانیت بود، انفکاک پذیر نبود و در زمزمه نماز و آواز بیابش ترانه‌های رقص و دعای غذا نام او همراه نام خداوند ذکر میشد.

در این مدت مدیدی در سعادی که از چوب ساخته میشد کودکان و چهارپایان را قربانی میکردند ولی بعد ها نفوس انسانی چنان برای کارهای بزرگ و دسته جمعی نفیس و گرانبها شد که دست از تزیین و اسراف در مورد جان آنها برداشتند و اینک بنام پادشاهان افراد انسانی را تدهین می کردند و تشکیلات نیرومند سپاه بنظارت قسمینی احتیاج داشت و در نتیجه يك سازمان اداری متمرکز بوجود آمد و دربار شاه نقطه مرکزی این سازمان قرار گرفت. سازمان اداری نام شاهکار اجرا شده بوسیله قبایل را نظارت می کند و بنام او مخازن را از آذوقه انباشته می سازد تا برای ایام قحط و غلا اندوخته‌ای در انبار باشد. پادشاه آن کسی است که مسئول نعمت و نکتب قبایل متعدده تحت فرمان خود است و کلیه مفاهیم قدیمی مالکیت جمعی در شخص او خلاصه شده و باین جهت او میتواند هر کس را که مامورکاری کند با اعطای قطعه زمینی مفتخر سازد.

شاه با اعطای مالکیت زمین بمقربان خود مانند بستگان، دوستان، روحانیون و خدمتگزاران در پیرامون خویش جمعیتی بوجود می آورد و در همین حالی که از اقتدار سلطنتی استفاده می کند آنانرا در زیر قید و فشار خود نیز قرار میدهد. این جماعت تروت را انبار ساخته و بخرج دیگر اعضاء قبایل بسر میبرند و از آنها بسود خودکاری کشند و ارنیه خود را برای وارث باقی میگذارند و بدین ترتیب راه تروتیهای کلان برای افراد باز می شود.

با پیشرفت اقتدار سلطنتی این دربار که از مستخدمین و روحانیون انباشته است اشتیاقات بیشتری پیدا می کند، کارگران قبیله صرف نظر از کار و مالیات جنسی می بردارند که آن در انبارها توده میشود. اگر از پرداختن این مالیات جنسی خود داری ورزند آنها را پیش چشم امثال و اقرانشان شلاق بیج میکنند و سعی صنعتگر مانند تلاش دهقان برای دیگران منبع ثروت می شود و این حق جدید قانو آنها را بیکدیگر متصل می کند همانطور که بزمین و صناعت خود متصل بودند. تعداد صنعتگران بوسیله اسرائی که شاه در ضمن لشکر کشی ها می گیرد زیاد می شوند. کارگران با یادآوری ازمنه دوردست اجتماع اولیه و مساواتی که در آن وده است از يك عصر طلایی سمیت انسانی سخن می گویند. دوران سعادت مند و بهشت مفهود خود را پیاد می آورند.

درواقع چنگک بیش از پیش مایه تقویت سلطنت و اشرافیت میشود. این جنگها بردو قسم بودند: چنگک داخلی که در آن خانواده سلطنتی مصری برای مبارزه بر علیه تجزیه طلبی برخی از قبایل و ستن استقلال خواهانه محلی و رقابت بین شمال و جنوب و نزاع داخلی بین مدعیان تاج و تخت شرکت میکنند و چنگک خارجی که هدف آن تامین راههای تجارتی است.

با این که فلزکاری صنعت صیقلی کردن سنک را از بین نبرد ولی با این وجود اقتصاد مصری می توانست از آن صرف نظر کند. پس تجارت فیروزه با اعراب موجب شد که آنها با معادن مس کوه سینا آشنا شوند. البته سنگهای معدنی در این ناحیه از سنگهای معدنی آسیای وسطی و قفقاز کمتر فاز دارد. ولی نزدیکی آنها باعث آن شد که ارزش بسیاری برای صناعت فلزکاری نیل پیدا کنند لذا پادشاهای مصر اقدام بفتح سینا کردند.

بدین ترتیب یک سازمان نیرومند اجتماعی وارد ارتباط منظم با اعراب می شود. حکومت ماگان Magan که مصریان اشغال کردند معروف بود: موقعیت آن در عربستان آنرا مرکز کاروانهای ساخته بود که کالای مشرق را حمل می کردند. از طریق این ناحیه است که مصریها و سومریها از هندوستان چوبهای تجملی، عطریات، ادویه و عاج و مروارید بدست می آورند. در مسیر آنها و در دره گنگ که در آنجا زمین سالی دوبار محصول می دهد شهرهای وجود داشت که خانه های سنگی بود. آنها درد که های کوچک این شهرها طلا و نقره می یافتند و با سومریها بوسیله یک خط ایدئوگرافیک رابطه برقرار می کردند. بعدها این خط را سومریها تسهیل کرده بکار بردند.

برای تامین احتیاجات دائم التزاید این سوداگری از میان شزارها، سامیان بیابان گرد بیرون آمدند که برای برقرار ساختن ارتباط سیاسی بر اثر شیوه خاص زندگانی خودشان تمایل چندانی نشان نمی دادند، ولی با این وجود از ملت هایی که با آنها تماس گرفتند عناصری چند از تمدن را قرض کردند آنها از کسانیکه «اکد» را در شمال سومر اشغال کرده بودند خط را بید گرفتند و در تماس با مصریها ختنه را که یک رسم افریقائی است فرا گرفتند. قوای مقدسی که مورد احترامشان بود در آن بیابانها جنبه فردی بخود گرفتند آنها هنوز کودکان خود را زنده بگور می کردند تا رحمت خدایان را بدست آورند و کم کم سنگهایی که بافتخار خدایان برپا می داشتند تبدیل به مجسمه ها گردید.

کشور مصر نیز از این حرکات متوالی ملتها بی خیر نبود و نقاشان مصری بین فرعون قهوه ای رنگ و سر و رویش تراشیده با بدویان ریشدار و زرد رنگ تفاوت می گذاشتند. سپس کشور مصر با نخستین دریانوردان بزرگ مدیترانه برخورد کرد. قبایل موسوم به «پلاژ» با ساکنین جزایر «اژه» مغلوب شدند. در این سرزمین فراوانی صید ماهی خشکی زمین را جبران می کرد. یک آب و هوای صاف در افاق می درخشید و موجب میشد که آنان هرگز دریائی را که

با پیودنش باین سرزمین رسیده اند ازخاطر دور نگاه ندارند . سواحل متعدد بلکان مسافرت آنها محسوب میشد و بادهای متناوب که شناختنش بسی آسان بود این دریانوردان را بیادله و سوداگری دلبسته می ساخت . ساکنین «کرت» درحوضه شرقی مدیترانه محصولات خودرا که عبارت از چاقو های دسته نقاشی جواهر و ظروف گلداز بود بفروش کردند . بازرگانی اجتماع خانوادگی آنها بزودی در سوریه بسط یافت . کشتی های مصری که آب تا نزدیک عرشه آنها بالا می آمد سکان خودرا اصلاح کردند و یاروهای متصل به بند های چرمین و مستقر بر روی باشنه های چوبی در آن قرار داشتند و ایشا نیز باسوریه رابطه داشتند لذا بیابوس خداوند این نقطه انقضاء مشرق شد .

این رونق کار تجارت احتیاج بکارگر را بالا میبرد و باآنکه ترقی فن چرخها از رنج انسان میکانیت نیاز بسکار بشری همچنان درتزايد بود . بازارهای فلزکاری همچنین بی بازار برده فروشی بدل شد و سوداگران شرقی بکار فروش غلام آغاز کردند - سوداگران غلام در قاره آسیا که در آن توده های انبوه انسانی زندگی میکردند و مهاجرتهای گوناگونی وجود داشت محصول خودرا جستجو مینمودند .

برخی از این قبایل مهاجر دیگر سکونت گزیدند و از آنجمله چینی ها که در اثر خشکسالی و پیدایش آویر از حوضه تاریم Tarim رانده شده بودند ضمن پیشروی بسمت شرق نخست با یک تبار تبتی برخورد کردند و آنها را بقب زدند و سپس بتوبه خود درشت های آسیا در کرانه اقیانوس آرام بین رودخانه زرد و یانگ تسه گیانگ مسکن مینمودند

چین که از لحاظ درختان میوه دار غنی بود بزودی بیک کشور فلاحی مبدل شد . در افسانه های باستانی آن از امپراطوران و اساطیری صحبت می شود که گویا مخترع آتش و میدخ پرورش چارباغان و کرم پریشم بودند و برای نخستین بار زمین را بین افراد قبایل اولیه تقسیم کردند . در واقع کشت غلات و طریقه شخم زمین با یک جفت گاو از راه ترکستان چین وارد شد . کوزه گری را از مردم سبیری آموختند و تحول مالکیت ابدی در این کشور ظاهرا عین تحول مالکیت در باختر است . ولی چینی ها که بهیچگونه کوشش وسیع دسته جمعی دست نمیزدند بزودی مانند اجتماع سومری به یکسوس احترام در حق انسان قائل گردیدند .

در حالیکه سوداگران مصری که نسبت بکار بشری ترحمی نداشتند همه قدرت را در وجود فرعون متمرکز می ساختند طبقه بندی اجتماعی کشور مومر تنها مصروف بالا بردن حرمت شخصی سلطان نبود بلکه همچنین صرف تامین قوانین دقیقی راجع بمالکیت شخصی و انتقال آن می گردید و بدین ترتیب در سومر دیرتر از مصر قدرتهای مختلف بقدرت واحدی مبدل شدند . در سومر قدرت از شهری بشهر دیگر منتقل می شد و یازده شهر وجود داشت که بتوبه خود سلطه و رونق

سیاسی را بدست می آورد و از آنجمله میتوان شهر نیپور Nippon، اوروک و لاگاش مرکز غله و فلزکاری و اور Our مرکز صنایع تجلی را نام برد. در ۲۹۵۰ سال قبل از میلاد یکی از سلسله‌هایی که در شهر اور سلطنت می کرد قدرت را در سراسر سومر بدست آورد ولی نتوانست رقابت شهرها را خانه دهد. سپس قدرت بشهر لاگاش منتقل شد و یکی از پادشاهان آن موسوم به اوروکاگینا Ouroukagina نظم یعنی احترام بققرات جاریه را برقرار ساخت، این مصاع برضد روحانیونی که نفوذ زیانبخشی کسب کرده بودند مبارزه کرد زیرا آنان ارمغانهای زیادی می پذیرفتند و همچنین سهم سحران را تخفیف داد. برای سرقت مجازات قائل شد و تصمیم گرفت که هرگونه مقاومتی را درهم شکند تا مالکیت متوسطی بوجود آورد. لذا از تجاوزات تروتمندان جلوگیری کرد. بدون شك يك عدالت محکم طبقاتی اربابیان این اجتماع را هدایت می کرد ولی سومریها در مقابل قانون مفهوم مساواتی داشتند و قانون را همانند قدرت سلطنت محترم می شمردند.

مالکیت جمعی قبیله هنوز وجود دارد فقط اراضی اشغال شده متعلق یکی است که آنرا آباد کند و دارائی در يك خانواده باقیست بشرط مراعات مقررات دقیق درباره قلمستانها، چراگاهها و عملیات آبیاری. پادشاه جنگجویان خود از طریق اعطای زمین یا چهار پا پاداش میداد. این اراضی موهوبه، با اینکه برطبق قانون، انتقال اموال در بین زندگان مجاز است، غیر قابل انتقال اند و فلاحت عمده جمع آوری می شوند. در دولت سومر يك علاقه باآبادی، احترام بکار، ادراک ارزش وجود دارد که نظیر آن در اجتماعات آن زمان دیده نمیشد. خانواده نیرومند است و بزین احترام کامل گذاشته می شود دیگر وقت آن گذشته است که زنان خرید و فروش بشوند سومریها فقط يك زوجه داشتند که چه بسا خود را با خود می آورد و مجاز بود که طلاق بگیرد و برطبق قوانین برضد فحشاء مبارزه می شد.

این کشور تنها سرزمین غله خیز و اصطبلها، چراگاههایی که بوسیله ترعه‌های مصنوعی آبیاری میشد نبوده است. در این کشور حتی يك معماری شهری نیز رشد کامل یافته بود. معابد شهر «اور» بر روی سکوهائی ازخشت خام بنا میشد و پله‌های سنگی و جاده‌های سنگفرش داشت و در آن برجهای چندطبقه و مزین بختامکاری تزیین شده بود. در قصر يك حیاط مرکزی وجود داشت که در اطراف آن بنای مستطیلی شکلی با درهائی از سدر که بر روی پاشنه‌هایی که از برنج ساخته شده بود می چرخید.

سومریهای متمول اناثیه فراوان از قبیل ظروف طلا و نقره و سفالی و سنگی داشتند. سنگ در این کشور بواسطه کمیابی تجلی محبوب میشد. شهابها چراغ روغنی و حتی گاه نفتی می سوزانند زیرا نفت در بین النهرین فراوان است و با اینکه در این کشور فلزیافت نمی شود فن فلزکاری ترقی کرده بود و صنعتگران از سرزمینهای

## آغاز زمانهای تاریخی

که دارای ممان است با نجامیآ مدند. مجسمه های کوچک مسی و نقش و نگار بر روی صدف که در کار گاههای این کشور تولید می شد حتی در کشورهای غیر از سومر نیز شهرت داشت. شاعران این کشور بر طبق می نواختند و مزامیری در باره آغاز خلقت می سرودند. در این اشعار صحبت از طوفان و شهرهائی بود که غرق شد و آن کشتی که نسل آدمی و نژاد حیوانی را نجات داد. چنین تصور می گردید که این طوفان کیفر خداوندان نسبت بانسان بود زیرا تپاهی و شهوت رانی و عشق بزندگی بر مردم تسلط یافته بود. سومریها خاودرا مخصوص سروران بزرگ می دانستند و خوشبختی در نظر آنها تنها در روی زمین میسر بود و بیم آنها از خدا یان ناشی از ترس مرگ بود. مذهب آنها مذهبی بود پراز اوراد، ادعیه و اذکار در میان دود هود که بلا انقطاع می سوخت در مبادی که قربانی بره جای غدیه انسانی را گرفته بود. کاهنان تنها کسانی بودند که خواندن و نوشتن می دانستند و خوابها را تفسیر و از حرکت ستارگان طالع اشخاص را معین مینمودند.

عدد در نزد آنها عنصر آزمایش اشیاء بود. در شهر اور نقشه مزارع را طرح کرده بودند و بوسیله صفحه مساحی اندازه میگرفتند و یکی از آثار کنجکاوی متفکرانه در نزد آنها این بود که موفق بطل برخی از مسائل بوسیله نوعی از جبر و مقابله شده بودند. همراه بیشتر فن، خواص سعری اعداد در نزد سومریها رشد یافته بود و این آغاز يك تجزیه و تحلیل ریاضی است که کاهنان برای آزمایش احوال ستارگان بکار میبردند. سومریها در ابتدا سیستم دهدهی Decimal داشتند بدین معنی که ده انگشت دودست وسیله شمارش آنها بود سپس برای اندازه گیریهای بزرگ سیستم دوازده تائی رسیدند. آنها روزها و شبها را بدوازده ساعت مرکب از ۶۰ دقیقه و ۶۰ ثانیه و محیط دایره را به ۳۶۰ درجه مرکب از ۶۰ دقیقه تقسیم کردند. مسلماً در این گامهای اولیه تفکر تحلیلی آنها فقط می توانستند وقایع و امور را در کنار هم دیگر قرار بدهند بدون آنکه موفق به تلفیق و تنظیم آنها و انتزاع و تجربیدی از آنها بشوند و در این فکر نبودند که برای جهان توضیح و تفسیری بیابند ولی سومر حداقل کاری که کرده است اینستکه مسئله معروف انسانی را وضع کرده است.

مید سومری تنها مرکز مذهبی و تعلیماتی نبود بلکه در همین حال بیت المال و دادگاهی شمرده میشد. ذخیره های پول در اینجا سپرده میشد و معاملات تجار تو و قرضه ها، صرف توسعه نفوذ سومر در دوردست میگردد. بواسطه فقدان وسائل کشتی رانی سومریها غالباً روی قایقهای مسطح یا خیسکها سوار شده و از رودخانه ها و کانالهای کشور خود میگذشتند. خط ساده آنها يك امتیاز واقعی برای مبارزه تجار تی بود. قلم آهنین خطاط Scribe بر روی خشت خام تصاویری بشکل میخ که نوع ساده شده اشکال اولیه بود ترسیم میکردند و این بیشتر در خط میخی سومریها را در واقع بخداوندان تمدن میدل ساخته بود. عالی همسایگان سامی آنها که چسور وزیرک بودند در شهر های سومری بضمون مستخدم رسواگر نفوذ کرده و بشکل توده هائی در نزدیک بابل مسکن گزیدند.

و از آنجا که بیش از پیش بر جنب و جوش میشدند به عامل خطر ناکی میدل شدند زیرا قدرت سومری را بطوری تحمل میکردند و در پشت سر اکتدپها که در ساحل فرات مسکن داشتند مرتباً از گویر عربستان قبایل غارتگر مجهز به بومرانگ Bomerang تاخت و تاز میکردند. مهمترین این هجومهای سامی هجوم فیتیقی ها بود. فیتیقی ها در نتیجه زمین لرزه ای از سواحل خلیج فارس رانده شدند و با مهاجرت خود انتشار قبایل سامی را توسعه دادند تا جایی که بسواحل مدیترانه رسیدند که در آنجا اقوام غار نشین و مخلوطی از مهاجرین دیگر مسکن داشتند. عده بسیاری از فیتیقیها دژ بیبلوس متوقف شدند و سپس مدینه هائی برپا ساختند و در تجارت با مصر و جزایر اژه با شهر بیبلوس بر قایت پرداختند. ابتدا فیتیقیها همچنانکه در عربستان بودند سوداگرانی بشمار میرفتند که آئی از کاروان خود جدا نیستند ولی در سوریه دستگاه تجارتی خود را توسعه دادند و به ثروت و مکنت فراوان رسیدند. عربستان دائماً قبایلی ایجاد میکرد که بتدریج سومرا را نیز در بر گرفت و آنرا از مصر جدا ساخت. در عین حال تنزل روابط تجارتی با عربستان جنوبی رخ داد. راههای بازرگانی متوجه شمال و مغرب شد و در این نواحی در زیر پرتو نام دو خدا موسوم به بل Baal و آستارته Astarté کیش جدید فیتیقیها انتشار یافت. این دو خدا نشانه نسل و فراوانی بودند.

با این وجود در نتیجه یخبندانهای متوالی و آب و هوای سخت و سرد اروپا همچنان از دنیای خاوری عقب مانده بود. در زیر آسانی که ابرهای پر باران داشت و در دشتهائی که باد های سخت در آن میوزید از شط دانوب گرفته تما دریای بالٹیک اجتماع آریائیها در سیر و گذار بودند. این سواران خستکی ناپذیر تاخت و تاز خود را بیزان افقی که در مقابل آنها گشاده بود انجام میدادند و در حالیکه حاصلخیزی زمین اقوام قبلی را در سواحل رودخانه ها مستقر ساخته بود آریائیها بر فراز ارتفاعات متوقف شدند و بیوروش گاوان و رام کردن اسبان اشتغال ورزیدند و با عرابه هائیکه گاوان قوی هیکل آنها را میکشید و پیوسته در حرکت بودند در این عرابه ها کلیه اثاث خود را بار کرده و حرکت میکردند. گاهگاهی بیک کشت و کاری نیز دست میزدند و مصنوعات سفالین خود را با خطوط ماریچ زینت میدادند و در کشورهای بلوط و زیزفون غالب ظروف آنها چوبینه بود. هنگامیکه از مشرق صناعت مصر را یاد گرفتند آنها حتی تا اسپانیا انتشار دادند ولی وسائل فنی آنها متوسط بود.

در این اجتماعات خشن خانوادگی که در آن رؤسای خانواده ها قدرت داشتند استعداد هایی برای ترقی نشان نمیدادند و با آنکه اعتقاد آنها به یک پروردگار واحد در آنها اعمال جادو گرانه را الهام کرد و در نتیجه نوعی هنر ابتدائی در نزدشان بوجود آمده یک دسته روحانیونی که مورد حرمت کامل آنها بودند با مذهبی از خدایان جوی این مردم را بدنیال خود میکشیدند. غالب این خدایان در آثار مختلفه جوی مانند سبیده دم، برق، طوفان تجلی میکردند بدین ترتیب اروپا در آستان بربریت بود.



## نظمه صبح

مؤمنی

همه جا پهن شده پرده راز  
پرده ای سرد و سیاه ،  
زنگی پیرشب اکنون همه جا ،  
همه جا، حکمروا است  
زینجهت هست که خاموشی و وحشت همه جا ،  
همه جا، حکمرواست  
شوخ چشمان شبانگرد از ترس ،  
همه پنهان شده اند ،  
ماه هم از سر مگر ،  
کرده با طایفه شب پیوند .  
نیرگی باتنه سنگینش ، میخزد بام پیام  
وین سیاهی و تباهی همه را ،  
خفه میسازد آرام آرام

☆☆☆

نالہ ہائی مشٹوم  
از گلوی يك بوم  
میدود گوش بگوش :  
« - این منم حاکم زیننده شب ، همه ساکت ! خاموش ! »  
همه جا بہت و سکوت  
بہت اموات و سکوت ہر گورہ  
نیست گویندہ ای آنجا کہ جوانی بدهد ؟  
بعد يك لحظہ صدائی از دور :  
« - این منم حاکم زیننده شب . همه ساکت ! خاموش ! »  
میشکافہ شب را ، میدود گوش بگوش .



در دل تاریکی ، سایه ای میلغزد ،  
 گوئیا نطفه صبح است که از وحشت شب میلرزد !  
 لیک این نطفه صبح ، رهروی پوینده است ،  
 زندگی جوینده است ،  
 سالهاست که در بطن شب ابرآلود ، راه می پیماید  
 باری از رنج بدوش ،  
 سرودستی مضروب ، دست و روئی خونین  
 لیک وی  
 خستگی را سه طلاق گفته باغزم متین  
 فارغ از سوزش تب  
 فارغ از سختی راه ، فارغ از درد درون ،  
 فارغ از وحشت شب  
 راه می پیماید  
 گرم با کوشش خود ، سرخوش از جنبش خویش  
 بندای ابدی دارد گوش :  
 « - رهرو پولادین ! رو بدنای حیات !  
 نطفه صبح ! به پیش !  
 نطفه صبح به پیش ! »



## چند موضوع از اقتصاد

تذکر

آنچه ما در این یادداشت‌ها خواهیم نوشت در حقیقت توضیحات بیشتری است درباره موضوعاتی که در کتاب «مزد، بها، سود» و «اصول علم اقتصاد» و «زندگی اقتصادی بشر» ذکر شده است. از اینجمله خوانندگان این یادداشت‌ها باید مراجعه به کتاب‌های مذکور را فراموش ننمایند.

### علم اقتصاد زائیده دوره سرمایه‌داری است

قوانینی که ما بنام قوانین علم اقتصاد در اینجا ذکر خواهیم کرد قوانینی است که مربوط بدوره کمون اولیه و یا دوره سوسیالیسم نمیباشد بلکه مربوط بدوره مبادلات خصوصی و اقتصاد تجاری است. در دوره کمون اولیه چون مبادلات خصوصی وجود نداشت و در دوره سوسیالیسم چون تولید خصوصی و مبادلات خصوصی وجود ندارد و نقشه منظم اجتماعی روابط اشیاء و اشخاص را با یکدیگر منظم میگرداند قوانین مربوط باقتصاد تجاری که بمعنای تولید خصوصی و مبادله خصوصی بدون نقشه است قابل انطباق نبوده و نیست.

علم اقتصاد بمعنای یک علم خاص در قرن ۱۷ بظهور رسید و آدام اسمیت انگلیسی Adam-Smith (۱۷۲۳ - ۱۷۹۰) به «پدر علم اقتصاد» ملقب شد و ریکاردو Ricardo (۱۷۷۲ - ۱۸۲۳) عالم دیگر انگلیسی در حقیقت بنیاد گزاران این علم اند. لنین در این باره میگوید:

«اقتصاد سیاسی کلاسیک، مقدم بر مارکس، در انگلستان که تکامل یافته ترین کشور سرمایه‌داری بود بوجود آمد. آدام اسمیت و داوید ریکاردو با مطالعه رژیم اقتصادی، نشانه آغاز تئوری ارزش-کار بودند. مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) کار آنها را ادامه داد و باین تئوری یک بنیاد علمی بخشید و آنرا بوجه منطقی Consequent بسط و تکامل داد» (کتاب «سه سرچشمه و سه قسمت اساسی

سوسیالیست معروف فرانسوی پرودن Proudhon (۱۸۰۹-۱۸۶۵) در سال ۱۸۴۶ کتابی بنام «تناقضات اقتصادی با فلسفه فقر» نکاشت و مارکس در رد تخیلات پرودن که قسمتی از عقاید آدام اسمیت و ریکاردو را نیز بجای عقاید خود ذکر کرده است کتابی بنام «فقر فلسفه» Misère de la Philosophie نوشته است که نه فقط حاوی اصول عقاید اقتصادی مار کسیم میباشد بلکه جنبه غلط و تخیلی اقتصاديون بورژوازی را بطوری نشان میدهد.

### ارزش فائده و ارزش مبادله

پرودن میگوید: این خاصیت محصولات، اعم از طبیعی و یا صنعتی، که برای معاش بشر بکار میرود ارزش فائده Valeur d'utiilité نامیده میشود. و این خاصیت آنها که یکی بجای دیگری می نشیند و بایکدیگر قابل معاوضه اند ارزش مبادله نام دارد.

### مبادله

بعدا پرودن پیدایش مبادله را اینطور بیان مینماید: در میان اشیائی که من بآنها احتیاج دارم عدد زیادی از آنها بااصولا در طبیعت یافت نمی شود و یا بسیار ناچیز بدست می آید. پس من ناچارم آنچه را کس دردم تولید کنم ولی چون نمیتوانم همه کار دست بزنم به سایرین یعنی بهساکران خودم که در قسمت های دیگر فعالیت میکنند پیشنهاد میکنم که قسمتی از محصولات مرا گرفته در مقابل آنها از محصولات خودشان بمن بدهند. و بعقیده پرودن باین طریق مبادله پیدا میشود اشتباه اول پرودن در این طرز استدلال اینست که بشر را در حال انفراد در نظر گرفته است و حال آنکه بشر هیچگاه به حالت انفراد نمی زیسته و اولین مبادلات در میان دسته های مختلف بشری صورت گرفته است نه میان افراد آنها - اصولا «فرض کردن» در وقایع تاریخی صحیح نیست و همیشه باید برای استدلال صحیح بزندگی بشر مراجعه کرد نه بتخیلات و پندارها

اشتباه دوم اینست که پرودن مبادله را معلول محصول اضافی افراد دانسته است ولی این تعلیل ناقص است. مبادله نیز مانند هر پدیده دیگر اجتماعی دارای تاریخی است که نباید از نظر فروگذار شود صحیح است که در دوره قرون وسطی، فقط مازاد محصول بر مصرف، مبادله میشد اما زمانی رسید که نه فقط مازاد محصول بلکه تمام آن مبادله میشود و اصولا محصول را نه برای مصرف بلکه برای مبادله میسازند. مثلا کسی که دارای یک کارخانه تابوت سازی است همه آنها را برای فروش تهیه میکند نه برای مصرف - پس در اینجا تئوری پرودن که مبادله را منحصر به محصول انسانی دانسته است صحیح در نمی آید

حتی زمانی فرارسید که آنچه در نزد افراد بشر غیر قابل خرید و فروش و غیر قابل واگذاری محسوب میشد بر روی بازار مبادله آمد - عشق، عقیده، علم

و وجدان همه دستخوش تجارت شد. يك كرسی مجلس با يك وجدان، يك صفحه اعلان با چهار صفحه روزنامه قابل مبادله است - تئوری پرودن برای تشریح این مرحله تجاری بکلی نارساست.

**ارزش فایده و ارزش مبادله همیشه به نسبت معکوس یکدیگر اند**  
 پرودن میگوید: «ارزش فایده و ارزش مبادله به نسبت معکوس یکدیگر اند» باین معنی که مقدار يك شیئی هر قدر بیشتر شود و بالنتیجه هر قدر بیشتر به بشر فایده برساند ارزش مبادله آن کمتر خواهد شد. امروز شما يك کینو گندم را ممکن است با يك جفت کفش مبادله کنید ولی اگر مقدار گندم زیاد شود و بر ارزش فائده آن افزوده گردد دیگر يك کینو قابل مبادله با يك جفت کفش نخواهد بود یعنی ارزش مبادله آن کاسته خواهد شد و لازم است مثلاً دو کینو گندم با يك جفت کفش مبادله شود. پرودن به گفتار خود چنین ادامه میدهد. وقتی که این اصل را تعقیب کنیم باین نتیجه منطقی میرسیم که «اشیائی که مصرف آنها ضروری و کمیت آنها لابتنهائی است باید هیچ ارزشی نداشته باشند، و اشیائی که فائده آنها هیچ ندرت Rareté آنها بینهایت است باید دارای قیمت بی اندازه باشند». باین طریق به قیسه پرودن ارزش مبادله چیز دیگری جز ندرت نیست.

در اینجا پرودن يك حقیقت آشکار را فراموش میکند و آن اینست که ندرت همیشه باید به نسبت تقاضا در نظر گرفته شود. فرض کنید که يك محصول از حد ندرت هم بگذرد و در نوع خود فقط واحد باشد. حتی این شیئی واحد هم در صورتیکه مورد تقاضا قرار نگیرد يك شیئی زائد خواهد بود. هیچ شیئی را نمیتوان گفت کمیاب یا فراوان است مگر به نسبت تقاضای آن شیئی. و پرودن تقاضا را فراموش کرده است. پرودن که تقاضا را کنار میگذارد بدیهی است باین نتیجه میرسد که ارزش مبادله وابسته به ندرت و کمیابی شیئی است و تصور میکند نکته تازه ای آورده و حال آنکه این مطلب همان نسبت میان عرضه و تقاضاست که اقتصاديون قبل از او مانند ریکاردو بیان کرده اند.

پرودن در اول، فراوانی Abundance را بجای ارزش و فایده و ندرت کمیابی (Rareté) را بجای ارزش مبادله میگذارد و چون بدیهی است که فراوانی در مقابل کمیابی قرار دارد ارزش فایده را در مقابل ارزش مبادله قرار میدهد. سپس پرودن، ارزش فایده را بجای عرضه و ارزش مبادله را بجای تقاضا میگذارد و بعد نام تازه ارزش سلیقه Valeur d'opinion را به ارزش مبادله میدهد و وارد شرح ذیل میشود:

### ارزش سلیقه

من بعنوان خریدار آزاد، میتوانم درباره احتیاج خودم، درباره شیئی که دلم میپسندد و درباره قیمتی که میخواهم بپردازم، تصمیم بگیرم. از طرف

دیگر شما بعنوان تولید کننده آزاد، صاحب اختیار و سائل تولید هستید و  
 بالنتیجه میتوانید مخارج تولید خود را کم کنید. بالنتیجه بمقیده پرودن قیمتی که  
 در اثر مبارزه میان عرضه و تقاضا یعنی بین قائمه و بین سلیقه حاصل میشود موافق  
 عدالت آسمانی نخواهد بود. پرودن میگوید. این آزادی و صاحب اختیاری بشر  
 است که موجب تضاد میان ارزش فائده و ارزش مبادله را بوجود می آورد و  
 چون هرگز نمیتوان آزادی را از بشر سلب کرد پس همیشه این تضاد موجود  
 است و قابل سنجش نیز نیست.

اینک بتحلیل گفتار پرودن میپردازیم.

۱- اینکه پرودن تصور میکند که عرضه فقط نماینده فائده، و تقاضا  
 فقط نماینده سلیقه است اشتباه میکند. کسی که کالائی را تقاضا میکند ضمناً  
 کالای دیگری را و یا چیزی را که نماینده کلیه کالاهاست یعنی پول را عرضه  
 میدارد؛ و در این صورت عرضه دارنده يك ارزش مصرف نیز میباشد.  
 از طرف دیگر، کسی که کالائی را عرضه میدارد ضمناً کالای دیگری  
 را و یا چیزی را که نماینده کلیه کالاهاست تقاضا میکند، و در این صورت خود او  
 نماینده سلیقه، نماینده ارزش سلیقه، یعنی نماینده ارزش مبادله نیز میباشد.  
 تقاضا در عین حال عرضه، و عرضه در عین حال تقاضاست. پس اینکه پرودن  
 عرضه را بعنوان فائده، و تقاضا را بعنوان سلیقه نامیده است فقط در اثر درک  
 تجریدی قضایاست. مبارزه میان فائده و سلیقه نیست بلکه این مبارزه میان ارزش  
 مبادله ای که طرف عرضه تقاضا میکند و ارزش مبادله ای که طرف تقاضا عرضه  
 میدارد برقرار میشود.

۲- کالائی که بمصرف کننده عرضه میشود فقط ارزش فائده (ارزش  
 مصرف) نیست بلکه ارزش مبادله نیز هست زیرا که این کالا در اثر مخارج  
 تولید از قبیل مواد اولیه، دستمزد کارگران و چیزهای دیگر که ارزش مبادله  
 بوده بوجود آمده است و بنابراین کالای مذکور در نظر تولید کننده فقط يك  
 ارزش مفید نیست بلکه مخصوصاً يك ارزش مبادله است. پس در عرضه و تقاضا،  
 در يك طرف کالائی وجود دارد که در اثر ارزش های مبادله بدست آمده و همراه  
 میل فروش است. و در طرف دیگر وسائلی وجود دارد که در اثر ارزش های  
 مبادله بدست آمده و همراه میل خرید است. پرودن، خریدار آزاد را در مقابل  
 تولید کننده آزاد قرار میدهد و حال آنکه این آزادی بهیچ وجه در بازار وجود  
 ندارد. تولید کننده چون مطابق فرضیه پرودن در جامعه ای که مبتنی بر تقسیم کار  
 و مبادله میباشد زندگی میکند مجبور است که عمل خودش را انجام دهد. در  
 اینجا پرودن تولید کننده را صاحب اختیار و سائل تولید قلمداد میکند و حال آنکه  
 وسائل مذکور اکثراً محصولاتی هستند که از خارج بدست تولید کننده میرسند  
 و در وضع تولید کتونی، او بهیچ وجه آزاد نیست که مقداری را که دیشی



میخواهد تولید نماید. اختیار او در دست افزارهای تولید است و افزارهای تولید در اختیار مطلق او نیست. پس تولیدکننده، نه در نوع تولید و نه در میزان آن، آزاد نیست.

مصرفکننده هم آزادتر از تولیدکننده نمیباشد. زیرا که سلیقه مصرفکننده مبتنی بر وسایل او و احتیاجات او میباشد و این هر دو را موقعیت اجتماعی او که تابع سازمان اجتماع است تعیین مینماید. مثلا کارگری که سبب زمینی میخرد وزن سبک سری که توری میخرد هر دو از سلیقه خویش پیروی میکنند ولی اختلاف سلیقه های آنها از اختلاف موقعیتی که هر یک در اجتماع اشغال مینمایند ناشی میشود و این موقعیت نیز زائیده سازمان اجتماع و خارج از اراده آنسان است. کارگری که در کارخانه آجرسازی کار میکند در وهله اول احتیاج بدست کش نسوز دارد که بکمک آن آجرها را از کوره بیرون بکشد و این دستکش هرگز بدرد خانمی که احتیاج بدستکش توری دارد نمیخورد. بدیهی است که این هر دو احتیاج، این هر دو سلیقه بقول پرودن، باهم مخدلف اند ولی صاحبان آنها در انتخاب احتیاج بهیچوجه آزاد نیستند و بلکه موقعیت اجتماعی آنهاست که این نیازمندی را بر آنها تحمیل مینماید.

۳- پرودن کار انتزاع را بجائی میکشاند که يك تولیدکننده را در مقابل يك تولیدکننده دیگر قرار میدهد و مبارزه خیالی میان این دو را پیش می آورد و حال آنکه در اجتماع بهیچوجه اینطور نیست و مبارزه میان کسانی که عرضه میدارند و میان کسانی که تقاضا میکنند عامل ضروری مبارزه میان خریداران و فروشندگان است و ارزش مبادله از همین جا ناشی میشود. بدیهی است که پرودن وقتی که مخارج تولید را حساب نمیکند و رقابت را فراموش مینماید فرمول عرضه و تقاضا بصورت يك فرمول بیمعنی درمی آید.

۴- پرودن در تئوری خود مخارج تولید را فراموش میکند و در نظر نمیگیرد که کسی کالایی را، یا برای خرید و یا برای فروش، بیازار می آورد قبل از هر چیز در نظر دارد که برای آن کالا چقدر کالای دیگر مصرف کرده و چقدر زحمت برای آن کشیده است. مثلا زن دهقان که با دست خود سبک روسری بافته و بیازار آورده است حساب میکند که نخ آن رادو تومان از همین بازار خریده و سه روز وقت برای بافتن آن مصرف کرده است. از این جهت روسری را مثلا به پنج تومان میفروشد. اما اگر از آن نخ فروش پرسیم که چرا پنج سیر نخ را به دو تومان فروخته شرح میدهد که پشم آن را از همین بازار به ده ریال خریده و یک روز برای تابیدن آن زحمت کشیده است. اینک اگر از فروشنده پشم پرسیم که چرا این مقدار پشم را به ده ریال فروخته پاسخ میدهد که این پشم را از گوسفندی چیده که برای نگاهداری آن باید باو هلوئه بدهد و از او چوپانی کند. باین طریق در هر کالایی يك مقدار مواد اولیه وجود دارد و بسبک

مقدار کار، واگر جریان تولید را با زهم تعقیب کنیم بجائی میرسیم که فقط کار باقی میماند که با طبیعت تماس گرفته و کالا بوجود آورده است. ناواقعی که کار با طبیعت تماس ننگرفته است کالا بوجود نمی آید. یعنی چیزی دارای ارزش نمیشود ولی همینکه کار با طبیعت (باشیئی مفید طبیعی) همراه شد کالا بظهور میرسد. مثلا هوا در طبیعت موجود است و شیئی مفید است. اما چون برای تحصیل هوا کار و زحمت لازم نیست کسی ادعا نمیکند که هوا ارزش و قیمتی دارد. اما میوه چون به اندازه هوا فراوان نیست و تحصیل آن مستلزم کار و زحمت است دارای ارزش و قیمت نیز هست.

### ارزش - کار - Valeur-Travail

پس نتیجه میگیریم که ارزش زائیده کار است و میزان کاری که در يك شیئی خوابیده است ارزش ذاتی و لایفک آن Valeur-Intrinséque نامیده میشود. هر شیئی برای اینکه قابل مبادله باشد یعنی بتوان در مقابلش شیئی دیگری بدست آورد باید دو خاصیت داشته باشد: ۱- ارزش فایده یا ارزش مصرف، یعنی یکی از احتیاجات بشری را برآورد و مورد تقاضا باشد. ۲- ارزش ذاتی، یعنی مقدار کار بشری در آن متمرکز باشد.

ریگاردو (۱۷۷۲-۱۸۲۳) این تئوری را با استفاده از آدام اسمیت با کمال صراحت بیان کرده و گفته است: «ارزش نسبی کالاها منحصر و وابسته است بمقدار کاری که در تولید آنها بکار رفته است» و مارکس میگوید: این تئوری را «ریگاردو بعنوان جامعه فعلی یعنی جامعه بورژوازی با روش علمی بیان کرده است».

پس از آنکه فهمیدیم ارزش شیئی وابسته به میزان کاری است که در آن نهفته است تازه باید بفهمیم که ارزش کار وابسته به چیست؟  
پروندن چنین نتیجه میگیرد که ارزش کار وابسته به میزان شیئی است که آن کار را تولید کرده است.

ولی پروندن با این تئوری خویش در حقیقت هیچ قدمی بجلو نگذاشته و بلکه بدور خود چرخیده است زیرا که در این صورت ارزش شیئی وابسته به کار و ارزش کار وابسته به شیئی میشود. باین صورت:

$$\text{ارزش يك كرز} = ۹ \text{ ساعت كار}$$

$$۹ \text{ ساعت كار} = \text{ارزش يك كرز}$$

برای اینکه از این دور بیرون بیاییم باید بخاطر بیابوریم که برای سنجش ارزش هر شیئی باید ارزش مواد اولیه و تولید کننده آن در نظر گرفته شود. پس حالا در نظر بگیریم که مواد اولیه تولید کننده کار چیست؟ کار عبارت است از صرف نیروی بشری، و نیروی بشری بدست نمی آید مگر بوسیله صرف کالایی که تقریباً همه آنها در اثر کار بشری بدست می آید. مثلا کارگری که آن

گرم را ساخته و يك روز انرژی صرف کرده برای بدست آوردن این انرژی محتاج بوده است که نیم کیلو گندم و چهارصد گرم گوشت بخورد و اگر همین کنیم که قدرت کار در این نیم کیلو گندم و چهارصد گرم گوشت خوابیده است آنوقت در تمام معادلات خود با کار سروکار خواهیم داشت و به نسبت میزان کارهاست که ارزش اشیا با هم سنجیده میشود. اینک باید باین سؤال پاسخ داد: وقتی که شما نیم کیلو گندم و چهارصد گرم گوشت در روز يك کارگر میدهید و در مقابل از او ۹ ساعت کار میکشید چه چیز را با چه چیز معاوضه کرده‌اید؟ برای باین سؤال آسان‌تر پاسخ داده شود سؤال دیگری را بر آن مقدم مینماییم: وقتی که شما يك کیلو گندم میدهید و در مقابل پنج کیلو زغال میکشید که میتواند حرارت تولید کند چه چیز را با چه چیز معاوضه کرده‌اید؟ گندم را با زغال یا با حرارت؛ البته خواهید گفت با زغال معاوضه کرده‌ام که بالقوه دارای حرارت است و من بدلتواه خود از این خاصیت بالقوه آن استفاده نخواهم کرد پس سؤال اول نیز باید بهمین طریق پاسخ بدهید: نیم کیلو گندم و چهارصد گرم گوشت را با ۹ ساعت کار معاوضه نکرده‌ام زیرا که ۹ ساعت کار خاصیت شیمی مورد مبادله من است. آنچه من در مقابل کالای خود گرفتم نیروی کار یعنی بازو و فکر يك فرد بشری بود که میتواند ۹ ساعت یا بیشتر یا کمتر کار کند. من نیروی کار را تحصیل کردم که بالقوه دارای مقداری کار است. نیروی کار هم کالایی است مانند سایر کالاها و بنابراین ما میتوانیم بگوئیم که ارزش نیروی کار مساوی است با مقدار کار کاری که برای تولید آن مصرف شده است یعنی مثلا مساوی است با مقدار کاری که برای تولید نیم کیلو گندم و چهارصد گرم گوشت بکار رفته است.

پس در اینجا دو مسئله را حل کردیم: یکی اینکه تفاوت میان کار و نیروی کار را دریافتیم. و دیگر اینکه توانستیم کلیه کالاها را به کار تبدیل کنیم تا با یکدیگر قابل سنجش باشند.

مارکس میگوید: «باین طریق، ارزش نسبی که بوسیله زمان کار اندازه گرفته میشود فرمول بزنگی نوین کارگر است». ریکاردو گفته است. «مضارح ساختن شاپوها را کم کنید، قیمت آنها تا حد طبیعی پائین خواهد آمد اگر چه تقاضای آنها دو برابر یا چهار برابر شود. همچنین. مضارح تکساهداری افراد را بوسیله کسر کردن قیمت طبیعی خوراک و لباسی که موجب بقا زندگی است کم کنید دستمزد کارگران پائین خواهد آمد اگر چه تقاضای بد بقتدار زیادی بالا رفته باشد. مارکس در دنبال کلام ریکاردو میگوید: «البته لحن ریکاردو خیلی زننده است. زیرا که مضارح ساختن شاپوها و مضارح سگهداری انسان را در يك خط قرار دادن بمنزله اینست که انسان را بصورت شاپو در آورند ولی این زندگی در اشیا است نه در کلماتی که اشیا را بیان میکنند.»

## يك فلسفه ضد موموگراسی

«اکنون اگزیتانسیالیسم مد شده است» میدانید این سخن از کیست. این سخن از سارتر میباشد. پیروان او نیز کوشش بسزائی کرده اند که آن را بصورت يك «مد» در آورند و در این راه تا اندازه‌ای هم توفیق یافته اند پس از فرارسیدن دوران «آزادی»؛ رادبوی فرانسه پیوسه مصاحبات با اگزیتانسیالیست ها و بدله گوئیها و مباحثات آنها را نشر داده است. این شکفت آور نیست. زیرا در وزارت اطلاعات همیشه کسانی از دوستان سارتر عهده دار امور بوده اند. یکی از بزرگترین اگزیتانسیالیست ها یعنی ارن Aron در دوره وزارت مالرو Malraux دبیرکل وزارت تخانه بود. بدین ترتیب عقاید آنها در میان هامه بنحو هوشمندانه بی بخش شده است. حال به بینیم که واقعا در زیر لفافه این مد چه چیز نهفته است و در فرانسه چه کسانی آثار اگزیتانسیالیستی را میخوانند؟

در مورد آثار فلسفی از قبیل «وجود و عدم» I'etre et le néant باید گفت که واقعا کسی آنها را نمیخواند. پیروان اگزیتانسیالیسم برای ترقیب مردم بخواندن آنها آتقدر کوشیده اند که خود را خسته کرده اند. ستایش استاد به تنهایی آنها را در این آزمون خدائی پشتیبان بسوده است. کتاب «وجود و عدم» حتی در محافل دانشگاه نیز با کامیابی مورد نظر روبرو نشد. هنوز در نوربن جنائی برای اگزیتانسیالیسم باز نیست. همان سوربنی که اگزیتانسیالیست ها ادعا میکردند که از آن نفرت دارند ولی آتقدر آرزو مند هستند که آن راهم بدنبال خود بکشانند. برای تذکار خاطر. خوانندگان به نقل

بنک پاراگران از کتاب سارتر مبادرت می کنیم

«اجازه بدهید درباره امکان مسئله متافیزیکی دقیقتر بررسی کنیم.»  
 «چیزی که قبل از همه بنظر میرسد اینست که «شیئی برای دیگران(۱)»  
 «سومین بیغودی» شیئی فی نفسه (۲)» محسوب میشود نخستین «بیغودی» در واقع  
 «عبارت از انعکاس سه بعدی «شیئی فی نفسه» است در وجودی که بعد از حالت  
 «می آید. آن نخستین فاصله، نخستین نفسی است که «شیئی فی نفسه» «خود»  
 «میشود. جدا کردن شیئی برای خود از آنچه که آن هست، تا آنجا که این  
 «جدا کردن مشکل وجوداوست. دومین «بیغودی» عبارت است از برکنده شدن»

«از این عمل جدا کردن. این «ایجاد از طریق تجزیه» منعکس در وجود مشتق»  
 «از یک کوشش بیپوده است برای کسب نقطه نظری راجع بآن نفسی است که»  
 «شیئی فی نفسه» باید باشد (۱).

این کتاب مشتمل بر ۸۰۰ صفحه است و تمام آن از همین قبیل مطالب  
 میباشد. رمانها کامیابی بیشتری داشته اند ولی یک گامیابی افتضاح آمیز  
 سارتر در باره شبهای مونت مارتر و باشگاههای شبانه مونپارناس و کازینوهای  
 کرانه طلا و اخلاق سیاهکاران و «چرامای عشق می نویسد و چون از بیان جزئیات  
 فروگذار نمی کند عظمت و افتخار او قابل ادراک است. ولی با اینحال سارتر  
 بکامیابی مورد نظر خود نائل نشده است. در درجه اول این رمانهای فلسفی  
 مستلزم تعمق فراوان خواننده میباشد و اقتران مواضع یک مقاله پردردسری است  
 یک بارگراف در عین حال شامل افکار و اعمال سه چهار نفر است که یکی از آنها  
 در پراک و یکی در ژوان لاپن و سومی در پاریس و چهارمی در مونیخ می باشند  
 و بعضی اوقات، موضوعات جملات بخوبی تشریح نشده اند و خواننده در راههای  
 میان پراک، ژوان لاپن، پاریس و مونیخ سردرگم میشود.

باز هم، بورژوازی سرمایه دار در باره امیکانات واژگون کننده این  
 نوع ادبیات بدل توجه نموده است، او، برای حفظ امتیازات خویش لازم است  
 که قسمتی از اشکال آنرا - اگر نه تمامش را - گرامی بدارد و میراث آن باید  
 بنحو قانونی میان وراثت تقسیم شود. رمان انگلیستانیا ایستی که تحقیر نسبت  
 به خانواده و وحشت از ازدواج را ترویج میکند و شیوه های «آزاد» زندگی  
 را تجلیل می نماید، البته ممکن است که جوانان را براه فساد بکشاند. شاید هم  
 که چنین کاری را میکند. زیرا نماینده یک تمایل فلسفی است که بر مبنای ضد  
 دموکراسی و انهزام جوئی مستقر گردیده است.

### اعلانات انگلیستانیا ایستی

بمحض آزادی فرانسه، انگلیستانیا ایسم بعنوان هم بسته ای از نهضت  
 مقاومت، در روی صحنه آشکار شد، غالب اعضاء آن واقعا به دسته های نهضت  
 مقاومت وابسته بودند و سارتر و دیگران جبهه ملی را تقویت نموده بودند.  
 روزنامه زمان نو Temps Moderne که آنها را پشتیبانی میکرد  
 پایگاه شاهنشاهی به چنگجویان غیر نظامی نهضت مقاومت و خاطرات آنها اختصاص  
 داده بود. سارتر فداکاریها و سلحشوریهای آنرا توصیف میکرد و این راه  
 خوبی برای جلب مینهن پرستان بود.

انگلیستانیا ایست ها هلاقه زیاد دارند که خود را بعنوان ضد فاشیست  
 و دموکرات معرفی کنند؛ رمانهای آنها داستانهایی مربوط به جمهوریخواهان  
 اسپانیا را بیان میکند.

آخرین رمان سارتر بنام *Le Sursis* مهلت جریانات مونیخ را تقبیح میکند و جنین و کم دلی بورژوازی فرانسه را روشن میسازد. «زمان نو» ذریکی از آخرین شماره های خود مبتغیرانه بر علیه جنک در هند و چین اعتراض میکند چنین است ظاهر این دستگاه اگرستانسیالیست ها گاهی از اوقات نسبت به مارکسیسم و مارکسیست ها و اتحاد بورژوازی اظهار محبت و مهربانی میکنند. سارتر میگوید «مادر بسیاری از جهات به مارکسیسم بستگی داریم.» «زمان نو» همیشه چند صفحه از صفحات خود را به ادبیات شوروی اختصاص میدهد.

سپس برای مجتمع کردن یکمده پیروان جوان، از میان روشنفکران فرانسه اگرستانسیالیسم بعنوان یک فلسفه طرفدار «بشریت» وارد صحنه میشود میگویند که «بشر یک ارزش مطلق است» بشر بدلیل اینکه آزاد میباشد شایسته احترام است و هرگونه کوششی برای تجدید آزادی بشریت و هرگونه عملی برای اختناق آن جنایتی است. بیان ادبی کلیه این مطالب بگونه «پوپولیسم» «اینگونه مردم دوستی» است سارتر میداند که چگونه اطلاعات «پرولتاریائی» را بکار ببرد. او سعی میکند که در رمانهای خود عده زیادی از مهندسين تکنسین ها و... را توصیف کند و حتی میکوشد (البته نه بدون زحمت) که قیافه زحمتکشان، زنان و دهقانان را ترسیم کند.

از اینجا بخوبی میتوان فهمید که چگونه خوانندگان شتابگر یا جوانان معصوم اگرستانسیالیسم را بجای یک جنبش مترقی چپ گرفته اند اگرستانسیالیستها به پیروان خود میگویند که آنها آزاد و مسئول سرنوشت و راه و رسم زندگی خویش میباشند و بزرگی آنها از آنروست که راه کمال میبینند و بدین ترتیب حاصل میشود که خود را از درون حصار طاقت فرسای خانواده و از کلیه قیود اجتماعی و سوابق ذهنی عاری کنند. این گفته ها غرور جوانان درستکار و روشنفکر فرانسه را تحریک و آنها را جلب مینماید. در همین حال با وعده دادن «رستگاری» با آنها از اضطراب و تفرقه خاطر آنها بهره گیری مینماید. «بزعم» پندار اگرستانسیالیستها از میان کلیه جریانات یکمفهوم کاملاً ذهنی، برای آزادی و خودیابی تظاهر می نماید.

### بازگشت بسوی ایده آلایسم

به بینیم اگرستانسیالیست ها به جوانان فرانسه چه داده اند ؟ در درجه نخست به پندارهای کهن رنگ و روی تازه می بخشند. در فلسفه اگرستانسیالیستی، یک استنباط منحصر تویی وجود ندارد بلکه یک دکان سماساری است که در آن از آثار افلاطون، رواقیون، پیروان اپیکور، دکارت، کانت، هگل، مندوبیران *Maine de Biran*، مارکس، فیخته *Fichte*، هوسرل *Husserl* هر کدام چیزی جمع آوری شده است. من فکر میکنم که این محصول



آموزش مدرسی فلسفه میباشد که معمول امروز است و يك انقراطي است که بوضع نامشخصی افکار مربوط بروشهای فلسفی متوالی را بهم آمیخته است:

قسمت اصلی این استنباط و این سخنان مبهم و غیر مفهومی، البته از بزرگان فلسفه اگزیستانسیالیستی گیرکنگار Kierkegaard و از هایدگر Heidegger اخذ شده است. و این طرفداران جهل، پدران حقیقی این فلسفه و میباشد. گیرکنگار معتقد بود که چیز مهم در زندگی بشر، ترس از غیر قابل درک Incomprehensible و ندانستی میباشد. و این فلسفه با يك تنفر شدیدی نسبت ب مردم معمولی همراه بود. گیرکنگار بعد از ۱۸۴۸ وحشت زده نوشت که « اکنون باید مردم ممدوم شوند » طبق نظر هایدگر صزاره حیات بشری فقط در لحظه های دردناک پیش از مرگ احساس میشود. زندگی حقیقی « مسابقه ایست در راه مرگ » در مورد هایدگر، این کارگزاری و وساطت با «عدم»، با تشویق و ترفیب بیخودانه بقدرت نازیسم و ایمان شدید به نیروی سحرآمیزی فوهرر، پیشوای رایش سوم توأم بود

اگر کسی: ستایشگری کهنه و منسوخ شاگردان فرانسوی را کنار بگذارد از عقاید آنها چه چیز باقی میماند:

۱ - سیاحتی است در ماوراء طبیعت و فلسفه ایست که سه دایره یافتن مجردات را دارد

مانند تمام فلسفه های متافیزیکی، اگزیستانسیالیسم ادعا میکند که برای یافتن واقعیتی عمیق تر و حقیقی تر و صادق تر از واقعتهای معمول، از حیطة واقعیت هائی که بوسیله آزمون ما، دانسته میشوند، بدستیاری مکاشفه آسوتر میرود اگزیستانسیالیسم میان وجود Being و کون Existence تمایز قائل است برای تحصیل این مطلق که آزادی یا هستی باشد، بایستی از فقدان وجود مفرد One's Being خلاص شد و وجود مفرد از جایگاه آن منفصل نمود برای انفصال و استخلاص وجود مفرد لازم است که خود را از هلائق دنیاوی، از جامه، از گذشته های خود و از تمام صور مشخصه و قابل توصیف رها کند. سپس میتوان که هستی حریان، آزاده و منزهر را در آغوش کشید. این هستی مطلق چیست؟ آن فقد وجود یا «عدم» است.

۲ - این فلسفه ماوراء طبیعی و طرفدار جهل، با اینکه يك فلسفه نوین بنظر میرسد، جز یکی از جهات ایده آلیم فلسفی که تغییر شکل داده است نیست همانطور که لنین گفت اختلاف این با آن بیشتر از اختلاف يك شیطان زرد با يك شیطان آبی نیست و بگفته لنین بصورت يك «تلاش نظری» باقی میماند.

سارتر مینویسد « باید از اصالت ذهن شروع کرد » و این نخستین حکم نایه اوست. هستی مطلق در اراده يك خود آگاهی که جسمی بای آزادی خویش

میباشد. مجهول است. بدین ترتیب. هستی و میل، هستی و تفکر، هستی و خودآگاهی تمام وهم واحدی هستند و نتیجه تمام این حرفها ضرورتاً اینست که روح بر ماده تفوق و اولویت دارد.

اگرستانسیالیست ها ایده آلیستهایی هستند که علاوه بر قضاوت های خود درباره دانش و استنباطات فلسفی، نیز دارای روش ایده آلیستی هستند. لنین در هنگام رسوا کردن فیدلیسم مکتب ماخ نوشت « فیدلیسم جدید بیپسوج و دانش را رد نمیگند. او فقط « ادعای متوالی » آن را انکار مینماید. ادعای کشف حقیقت هینی را رد میکنند. » اینها سنن بوگدانوف Bogdanov و بازارف Bazarov و سایر طرفداران ماخ میباشد که اگر ا. تانسیالیستها آنها را تحصیل کرده اند. سارتر میگوید « دانش یک مفهوم تجربیدی است که تغییرات عوامل مجرد - نه علت حقیقی - را مطالعه مینماید. » دستی بستگی درونی و اساسی میان نودهای طبیعی و بستگی متقابل علت و معلول و عناصر معمولی آنرا مجاز نمی شرد. وهستی قانون را رعایت نمی کند.

سارتر میگوید اگر دانش امیدوار است که چیزی را معنی کند و حقیقت آزادی بشری را نشان بدهد. نباید داعیه تحصیل حقیقت عینی داشته باشد. باید خواهشهای علمی را ترك گوید. گذشته از آن، پیشرفت در فنون وسیله ارضاء حقیقی نیست. ترقی و فنون مصلح بشریت نیستند. سیمون دوبوار *Simonde Beauvoir* مینویسد با آسانی میتوان نشان داد که هواپیمای ماشین ها، تلفون و رادیو بشر امروزی را شادمان تر از بشر پیش نموده اند. چنین است ختام ایده آلیستی اگزیستانسیالیسم

### ضد مارکسیسم

مجله لایف *Life* ضمن مقاله ای درباره سارتر نوشته بود که این فیلسوف در فرانسه « دشمن اصلی مارکسیسم » درجهبده ایده مولوژیک می باشد و قتیکه دانشگاههای امریکا سارتر را با تجلیل فراوان پذیرفتند اشتباهی کردند. آنها به خوبی معنای طبقاتی اگزیستانسیالیسم و مقاصد سیاسی آنرا می دانستند. این فلسفه همانند سایر اشکال ایده آلیسم میخواهد که در برابر نیروهای مترقی ایجاد مانع نماید و نفوذ ماتریالیسم را خنثی کند. سارتر در کتاب خود بنام اگزیستانسیالیسم یک بشر دوستی است *L'existentialisme est un Humanisme* از استدلال متداول بر علیه ماتریالیسم استفاده میکند: ماتریالیسم با افراد بشر مانند اینکه میز یا سنگ هستند، یا اینکه مانند اشیاء خالصی که جولانگاه عمل قوای خارجی باشند رفتار مینماید، و این رفتار خود را در معرض مقابله با این ادعا میکند: « ما میخواهیم سلطنت بشریت را مانند مجموعه ای از اژدها که قبل از سلطنت مادی است برقرار سازیم. » ریاکاری سارتر در اینجا آشکار است. او نمیتواند درباره این حقیقت تجاهل کند که ولتر، دیدرو، هلو سوپوس *Helvetius* و همچنین مارکس و انگلس

بشر را از اشیاء تشخیص میدادند و میکوشیدند که ارزشهای بشری را تحکیم کنند. این تجاهل نازیبنده، تجاهل لئون بلوم را بیاد میآورد که در کوششهای تجدید نظری خود ادعا میکرد معنی ماتریالیسم تاریخی را ننیداند و بهر قیمتی هست باید آن را از اعتبار ساقط شود. بدین ترتیب زمان نو و زمانهای اگزیستانسیالیستی برای ترساندن روشنفکران بورژوا مترسکهایی درست میکنند و میکویند که مارکسیسم بشر را بحالت يك «موضوع انفعالی» تنزل میدهد، مارکسیسم جبر خالص است.

ولی برای سارتر تأسف آور است که همه کس گفتار لغز و ستایش آمیز استالین را بخوبی میداند.

« در اینجا بنحو بسیار برجسته می نقش عظیم افکار نوین اجتماعی آشکار است ... افکار نویی که توده‌ها را متشکل و مجهز می کند ... جریان خود بخود رشد و کمال؛ جا برای اعمال آگاهانه بشر باز مینماید. » (۱)

ایده آلیسم اگزیستانسیالیستی میخواهد ثابت کند که کیفیت از کمیت مجزی و با آن بیگانه است و آن و جویی هم که به کمیت نسبت داده می شود با کیفیت ناآشناست. در اینجا نتیجه میگیرد که همه چیز در حیطه کیفیت محتمل الوقوع است. اکنون باید پرسید حیطه کیفیت چیست؟ سلطنت بشری است. مثلاً تاریخ است؛ علت تاریخی در نظر سارتر يك سراب مارکسیستی است و تاریخ اباشته می از محتملات میباشد. سارتر میتواند با ثنات میتواند منظره فرانسه و اروپایی را در نظر مجسم کند که در آینده روش فاشیستی را پذیرفته باشد. آیا کسی میداند که فردا چه حوادثی روی خواهد داد؟ و آن حوادث چه اهمیتی خواهند داشت

بهر حال « بشر همیشه همانست که بود. »

### ضد گمونیسم

نباید تصور کرد که جمله اگزیستانسیالیسم فقط در حیطه فلسفی دنبال میشود. این جمله بوسیله فیلسوفانی که خود را مافوق احزاب می شمارند. بنحو آشکار متوجه حزب کمونیست میباشد. اول زمانهای سارتر را مورد توجه قرار بدهیم و کنایات خرابکارانه و نیشهای زهر آگین او را در نظر بگیریم. ماتیو Mathieu قهرمان یکی از کتابهای او، در دوران جوانی خیال دارد که یکی از احزاب به بیوندد « این پندار او مانند خوابی فریبنده است. » ولی درست بموقع متوجه میشود و دامن خود را از چنگ این پندارها میرهاند؛ ولی او رفقای کمونیستی دارد. آنها بچه چیز شباهت دارند؟ برونت، یکی از روشنفکران حزبی « آزادی خود را از دست داده است » این شخص به گروهبانی تشبیه شده است که افراد حزبی را مانند سر یازان نام نویسی میکند. او خواب آلوده منتظر است که روزی همه چیز واژگون گردد... » سارتر خود را از کارگران جدا

می‌بندارد، زیرا او بسوی همان سرنوشتی که آنها رهسپاراند، هسبار نیست  
اگرستانسیالیست‌ها، روی این مطلب پافشاری میکنند و میگویند که  
با روشنفکران جوان از اختلاف اساسی و ناگزیر، میان آنها و پروتلار باصحت  
باید کرد. سیون دو بوارد در کتاب *Morale de l'Ambiguïté* اخلاق متناقض (چه  
کسی حزب کمونیست را واقعا میشناسد) مینویسد: حزب از روشنفکران غمسته  
شده است....»

در کنار برونت، گومز Gomez جا دارد که درصفت بریگادین‌المللی  
برای جنگ با اسپانیا شتافته بود. سارتر مدعی است که او را، باوصفی مهرآمیز  
و حتی قابل تحسین توصیف کرده است. ولی اینکار بطرفی انجام شده است  
که تیرهای زهرآلود او بهتر در نشانه جای گیرد. گومز جدا میگوید «اروپا  
فاشیست خواهد شد و این بد تدارکی برای کمونیسم نیست... جنگ چقدر  
خوب است!»

بدین ترتیب کمونیست‌ها بشکل خواب آلودگان و شرارت‌پیشگان تشنه  
بخون نشان داده میشوند.

سیون دو بوارد میگوید آنها از تیب «بشرجدی» هستند. «بشرجدی»  
خود را در راه مقصود گم میکند، ذهنیات خویش را نادیده میگیرد، از خود میرهد،  
از خود بیگانه میشود.

«سپس بیمعنی بودن آن زندگی که در جستجوی نیکبختی و ارضاء خاطر  
پورای آن توجه کرده‌اند، درحالیکه ممکن بوده است آن نیکبختی و ارضاء  
خاطر را در درون آن بجویند آشکار میگردد. خارج از حیطه آن آزادی که  
ممکن است پایگاه با اعتباری برای آنها باشد، تمام راههای دیگری که بسوی  
آن روی آورده میشود مستبدانه و بیحاصل است.»

همان فیلسوف در کتاب اخلاق متناقض با وضع موجود تولید شدت  
ستیزه میکنند و میگوید: «ارتش، انقلاب، تولید، آرزوهای غیر بشری  
هستند که افراد بشر شتابکارانه در برابر آنها قربان میشوند....»

ما می‌توانیم نتایج این حرف‌ها را حدس بزنیم: نتیجه آشکار این حرف‌ها  
آنست که کمونیسم را در کنار فاشیسم قرار میدهد و میگوید که کمونیسم آنانند  
«پک فانانیم سیاسی کلیه، سیاستهای بشری را برکنار میزند و دولتی را  
تحلیل میکند که برای افراد نیست بلکه برضد آنهاست» از نظر اجتماعی میان  
هدف نوشته‌های ضد کمونیستی کوستلر Koestler و اگریستانسیالیستها اختلاف  
ناچیزی وجود دارد: اینها هر دو از یک قماش‌اند. ولی کوستلر زیرک‌تر است.  
او از سرمایه‌داری بورژوازی آشکارا صحبت کرده و پرچم ضد کمونیسم را  
جسورانه برافراشته است، اگریستانسیالیست‌ها درحالیکه میخواهند یکباره کلیه  
مشترکهای خود را گرد آورند، همه آنها را از دست میدهند و در بازار کاپیتالیستی

« صفر نامحدود » است که در راس قرار گرفته است

**بک فلسفه ضد دموکراسی**

اگرستانسالیست ها میخواهند که هنوز ما باور داشته باشیم که آنها ضدفاشیست و پستیپان « نهضت مقاومت » هستند. برای اینکه قباب از چهره آنها برداریم کافی است آنها را با برکه هاییکه در آثار اخیرشان یافته میشود روبرو گردانیم .

سیون دو بولر ، هنگام تنظیم نمونه های بشری « ماجراجویی » را که با اشتیاق متناوبی در جریانات متوالی وارد میشود ، بدون اینکه انتخاب او وجهی داشته باشد ، برتر از « مرد جدی » قرار میدهد . ماجراجو در راه نجات و آزادی حقیقی گام میرزند . او مقدمه ایست برای « انسان قابل اعتماد » . گورینک « که در دادگاه نورمبرگ برای قریب دادن قضات به تستیسی از این اظهارات توصل جست ، از نیروی زندگی که از او ساطع میشود بسیار است . . . »

از این دسته است و همچنین تیتو که در زمان سارتر بنام **هلهات Le Sursis**

دارای مکافی مخفی و واقعی است . تمام خطوط اصلی این رمان متوجه نقطه می مرکزی یعنی تعلق اشتوتگارت میباشد . تمام بازیگران آن در جاهای خود منتظر فرمان اند . شما میتوانید صداهای درهم را در تالار مانده فروش دریا بشنوید فوهررهن خود را بالا میبرد ، دریا خاموش میشود . فوهرر صحبت می کند و صدای او دیگر متعلق باو نیست . این صدا ، صدای زندگی و ترس میلیونها نفر استند و در میان همه آن مردم سیله بخت که نمیدانند با که پیوند مهر بندند و در چه راهی گام بگذارند ، هیتلر تنها کسی است که راهی برگزیده است و تنها کسی است که خود را « مشغول کرده است » .

راست است که سارتر در سایر رمانهای خود ، عظمت « مقاومت » و قهرمانی جنگجویان غیر نظامی را تجلیل کرده است ولی با آسانی میتوان نشان داد که این ستایش سبب تخریب روحیه افراد نهضت مقاومت بوده است

بارتیزان های تاتر هرک بدون تدفین **Le Mort sans Sepulture** بران آن حاصل شکنجه نمیکند که رفقای مشول خود را با خاموشی خویش نجات بدهند ، برای آن به پیشواز مرگ نمی روند که « فرانسه زنده بماند » آنها در راه ایجاد دنیای بهتری جوانی خود را قربان نمی کنند . مرگ آنها در راه حفظ آزادی فردی آنهاست . آنها میسواهند خاموش بمانند برای اینکه این « اشتغال » خود را در کنار مرزهای رنج بار آن پایان دهند و یکنوع شرط بندی رایگانی را ببرند روشن است که مقصود از مرگ بدون تدفین آن بود که با توسل بیک

استدلال متداول جوانان فرانسه را که میخواستند به فردپرستی ارتجاعی بورژوازی روی آورند و در پی کسی می گشتند که با آنها بگوید جوانان فرانسه قریب نغورده اند و هیچیک از آنها منحرف نشده اند ، بسوی خود جلب کند . اگر آنها کامیاب شده بودند این مجاهده برای تغییر آنها ، نتیجه اش آن بود که جوانان

و نسبت بکارهای اشتراکی برای تجدید ساختمان دموکراسی مایوس و دلسرد می‌کرده. این آزادی یعنی سر تا پای اگزیستانسیالیسم - نجات و تجلی اخلاقی انسان - از چه چیز تشکیل شده است ؟

در هر يك از ما يك صرافت-طبع و يك حریتی که همان امکان طرح نقشه و انتخاب راه زندگی باشد وجود دارد. در پرتو این صرافت ، هم ممکن است و هم ممکن نیست که بتوانیم کاخ آزادی اخلاقی خود را بیان کنیم ما این آزادی بوسیله آن چیزی که در بعضی از معاملات و نقشه ها ، فراهم می‌آوریم. اگر ، عینیت را باروشنی نه بینیم ، آزادی ما بیحاصل و بی‌معنی است. ولی اگر ، خود را کاملاً مشغول سازیم آزادی ، از میان خواهد رفت. معنی آزاد بودن اینست که دست خود را در مورد آینده او باز بگذاریم. یعنی آینده او که قابل وصول باقی بماند. قهرمانان رمانها با آموختن بعضی اعمال رایگان خالص خود را برای تحصیل آزادی آماده میکنند ، آنها خودشان را مجبور میکنند دزد بشوند بدون اینکه سودی ببرند ، با زنی ازدواج کنند که او را دوست ندارند و هرگز دوست نخواهند داشت. و ازدواج با زنی را که دوست دارند رد کنند. آزادی در چنین لحظات فنا ناپذیری که دوران تجهیز عمومی است و در هنگام تهدید يك جنگ قریب‌الوقوع - جنگی که اهمیت آن قهرمان را فرار میدهد و او را بی اثرها می‌کند - وقتیکه مرد مرده است ؛ وقتیکه سارتر میگوید که دیگر علتی ، دلیلی ، گذشته‌ئی ، آینده‌ئی باقی نیست. سپس ، آزادی مانند يك شادمانی احساس میشود ، يك شادمانی « که در آنجا و از آن بس يك هم خورد کننده‌ئی تبدیل یافته است »

این غنیمتی است که بوسیله اگزیستانسیالیست‌ها بچوانان هدیه شده است یکی از آنها م. کاموس M. Camus انکار خود را در این فرمول شوم بیان می‌کند « تنها يك مسئله فلسفی جدی و حقیقی وجود دارد و آن مسئله خودکشی است. » تصور می‌رود که این آموزشها برای کسانی که از يك دموکراسی واقعی برخوردار نیستند بهترین آموزش باشد. احترام و عشق بجهاده مشترك ، مسئولیت مشترك تعقیب دانش ، ایمان به هوشمندی بشر و کشفیات او ، آرزوی طرد يك آزادی متفاوت یکی و حصول آن آزادی‌ها که آزاد بودن برای زندگی ، برای تفکر برای کار ، برای کسب دانش ، برای استراحت ، و تمام چیزهایی که برای بنای يك فرانسه آزاد مورد لزوم جوانان میباشد - بوسیله اگزیستانسیالیسم - سوره استهزاء قرار گرفته اند .

ولی جوانان کشور ما تحت تأثیر فرار نگرفته اند. ولی با اینحال میتوان عده معدودی را ( از محصلین ) دید که در کافه سنت ژرمن در گرد میز استادان نشسته اند و مسجور کسانی شده اند که روزگاری در راه آرمانی جنگیده اند ، آنها با فقر اخلاقی و ناامیدی و سستی اگزیستانسیالیست‌ها کاری ندارند. آنها میدانند که جوانان اتحاد شوروی ، لهستان ، چکوسلواکی ، یوگسلاوی در راه ایجاد دموکراسی های واقعی قدم نهاده اند و قصد دارند که بشون قید و شرط به پیکار برضد نیروهای ضد دموکراسی ادامه دهند .



## نوروز در اسلام

یکی از مظاهر بسیار جالب تمدن ایران این نیست که بسیاری از جهات آن در همه جهان پسندیده افتاده است بلکه بیشتر اینست که بدخواهان و بد اندیشان ایران هم خواهی نخواهی در برابر زیبایی و بزرگی آن خم شده اند و با همه غروری که در روز نخست داشته اند سرانجام خود را در برابر ایران خوار و فرومایه و نهی دست و سرشکسته دیده اند و عقل و حس ایشان را وادار کرده است برفع خود و بسود همه جهان آن را بپذیرند و احياناً بدان افتخار کنند .

یکی از این مظاهر زیبا جشن ملی ایرانیان باستانست که چند هزار سال در میان ما بنام «نوروز» باقی مانده است . این نکته حاجت بگفتگو ندارد که اگر ملتی در میان همه ملل جهان نخستین روز بهار و بیدار شدن طبیعت را جشن سالیانه خود قرار دهد پیدا است چه اندازه باذوق و خوش سلیقه است و چگونه حس زیبایی شناسی (استتیک) در آن نیرومندست .

مقدونیان که برای کشورستانی و ناچار کشتار و تاراج با ایران آمده بودند فریفته تمدن ایرانی شدند و اینک این بحث مختصر گنجایش آن ندارد بتفصیل شرح دهم چگونه تپی دست با ایران آمدند و از ذخایر معنوی ایران با دست پر بازگشتند . کار بجایی رسید که جوان مغرور اسکندر پسر فیلیپ ( فیلفوس ) را بستستی و ناخویشتن داری در برابر جاذبه ایران سرزنش کردند .

روزی هم تازیان از دوگانگی جانکاهی که در سایات شاهنشاهی ساسانیان بر ایران چیره شده بود شکفت ترین سوره های تاریخ را بردند و دست بر بیکر کشوری توانا زدند و بسرعتی که هنوز تاریخ جهان نتوانسته است بدان خوی بگیرد در شهرهای بزرگ ایران بفرمانروایی و کارفرمایی نشستند . جاذبه همین تمدن، با همه بیگانگی که با این گونه اندیشه ها و فرهنگ هاداشتند، ایشان را هم سرانجام گرفت و از همان آغاز تازیان نیز فریفته و دلدادۀ فرهنگ و تمدن ایران شدند .

یکی از مظاهر زیبای این تمدن که جشن نوروز باشد از نخست در میان تازیان رواج یافته و اندک اندک چنان جزو آداب و رسومشان شده که

گویی از خود داشته اند .

ابوبکر محمد بن یحیی صولی ادیب معروف ایرانی در کتاب « ادب الکتاب » (۱) درباره « سواد » سرزمین عراق امروز که از موصل تا همدان باشد می نویسد :

در زمان معاویه خراج آن بینجاه هزار هزار (دینار) و هدایای نوروژ و مهرگان بینجاه هزار هزار رسید ... سپس در فتنه ابن الزبیر خراج آن بیست هزار هزار بود و چون حجاج بحکمرانی رسید چهل هزار هزار شد ... نخستین کسی که هدایای نوروژ و مهرگان را برقرار کرد ولید بن عقبه بن ابی معیط و پس از او سعید ابن العاص بود و مردم بعثمان شکوه بردند و وی با نوشتن و ازین کار نهی کرد و پس از آن در زمان عمر بن عبدالعزیز خراج بعد از هدیه نوروژ بیست هزار هزار می رسید .

از اینجا مسلم میشود که در نخستین روزهای فتح ایران در زمان خلافت عمر که ولید بن عقبه و سعید بن العاص در ایران بوده اند عبادت زمان ساسانیان جشن نوروژ و مهرگان برقرار بوده و هم چنان که در دوره ساسانیان درین دو جشن هدایایی برای پادشاه می فرستاده اند کارگزاران نازی هم هدایایی می پذیرفته اند .

در میان فرق مختلف اسلام شیعه که بیشتر از همه بایران بستگی داشته اند بنوروز اهمیت داده و حتی جنبه دینی برای آن قایل شده اند . مجلسی در مجلد چهاردهم و بیست و سوم بحار الانوار که جامع همه معارف شیعه است فصلی درین زمینه دارد و حتی در میان شیعه احادیث و روایاتی درباره نوروژ را بیست از آن جمله این حدیث : « یوم النوروز هو الذی احیی الله فیه الوفا بدعاء نبی من الانبیاء فصب علیهم الماء فی مضاجعهم فصار صب الماء فی النیر و سنة » یعنی روز نوروژ آن روزیست که در آن خدا بدعای یکی از پیامبران باران بمردم فرستاد و آب بدیشان داد و آب پاشی بر یکدیگر در نوروژ سنت شد و این حدیث اشاره باین نکته است که در زمان قدیم و حتی هنوز در برخی از نواحی ایران در نوروژ بیک دیگر آب می پاشند و این را شکون میگیرند . حدیث دیگر : « هو الیوم الذی و جه رسول الله ص علیا الی وادی الجن » یعنی روزیست که پیامبر علی را بوادی الجن فرستاد

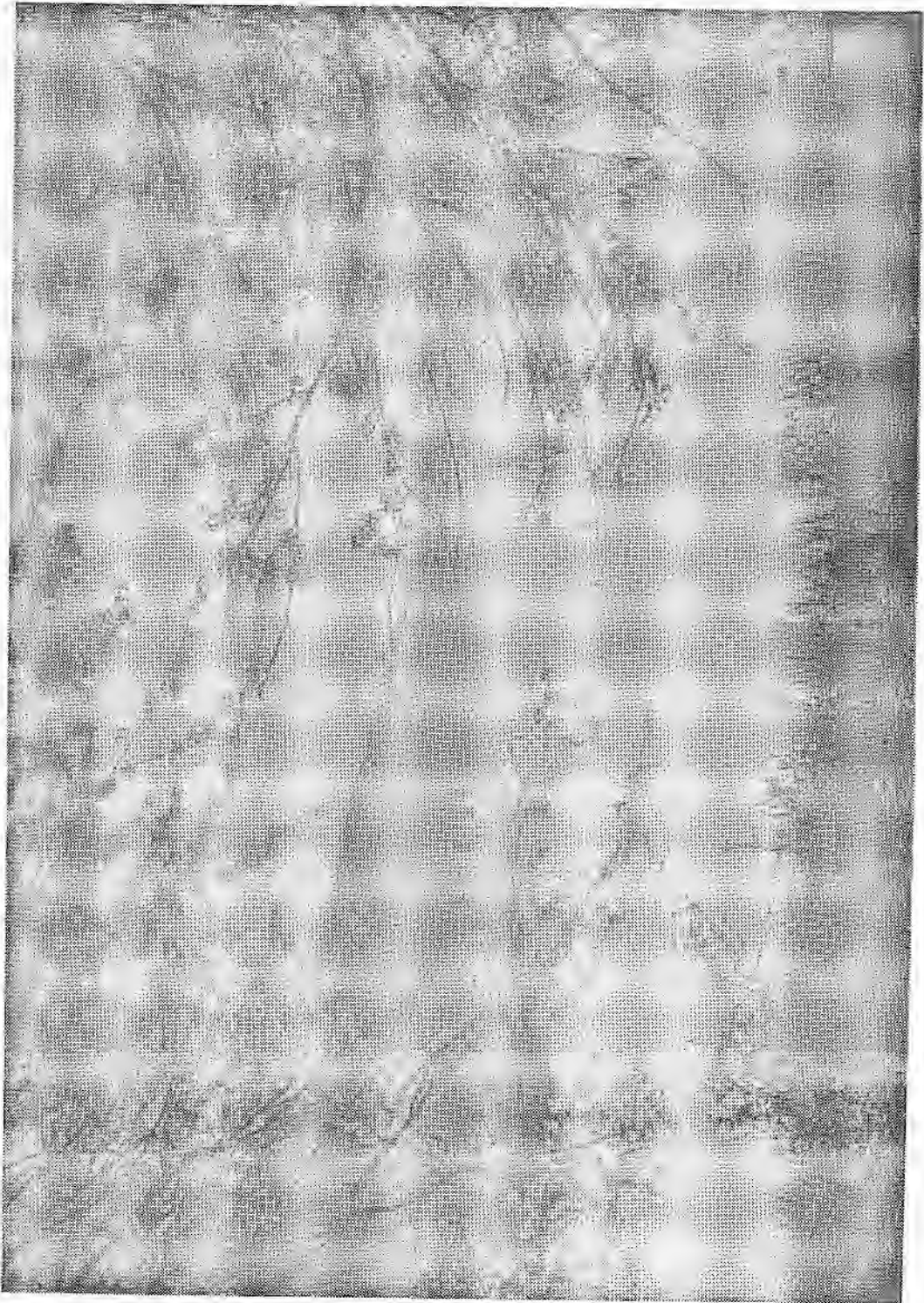
حدیث دیگر: « هو الیوم الذی حمل فیہ رسول اللہ علیا علیهما السلام علی منکبه حتی رمی اصنام قریش من فوق البیت الحرام فہشما » یعنی آن روزیست که در آن رسول علی را بردوش خود گرفت و هبت های قریش را از بالای خانه حرم فروریخت و شکست. نیز این حدیث: « روی ان المجوس اهدوا الی امیر المؤمنین علیه السلام یوم النوروز جامات من فضة فیہا سکر قسم السکر بین اصحابه وحسبها من جزیتهم » یعنی آورده اند که زردشتیان در روز نوروز جامهایی از نقره با امیر المؤمنین هدیه بردند که در آنها شکر بود و وی در میان یارانش بخش کرد و آنرا بجای جزیه از ایشان پذیرفت. حتی این نکته در معتقدات شیعه روایت شده است که خلیفه عباسی منصور دوانقی از موسی بن جعفر خواست که در نوروز برای تهنیت بشینند و آنچه را که نزد اومی برند بپذیرد (۱).

احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب کاتب معروف بابن واضح الاخباری در تاریخ یعقوبی (۲) درباره عمر بن عبدالعزیز می نویسد که هدایای نوروز و مهرگان را رد کرد و اندکی بعد (۳) درباره جانشینش یزید بن عبدالملک گوید هدایا و آنچه را که در نوروز و مهرگان گرفته می شد دوباره برقرار کرد. از اینجا پیداست که خلفای بنی امیه هر یک که نسبت بزیردستان و مخصوصا مردم ایران مانند عمر بن عبدالعزیز مهربان تر و دادجوی تر بوده اند گرفتن هدایای نوروز و مهرگان را از مردم متروک میکرده و هر یک که بیدادگر بوده اند دوباره آنرا برقرار میکرده اند.

در دوره خلفای بنی العباس و مخصوصا در زمانی که وزرای ایرانی و از آن جمله برمکیان بر سر کار بوده اند نوروز در دربارشان شکوه خاص داشته و در ادبیات آن زمان از آن جمله در آثار جاحظ و بیشتر در کتاب المعاسن والاضداد منسوب باو و در اشعار سخن سرا بیان معروف دربار بغداد و بیشتر از همه ابونواس و بحتری اشارات بسیار در شکوه و جلال جشن نوروز و جشن مهرگان هست.

در زمان بنی العباس سال مالی در قلمرو خلافت سال ایرانیان و آغاز آن نوروز بود و چون همیشه سال را سیصد و شست و پنج روز بحساب آورده و کسور آنرا محسوب نداشته بودند قهراً نوروز از آغاز بهار

(۱) سفینه بحار الانوار و مدینه الحکم والایار تألیف حاج شیخ عباس قمی ج ۴  
چاپ نجف ۱۴۵۵ ص ۵۸۲  
(۲) چاپ نجف ج ۴ - ۱۴۵۸ ص ۴۸  
(۳) ص ۵۵



بروزهای دیگر میقتاد و مأمورین مالیات هم همان روزها برای وصول خراج رعایت میکردند چنانکه گاهی مالیات را در بهار و گاهی در تابستان و پاییز و زمستان می گرفتند. در زمان متوکل برای رفع این مشکل در سال ۲۴۵ نوروز را دوماه زودتر یعنی در ۱۷ ماه حزیران رومی گرفتند که مطابق با شنبه یازدهم ربیع الاول و ۲۸ اردی بهشت ماه آن سال بوده است (۱).

پس از چندی در سال ۲۸۲ معتضد فرمان داد که دوباره نوروز را در یازدهم حزیران بگیرند و آنرا نوروز معتضدی گفتند (۲). نوروز معتضدی باقی ماند تا اینکه در زمان جلال الدین ملکشاه در ایران تاریخ جلالی را ترتیب دادند و ۱۰ رمضان ۴۷۱ را که آغاز فروردین آن سال بوده است نوروز گرفتند و آن همانست که در ایران بنوروز جلالی یا نوروز سلطانی معروف شده است.

مؤلف زین الاخبار درین زمینه می نویسد: نوروز معتضدی او نهاد و از اورمزد (نخستین روز) فروردین یازدهم حزیران برد و سبب آن بود که معتضد بشکار رفته بود و بیستگانی چشم بر مال خراج اطلاق کرده بودند و بر عایا همی رسید که هنوز غله نرسیده بود و چو پش معتضد بگفتند او را ناخوش آمد، گفت: این همه بر آنها بدیوان برید و مال از خزینه بستانید، پس وزیر را و اهل دیوان را مثال داد که خراج بدان وقت اطلاق کنند که غله برسد و دست رعیت گشاده شود. پس بفرمان او نوروز را یازدهم حزیران بردند و آنروز افتتاح خراج کردند و آن رسم بماند، تا بدین غایت هم این رسم بماندست.

در دوره خلفای بنی العباس در سراسر ایران نوروز و مهرگان باشکوه و جلال مخصوص معمول بوده، در دربار سامانیان رونق خاص داشته و تعالی در تیسمة الدهر و تیسمة الیتیمه اشعار بسیاری از سرایندگان دوره سامانی در تهنیت نوروز و مهرگان آورده است. یاقوت حموی در معجم الادباء (۳) گوید که عضدالدوله دیلمی از نخستین روزی که بجهان آمده بود نوروز را جشن می گرفت و عادتش این بود که چون متوجه می شد که بآمدن سال نو چیزی

(۱) تاریخ الامم والملوک طبری چاپ قاهره ج ۱۱ ص ۶۰ و تاریخ الکامل -

ابن الاثیر چاپ قاهره ۱۲۹۰ ج ۷ ص ۴۰

(۲) تاریخ طبری ج ۱۱ ص ۴۴۵ و تاریخ ابن الاثیر ج ۷ ص ۱۹۷

(۳) چاپ اولیای ص ۳۳ ج ۶ - چاپ ۱۹۴۰ ص ۲۵۸



نمانده بمجلس بزرگی می آمد که در آن ظرفهای زروسیم پراز میوه های گوناگون و گلپای رنگارنگ گذاشته بودند و بر روی مسند بسیار گران بهایی می نشست و منجم پیش می آمد و زمین را میوسید و او را بنوشدن سال خوش آمد میگفت و خنیاگران را میخواست و ایشان بجای خود می نشستند و ندیمان خویش را هم میخواند و ایشان بجای خود میستادند و بدین گونه مجلس را هم میباش فرام می شد. از اینجا پیداست که در دربار آل بویه نوروز جلوه مخصوصی داشته است. در دوره غزنوی و سلجوقی نیز چنانکه کتابهای تاریخ از آنجمله تاریخ بیهقی و راحة الصدور و گفتار شمیرای ایران گواهی میدهد همین تشریفات شاهانه برقرار بوده است.<sup>۱</sup>

از ترجمه مناقب العارفين افلاکي در شرح حال مولانا جلال الدين بلخي (۱) پیداست که در دربار سلجوقیان روم نیز مراسم نوروزی باشکوه خاصی معمول بوده است.

در دوره های بعد حتی در دربار مغول و تیموریان و پس از آن در دربار صفویه و سلسله های دیگری که در ایران بر سر کار آمده اند نوروز با همان شکوه و جلال باقی بوده منتهی در این دوره از استیلای مغول به بعد جشن مهرگان در دربارها متروک شده است.

از کتاب آثار البلاد (۱) تألیف زکریا بن محمد بن محمود قزوینی بر می آید که در زمان وزارت فخر الملک پسر خواجه نظام الملک در قرن ششم در روستا های قزوین معمول بوده است که روستاییان در جشن نوروز هدایایی برای دهخدا می برده اند از آنجمله سبزی که نان روغنی و کلوچه و یک نوع شیرینی مخصوصی در آن بوده که آنرا بزبان تازی «پُجزدق» می گفته اند و نوعی از خمیر نازک گرد بوده است که در روغن های نباتی سرخ میکرده اند و احتمال بسیار می رود که این کلمه معرب «گردک» فارسی باشد و بیشتر بدان میماند که چیزی بوده است مانند «گوش فیل» امروز بر آن که هنوز چنین شیرینی بدین نام در دمشق مرسوم است که تنها در ماه رمضان میپزند و آنچه امروز در زبان فارسی گوش فیل میگویند همین حال را دارد. در برهان قاطع در لغت گردک چنین آمده: نانی که درون آنرا پراز حلوائی قند

1) Cl. Huart.— Les Saints des Derviches Tourneurs, Tome I, Paris 1918, P. 292.



ومغز بادام پوسته وغیره کنند و بزنند و آنرا درخراسان کلنجه گویند .  
درخارج از ایران در میان همه ملل مسلمان نیز نوروز انتشار یافته است .  
ابو اسحق ابراهیم بن علی حصری قیروانی ادیب معروف اندلس در قرن  
پنجم هجری که در ۴۵۳ در گذشته است در کتاب زهر الاداب خود (۱) فصلی  
در باره هدایا و تهنیت نوروز و مهرگان دارد و این خود دلیل بسیار استوار است  
که در میان اعراب اسپانیا که دورترین نواحی قلمرو اسلام بوده گرفتن جشن  
نوروز و مهرگان معمول بوده است .

در دربار پادشاهان هند تا آخرین روزهایی که سلسله بسابری در  
هندوستان پادشاهی میکرد نوروز بزرگترین عید سال بشمار میرفته  
و کتابهای متعدد مورخین هندوستان و آثار شاعران آن دیار پر از اشارات  
باین نکته مهم است .

کارا دوو Carra de Vaux خاور شناس معروف فرانسوی در کتاب  
«عجب نامه» یعنی یادنامه ادوارد براون (۲) مقاله بسیار جالبی بعنوان  
«یادداشت درباره یک تقویم ترکی» Notice sur un calendrier turc دارد و ازین  
مقاله خوب برمی آید که چگونه تقویم ایران و جشنهای ایرانی و از همه مهم تر  
نوروز در دربار پادشاهان آل عثمان رواج کامل داشته است و جزو تمدن آنها  
شده بود .

ابوالعباس احمد قلقشنیدی در کتاب معروف صبح الاعشی (۳) فصل  
جالبی درباره نوروز دارد و تقی الدین احمد بن علی بن عبدالقادر بن محمد  
مقریزی در کتاب المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار معروف بخطط  
مقریزیة نیز اشاراتی کرده و ازین جا مسلم میشود که نوروز در مصر هم  
معمول بوده است و در دربار پادشاهان مختلف آن دیار مراسم نوروز و  
مهرگان رایج بوده و چنان مینماید که هنوز این مراسم در میان برخی از  
مردم مصر مانده باشد .

(۱) چاپ قاهره ج ۴ ص ۱۵۴

(2) A Volume of oriental Studies presented to Edward G. Browne  
on his both. Brithday. Cambridge 1922. pp. 106-116

(۳) چاپ قاهره - ج ۲ - ۱۳۴۱ ص ۴۰۸ - ۴۱۱

اسعد بن ممانی از وزرای ایوبی شام متوفی در ۶۰۶ در کتاب قوانین الدواوین (۱) در باب زراعت نیشکر می گوید پایان دوره گرفتن شیره آن تا نوروزست و ازین چابدهاست که در سوریه در قرن ششم هجری نوروز تاریخی بوده که همه کس و حتی بزرگان و کسانی که میخواستند شیره نی شکر را بگیرند میدانسته اند چه روزست .

امروز در عراق و ترکیه در میان برخی از طوایف هنوز جشن نوروز معمولست و از سوی دیگر در جمهوری شوروی ازبکستان و جمهوری شوروی ترکمنستان و جمهوری شوروی تاجیکستان و جمهوری شوروی آذربایجان هنوز نوروز جشن واقعیت که هر سال با همان آداب و سنن مخصوص خود درخاها گرفته میشود .

طهران ۱۶ اسفند ماه ۱۳۲۶

سعید نفیسی

( هجمي !! )

منو چهر شيباني

شهر بعداد بتاريكي شب  
سرنهاده است بدامان زمان  
همچنان مرده خموش  
رازها بر لب و لب بسته و لخت  
☆☆☆

آه، اي شهر بزرگ  
که زجادوگري دهر، فتادی بطلم  
زده ني بر لب خود مهر سکوت  
چشمهای تو که رخشد چو چراغ  
بنگرد زينهمه تاريكي .  
کنجکاوانه بمن .

التماسي ز نگاهت پيدا است  
هان چه خواهی از من .  
يکدم از قدرت خویش  
چرخ را از حرکت اندازم ؟  
سپس آنرا، وارون ؟  
بعقب چرخانم  
تادرائمي ز طلسم

بر من آغاز کنی آنچه که هست  
منجمنه بر دل تو ؟ .....

.....  
.....

- ز سر تپه مشرف بر شهر  
هيكل دار بياست  
سايه اش افتاده

سر پایه ستونی ویران  
 زیر مهتاب هویداست بر آن پایه ستون  
 نقش آتشکدهئی  
 دجله غمهای محجر شده را ،  
 میبرد غلطان غلطان ،  
 سوی هر نقطه که پس مانده لبخندی هست  
 مه چنان مغرور می  
 میخورد ضربه ز امواج کف آلوده ابر  
 از سرتیه مشرف بر شهر  
 هیکل دار بیاست  
 ز سر کنگره های بارو  
 سایه هائی لغزد  
 میدرخشد گه و گاه  
 برق سر نیزه اعراب بتاریکی شب  
 کنبد مسجد و گلدسته و هر کاخ رفیع  
 زیر نور مهتاب  
 همچو پیران سرشان بنشسته  
 گرد کافوری مرگ  
 دجله چون قازی شوم  
 بسر مرده شهر  
 با صدائی که ز امواج بیاست  
 آیه یأس بر او میخواند  
 نخلها صاف زده از ساحل شط  
 چون سیه پوش کسانی -  
 - که روانند پی محمل سوک آورد مرگ  
 همه سرها بر زیر ،  
 متاثر ز دم نوحه رود ،  
 قایق ماهیگیران  
 تک و سر کشته برود  
 همچو تابوتی لغزان  
 سر امواج عدم

ز سر تپه مشرف بر شهر  
 هیکل دار بیاست  
 تیسفون با نگه محضران  
 بنگرد از دورش  
 ناگهان لاشخوری  
 افکند طعمه ناخورده تمام  
 کله موبدی و دست شہی  
 پای دهکانی را  
 کنج یک دخمه تاریک و بیرواز آید  
 با شتابی سوی دار  
 که فلک طعمه چه کرده است مهیا بی او  
 ز سر تپه مشرف بر شهر  
 هیکل دار بیاست  
 گشته مصلوب بران  
 مرد پوشیده لباس عجمی  
 دست و پایش با میخ  
 گوئیا دوخته بر چوبه دار  
 مویها ریخته بر چهره او  
 چهره اش در هم و خشک  
 منجمد مردمکش در حدقه  
 چشمها وحشتزای  
 غرازها بر لب و لبها خونین .....

## علم هیئت و سیر تاریخی آن

-۲-

### عقاید قدما

#### مصریها

در زمان قدیم بفرز بابل، مصر هم یکی از کانونهای تمدن بشمار میرفت و علوم بویژه ریاضیات و نجوم ترقیات بسیار نموده بود، کاهن‌ها در اجسام آسمانی مطالعاتی نموده درباره حرکت سیارات و خسوف و کسوف اطلاعاتی جمع کرده و حتی توانسته بودند پیش از وقت از وقوع خسوف و کسوف اطلاع حاصل نمایند. ولی گذشته از اینها مصریها درباره ایجاد جهان هم عقاید مختلفی ابراز داشته‌اند که بیشتر بافسانه شبیه است.

بعقیده کاهن‌های مصری: کائنات بجمعه چهار گوش و درازی شبیه بوده که کف آن زمین و سقف آن آسمان است. زمین مستوی و آسمان منکسر است. مصر در مرکز زمین واقع شده و آسمان در روی چهار کسوه (در بعضی از افسانه‌ها روی چهار ستون) میباشد. ستارگان در سقف آسمان توسط نخ‌هایی آویزان هستند و مانند شمع روزها خاموش شده شب‌ها روشن میشوند. کهنکشان رود نیل آسمان است. این رودخانه خدایی از میان کشور زیبایی که در تحت اداره اوزیریس (۱) است میگذرد.

این کشور جای سعادت دائمی مردگان یعنی بهشت است از دامنه کوههایی که آسمان را نگه میدارند رود بزرگی که نیل از آن سرچشمه میگیرد جاری است. در این رود بزرگ یک کشتی در حرکت است. این کشتی منطبق به خدای خورشید و منبأ روشنایی و حیات یعنی «را» (۲) میباشد. غروب «را» کشتی «را» در دره دائمی ظلمت «دائیت» لنگر میاندازد. بعضی اوقات مار بزرگی با اسم «آبولی» به خورشید هجوم می‌آورد. سر نشینان کشتی «را» برای مدافعه حاضر میشوند اهالی مصر هم برای راندن مار آبولی داد و فریاد میکنند در نتیجه مار ترسیده و میرود. (کاهن‌ها کسوف را برای مردم چنین توضیح میدادند)

---

(۱) Osiris مردم قدیم مصر برای توجیه علت نماندن رود نیل میگفتند که ایزد آن ایزد بزرگ که بدست دشمن کشته شده در فراغ شوهرش میگریه  
2-Ra



ماه هم در يك كشتی دیگر همراه با خورشید در رود شنا میکنند در روز ۱۵ هرماه حیوان دیگری بماء هجوم کرده او را از حرکت باز میدارد و ماه ترسیده ورنك و رویش تیره میگردد و بالاخره ميميرد بعد دو باره بوجود میآید. گاهی اوقات این حیوان ماه را میبلند در این وقت ماه گرفته میشود در باره ایجاد عالم مصریها در ادوار مختلف نظریات مختلف ابراز داشته اند که مهمترین آنها را ذکر میکنیم:

«خدا سیبو (۱) (زمین) و خدا فوئیت (آسمان) از پیش باهم متحد شده بودند. بعد در روز آفرینش از «آب دائم» خدا شو در آمده و نوئیت (آسمان) را بلند میکند ولی نوئیت بادست و پایش از سیبو (زمین) چسبیده و سعی میکند از او جدا شود. از آن زمان دستها و پاهاى سیبو همان چهار ستون آسمان میشود که تنه اش از شرق به غرب متمایل شده و در آن ستارگان جا گرفته اند. خدا سیبو با خدا شو مبارزه زیاد می کند ولی بر او غالب نمی شود. پس از این در روزه بیرونی بدن سیبو گیاهان روئیده و انسان شروع بزندگی میکند. مصریها بعضی اوقات آسمان را بشکل گاو مقدسی فرض میکردند که چهار پای این گاو چهار ستون آسمان را تشکیل میدادند که خدا شو و الهی گاو کوچک دیگر آنها را نگه میداشتند. ستارگان در روی شکم گاو آویزان و کشتی ماه و خورشید و سیارات در نوبی شکم گاو شناور بودند. باید اضافه کرد که کاهن های مصری عقاید و دانستنی های خود را از مردم پنهان میداشتند.

### شکلها

در میان ملل متمدن قدیم مثل مصر و بابل، هند را هم باید بشمار آورد زیرا هندوها در ریاضیات و نجوم دست داشته و از مطالعات خود به نتایجی رسیده بودند

همانطوریکه در مصر و بابل دیدیم هندوها هم در باره کائنات و عالم و ستارگان و غیره عقاید و نظریاتی ابراز داشته و افسانه هایی بوجود آورده اند. بنا به عقیده کاهن های هندی کائنات از پنج عنصر:

اثير (۲)، آتش، هوا، آب، خاک درست شده است. از این ۵ عنصر سنگین ترین آنها یعنی خاک و آب زمین را و سبکترین آنها یعنی اثير و آتش آسمان را تشکیل داده اند. بنا به عقیده برهمن های هندی:

زمین بشکل نیم کره بوده و روی چهار قیل واقع است. این چهار قیل روی يك لاک بشت بزرگ و این لاک بشت روی يك مار بزرگ جا گرفته است.

در وسط زمین کوه مقدسی باسم «مرو» (۱) که دوی فیل‌های دیگری ایستاده است موجود میباشد. این کوه ۷ بله دارد (۷۵) طاقه آسمان را تشکیل میدهد و هر طبقه آن مسکن خدای است

و در قله کوه هم جسم نورانی موجود است که نورافشانی میکند بنا بر روایت دیگر که افسانه‌وار است زمین دایره‌ای شکل بوده و روی ۱۲ قیل واقع میباشد

### مدها و ایرانیها

درباره ایجاد جهان ایرانیها ومدی‌ها هم که در زمان قدیم از کشورهای مشرق عالم بشمار میرفتند در کتابهای مقدس خود بگفتگو پرداخته‌اند که مهم‌ترین آنها در کتاب اوستا (هتی قسانون) که مولف آن زردشت فیلسوف معروف ایرانی و بنای دین زردشتی است موجود میباشد.

بنابراین زردشت: کائنات را خدای روشناسم و نیکی هورمز یا (اهورمه زدا) (۲) آفریده است. این کائنات مسکن زندگی و عدالت بوده ولی دشمن هرمزد یعنی اهریمن یا (انگرا منیوس) خدای تاریکی و بدی بر علیه هورمزد کائنات دیگری ایجاد کرده بود که مسکن مرگ و شر بوده. هورمزد باین رضی نشده و با اهریمن بنای جنگ میکند و او را اسیر کرده و بتاریکی ابدی میاندازد.

پس از آن هورمزد ماه و خورشید و سایر چیزها را آفریند. بنا بر عقیده زرتشت کائنات بشکل تخم مرغ (بیضی) میباشد که زردیته آن زمین و سفیدی آن آسمان است.

در عالمی که زبرداده هورمزد خیرخواه بود همیشه خوشبختی نیکویی حکم فرما بود ولی اهریمن ظالم فرصتی چته و تخم مرغ را سوراخ کرده و پیروان خود یعنی شر و تاریکی و غیره را بدانجا کسب داشته است. بنا بر روایت دیگر: دنیا از چهار عنصر: آتش، هوا، آب، خاک (۳) تشکیل شده است. زمین در وسط کائنات بحال ساکن ایستاده است و خورشید هم بدور آن میگردد.

منه هم برای روشن نمودن شبهای تاریک مثل یک چراغ مخصوص ایجاد شده است. بعدها هورمزد با خدای غیر دیگری بنام میتره (۴) تمویض شد گویسا این خدا بر آسمانها بوده و با پیروان اهریمن مبارزه می‌نموده است مدتی بعد میتره را خدای خورشید نموده و شکل او را در حالیکه گاوی

(۱) ایرانیها به ستاره دنوس هم هرمز میگفتند.

### 2-Mithra

(۴) نظریه چهار عنصر بسیار قدیمی است و خود تاریخچه‌ای دارد و در عقاید بسیاری از فلاسفه سایر ملل هم رسوخ نموده و در ادبیات ایران بعد از اسلام هم بنامین مختلفه موجود است.

(۵) هزار سال قبل وقتی خورشید از برج برغامیگذشت فصل بهار شروع میشد

گویا توسط این اشاره سبولیک میخواستند بفهمانند که اگر خوشیدر  
در زمستان نیرومند نیست ولی وقتی از بسرج «و غا» (۱) بگذرد نیرومند و  
سوزان میشود.

و ممکن است باین تصویر ایرانیها میخواستند بفهمانند که در زیر زمین  
گاوی وجود دارد چنانکه خیام گوید:

گاوی است در آسمان و نامش پروین

گاوی دگری نهفته در زیر زمین

البته خیام ریاضی دان و منجم معروف ایرانی که خود در ریاضی و هیئت  
اصول جدیدی بنانهاد و تقویم او مشهور است باین موهومات عقیده نداشته و منظور  
او ریشخند عقاید افسانه ای مردم عصر خود بوده است چنانکه بیت دوم رباعی  
او گوید:

چشم خردت گشای ای اهل یقین

زیر و زبر دو گاه مثنی خربین

بعقیده ایرانیها زمین روی شانه ملکی و ملک روی شاخ گاوی و گاوردی  
ماهی و ماهی هم در دریای کاهنات شناور است در نزدیکی گاو مکی گاه گاه  
مزاحم او میشود گاوم شاخ های خود را تکان میدهد در نتیجه زلزله تولید میشود.

### یونانیها

تمدن مصر و بابل پس از مدتی به یونان میرسد و در این جا هم بسرعت پیش  
میرود و بعدی که اساس و تمدن بعدی اروپا از آن ماخوذ میگردد.  
از یونان فیلسوفان و علمای بزرگی برمیخیزد که ذکر همه آنها در اینجا  
مقدور نیست و ما فقط از دونفر فیلسوف شهیر یونانی که در تاریخ علم هیئت هم  
مشهور هستند نام می بریم:

۱- ارسطو ۲- بطلمیوس

### ارسطو

ارسطو (۱) شاگرد فیلسوف معروف یونانی افلاطون و استاد سردار نامی  
یونان اسکندر در تاریخ ۳۸۴ پیش از میلاد مسیح در استاگیرا (۲) متولد شده  
و در ۳۲۲ پیش از میلاد در گذشت.

ارسطو مکتبی در بیرون شهر آتن موسوم به لوکویان تاسیس و بتعلیم  
پرداخت. از ارسطو نوشته های زیادی بازمانده که جز ریاضیات تقریبا جامع  
همه معلومات آن زمان است.

مقام ارسطو در حکمت و فلسفه بقدری بزرگ است که هزاران سال عقاید  
و نظریات او زنده ماند فقط مدتها بعد کالیله ها، بیکن ها، لاوزیه ها برای ترقی  
و تکامل علوم راه دیگری نشان دادند.

1) Aristotle 2) Stagire

ارسطو کائنات را از اجزاء ماهیت بدو دسته متمایز از هم تقسیم میکند:  
 ۱- زمین و اجسام زمینی. ۲- آسمان و اجسام آسمانی.  
 بعقیده ارسطو زمین و اجسام زمینی از چهار عنصر: آتش، هوا، آب و خاک تشکیل یافته است.  
 این چهار عنصر خود از چهار کیفیت متضاد، سردی و گرمی-خشکی و تری بوجود آمده است.  
 اجسام زمینی به تغییرات مختلفی مانند تقسیم، انهدام، نمو و مرگ و غیره قابل تغییر هستند.  
 اما اجسام آسمانی از عنصر پنجمی که هیچ شباهتی با عنصر چهارگانه اجسام زمین ندارد یعنی «ایتر» تشکیل یافته است.  
 این ماده صاف و پاک بوده و لایزال و باقی است.  
 زمین ساکن و اجسام آسمانی همیشه در حرکت هستند.  
 این اجسام خدائی بشکل کره میباشند چونکه کره کامل ترین شکل هندسی است.  
 اینها متساویا با حرکت دورانی می نمایند زیرا حرکت متساوی صحیح ترین حرکات و دایره هم کامل ترین شکل هندسی است.  
 اجسام خستگی ناپذیر آسمانی را قدرت خدائی به حرکت درمیآورد اجسام زمینی با اجسام آسمانی فرق زیادی داشته و بخط مستقیم حرکت میکنند و این حرکت طبیعی آنهاست.  
 و بهمان دلیل اشیائی که آزادانه رها میشوند بخط مستقیم می افتند ما فقط مصنوعا با آنها حرکت دیگری میتوانیم بدهیم. افتادن اشیاء بیابین یکی بزمین نشان میدهد که زمین در مرکز کائنات واقع است و سنگین ترین عنصر هم که خاک باشد هسته مرکزی را تشکیل میدهد. سبک تر از آن یعنی آب سطح زمین را فرا گرفته و سبک تر از آن هوا، محیط بالاتر از آب را احاطه کرده است.  
 از دو اهم بالاتر سبک ترین عناصر آتش جا گرفته است.  
 طبقه آتش تماما کشیده میشود و پس از آن یعنی بالاتر از ماه طبقه پاک و صاف ایتر (۱) است  
 ارسطو کرویت زمین را از راه خسوف اثبات نموده و گرفتن ماه را علت سایه زمین دانسته است.  
 و چون سایه زمین در روی ماه گروی میباشد پس زمین گرد و بشکل کره است.  
 ارسطو برای توضیح حرکات نظری اجرام آسمانی از نظریه شاگرد دیگر افلاطون بنام «اودوکس» استفاده کرده است.

(۱) در زبان یونانی این لفظ یعنی هوای لطیف بوده است.

بنا به نظریه اودوکس زمین میان یکمده کروات یا افلاک دیگر که درون یکدیگر جا گرفته اند احاطه شده و ستارگان سیارات، ماه و خورشید روی همان افلاک نصب گردیده اند.

افلاک آسمانی که شفاف هستند بدور زمین یعنی مرکز عالم می چرخند دورترین افلاک نسبت بزمین فلک «بدون حرکت» ستارگان است. ماه و خورشید و سیارات در طبقه نزدیک زمین هستند.

### بطلمیوس

پس از قرن چهارم پیش از میلاد یعنی بعد از ارسطو شهر آتن از لحاظ علم و حکمت عقب ماند و اسکندریه مرکز علم و حکمت گردید و در این زمان بزرگترین اثر علمی که ۱۵۰۰ سال تمام اساس و مدار علم هیئت بود توسط بطلمیوس (۱) ریاضی دان و فیزیک دان و منجم معروف نوشته شد.

این کتاب که شامل افکار قدما از زمان حکومت بابل تا آنوقت و کلیه اطلاعات نجومی است بنام *المجسطی* (۲) معروف است که نام اصلی آن «مجموعه نجومی» بود در ۱۳ جلد تدوین شده و حاوی افکار خود بطلمیوس درباره کائنات نیز میباشد.

بعقیده بطلمیوس: زمین در روی است و در مرکز کائنات ساکن است بطلمیوس درباره ساکن بودن زمین چنین اثبات میکند که اگر زمین متحرک بود میبایست ابرها و پرندگان در موقع حرکت عقب بمانند و سنگی که بهوا پرتاب میشود بجای اولی نیافتند زیرا سرعت حرکت زمین بیش از سرعت حرکت سایر اجسام است. بنا باینکه بطلمیوس ماه و خورشید و سیارات در مسافت مختلف بدور زمین میگردند نزدیکترین سیارات به زمین ماه و بعد به ترتیب درگوری (۳)، ونوس (۴)، خورشید، مارس (۵) ژوپیتر (۶) و ساتورن (۷) است.

بطلمیوس برای ابضاح حرکت سیارات چنین میگفت که:

هریک از سیارات دور یک مرکز متحرک متساویا حرکت میکنند که آنرا اپیسیکل (۸) می نامند. مرکز این هم در اطراف زمین در حالت متساوی دارای دایره دیگری است که آنرا دفرنت (۹) میگویند. بنا بر این حرکت نظری هر سیاره از ترکیب دو حرکت بوجود میآید.

از سرعت حرکت مرکز اپیسیکل و خود سیاره میتوان حرکات ابتدایی و انتهایی سیاره را تشریح کرد زیرا همانظوریکه در شکل دیده میشود زمانیکه سیاره در خارج دفرنت میباشد جهت حرکت آن باجهت حرکت مرکز اپیسیکل یکی است و زمانیکه در داخل دفرنت واقع است در جهت عکس میباشد.

- |             |              |            |             |
|-------------|--------------|------------|-------------|
| 1) Ptolemée | 2) Almageste | 3) Mercure | 4) Venus    |
| 5) Mars     | 6) Jupiter   | 7) Saturne | 8) Epicycle |
| 9) Deferent |              |            |             |

در حالت اول چون جهت هردو حرکت یکی است سرعت آن زیادودر حالت دوم چون جهت دو حرکت مخالف است سرعت حرکت کم است. اگر سرعت حرکت سیاره از سرعت حرکت مرکز اپسیکل زیادترباشد حرکت سیاره در داخل دفرنت برای کسانی که از زمین این اوضاع را مشاهده میکنند حرکت بطرف عقب دیده میشود. از این توضیحات معلوم میشود که بطلمیوس اگرچه ظاهراً بسا نظریه ارسطو درباره «کروات دوار» روی موافق نشان نمیدهند ولی در نظریه «سیارات در اطراف زمین و ماه و خورشید دایره‌وار متساویاً در حرکتند» کاملاً موافق است.

در شکل ۹ سیستم بطلمیوسی دیده میشود زمین در مرکز واقع است و در برابر ۷ دایره‌ای که در اطراف آن کشیده شده ماه و خورشید و ۵ سیاره دیگری که در آن زمان معلوم بوده در مرکز اپسیکل‌های آنها دور می‌زنند. این دوایر دفرنت‌ها هستند و دوایر کوچک‌هم اپسیکل‌ها میباشند. بکره‌ای که در خارج دفرنت سیره آخری ساتورن واقع است ستاره‌های «بدون حرکت» چیده شده است.

کره نهمی را که در شکل دیده میشود (شکل ۹) در قرون وسطی اضافه کرده‌اند و گویا کره بهشت است.

از آنجا که در سیستم بطلمیوس زمین در مرکز کائنات فرض شده سیستم بطلمیوس به «سیستم ژئوسنتریک» (۱) معروف است که در زبان یونانی بمعنی زمین و سنترنتر Centrenتر هم در لاتین بمعنی مرکز میباشد.

## فرون وسطی

### اعراب

بطلمیوس آخرین دانشمند مشهور یونان که در زمانش علم و حکمت رونقی بسزا داشت ولی پس از او کم‌کم مشعل دانش در اروپا رو به خاموشی رفت و مرکز علم و حکمت بجای دیگر و بملت دیگری منتقل شد و این مسامت هم در در نشر علوم کوشیدند ولی نتوانستند تا آخر نگهدار باشند از اینرو بزودی از هم پاشیده و از بین رفتند. این عده عرب‌ها بودند که پس از آوردن دین اسلام بزور شمشیر بر بعضی از ممالک دست یافتند و برای نشر دین اسلام بفتح ممالکی مثل ایران و هند و مصر موفق شدند و برای بسط حکومت خود تا آفریقا و اسپانیا و یونان نیز رفتند.

در اوایل، اینها بجز علم قرآن بهیچ‌یت از علوم بابتند نبودند و مراکز علم را غارت می نمودند. ولی بعدها بعلل اقتصادی با تمدن‌های ملل آشنا شده مانند ایران و مصر و غیره آشنا شدند و توانستند بکمک آنها خود تمدنی جدید بوجود آورند که هنوز هم در بعضی از ممالک عالم حکمفرماست. در زمان

1) Geocentrique



تمدن اسلامی کم کم به علوم علاقه مخصوصی نشان داده شد و مخصوصاً در علم نجوم پیشرفتهایی هم نمودند در مراغه یکی از شهرهای آذربایجان رصدخانه‌ای بنا نهادند که از بزرگترین رصدخانه‌های آن زمان بشمار میرفت و بدست وزیر ایرانی نصیرالدین طوسی ساخته شده بود. در این رصدخانه جدولی دربارهٔ ستارگان که در نوع خود بسیار دقیق و صحیح بود تنظیم گردید که بعدها در قرن ۱۶ توسط تیخو براهه جدول دیگری ترتیب داده شد.

عرب‌ها در آن زمان در نجوم پیشرفته‌های مهمی نموده بودند. کتا بخانه‌ها و مدارس عالی و رصدخانه‌های بسیار بزرگ در بغداد و سایر شهرهای بزرگ ایجاد کرده بودند که نه تنها نمونه بارزی از پیشرفتهای علمی آن زمان است بلکه خود این تتبعات و مطالعات گواهی که خالی از اشتباهات نیست، کمک موثری به اکتشافات بعدی علم هیئت نمود. چنانکه بعضی از اصطلاحات عربی نجومی هنوز هم در این علم رایج است. بطور کلی عرب‌ها در علم هیئت از افکار ارسطو و بطلمیوس پیروی می نمودند ولی در بعضی جاهای خود از مشاهدات خود استفاده کرده و نظریهٔ بطلمیوس را صحیح نمی دانستند مثلاً در بارهٔ حرکت مستدیر سیارات اعراب عقیده داشتند که برای محاسبهٔ قبلی حرکت سیارات و «وضعیت مکانی آنها در زمان معین میان ستارگان» با سیستم بطلمیوس نمیشود عمل نمود. بنابراین یا باید سیستم بطلمیوس را دور انداخت و یا آنرا نگاه داشته و تکمیل نمود.

اعراب راه دوم را پیش گرفتند و برخلاف نظریهٔ بطلمیوس که میگفت سیارات دارای یک حرکت مستدیر یعنی اپسیکل (۱) هستند اعراب معتقد بودند که سیارات چند اپسیکل میباشند

## چگونه نویسنده شدیم

-۳-

«زبان فقیر ما، سرد و بیچاره است» - گویا نادسون Nadson این جمله را گفته باشد. بسیار کم شاعری میتوان یافت که از فقر زبان ما نتالد. من فکر میکنم که شکایت از «فقر» زبان، مربوط بزبان روسی نباشد بلکه مربوط بزبان کلی بشری است و علت شکایت اینست، که احساسات و افکاری ایجاد میشود، که آنها را نمیتوان با کلمات بیان کرد. کتاب گورفله این نکته را بخوبی حلای کرده است. اما باستانی (مفاهیمی که میشود آنان را با کلمه بیان نمود)، زبان روسی بی نهایت ثروتمند است و روز بروز ثروتمندتر میشود. یادآوری این موضوع بسیار لازم است که، زبان توسط ملت بوجود میآید. تقسیم زبان بزبان عامیانه و زبان ادبی یعنی اینکه مادوزبان «خام» و بعمل آمده داریم. اولین کسیکه این مسئله را درک کرد پوشکین بود و هم او بود که برای اولین بار نشان داد که چگونه بایستی از مصالح مکالماتی مردم استفاده نمود و چگونه باید آنرا بعمل آورد.

هنرمند و نویسنده - فرد حساس؛ گوش، چشم و قلب بیهن و طبقه خود میباشد. برای او لازم است هر اندازه که میتواند بیشتر بداند - او هرچه از گذشته خود هرچه قدر آگاهتر باشد، بهمان اندازه مفاهیم امروزی برای او روشنتر و واضحتر خواهد بود و روحیه انقلابی زبان ما و وظایف عظیم آنرا، عمیقتر و قویتر درک خواهد کرد. دانستن تاریخ ملت و درک افکار اجتماعی و سیاسی آن کاملاً لازم و ضروری است.

دانشمندان تاریخ تمدن و نژادشناسان میگویند که ریشه این افسکار در میان افسانه ها، داستانها، و ضرب المثلها پیدا میشود. و مخصوصاً ضرب المثلها، افکار مفید و عبرت انگیزی در میان توده های وسیع ایجاد کرده است و دانستن آنها برای نویسندگان تازه کار بسیار لازم است نه فقط از این نظر که فقط ذخیره کلماتی را یاد بگیرند بس بلکه برای اینکه: اکثریت ساکنین از کشور شورراها را دهقانان تشکیل میدهند و این همان خاکی است که تاریخ - طبقه کارگر، خورده بورژوا، تاجر، کشیش، کارمند، مالک، دانشمند و هنرمند را بوجود آورده است. طرز تفکر طبقه دهقان اغلب ناشی از تعلیمات مذهبی بوده که از طرف کلیسای دولتی بعمل میآمده و نمونه نفوذ روحانیون را در دهات در این ضرب المثلها مشهود و آشکار است.

«دست قوی را فقط خدا مهاکمه میکنند»، فکر کردن مایه بدبختی

چگونه نویسنده شدم

است، ولی اگر فکر نکنی آنهاست» با خداست»، هر جا عفونت فکر بکند خدا آنجا نیست»، کاری کن تا خوش آیند خدا باشد، اما اگر خودت بخواهی فکر کنی - قدری صبر کن»، «آهسته برو تا زود برسی» و صدها از این ضربیه‌های المثلهایی دیده میشوند و در همه آنان آثار روحانیون مشهود است.

ولی مثالهای دیگری نیز هست مانند:

«لازم است که ملایم و شکیبای زندگی کنیم و در عین حال چوب باستخوان ما زده شود» و «گوشت گوساله سرخ شده برای ارباب، و تکه نان وسیلی برای دهقان» و «زندگی میکنیم ولی گریه نمیکنیم، زندگی ما هم بدتر از مال ارباب نیست - آنها بسوی شکار میروند و ما بطرف کار، آنها برای خوابیدن میروند، ما بازم بسوی کار، آنها از خواب سیر شده اند، برای خوردن چایی میروند، ولی ما باید گندم بگوییم.»

بالاخره ضرب المثلهای زانیده تجربه های حیات تاریخی و سیاسی مردم زحمتکش است. برای نویسنده حتماً لازم است که با این مثلها آشنا شود تا بتواند کلمات را مانند انگشتان به مشت فشارد و کلماتی را که توسط دیگران بهم آمیخته شده اند از هم تفکیک بکند و طوری از هم جدا سازد که عداوت و دشمنی او نسبت به دوره گذشته نمودار گردد.

من روی فلکلور بسیار کار کرده ام و با اصطلاح دیگر تکبیه من برداش افوریزم Aphorisme بود.

بادم هست که دوستی بنام یا کوسولس دانف Jakov Soldatov داشتم؛ او سپور بود کوچه را جارو میکرد. روزی با جاروب تازه ای کار میکرد، با نگاه مسرت انگیزی بمن نگریست و چشمک زده گفت:

«جاروب خوبی است، اما اشغالها را کاملاً نمیتوانم جارو کنم - جارو میکنم، اما همسایه ها دوباره میریزند»

سپور کاملاً راست میگفت. حتی اگر همسایه ها هم کنار خانه های خود را جارو کنند، باد از کوچه های دیگر اشغال خواهد آورد؛ اگر تمام کوچه های شهر را پاک کنند، باد گرد و خاک و اشغال را از بین آن واز جاده ها و از دیگر شهرها باینجا خواهد آورد. کار کردن در خانه شخصی البته لازم و حتمی است؛ اما این کار وقتی میتواند نتیجه بهتری بدهد، که دامنه آن در کوچه، در تمام شهر، و در تمام نقاط زمین توسعه داده شود.

مثالها را باید اینطور تجلیل کرد. و این نمونه خود نشان میدهند که مثالها چگونه بوجود می آیند. در نیژنی نووگراد Nigni Novgorad، رش و با شروع شد و خورده بورژوازی صحبت میکرد که دکترها مردم را اذیت میکنند. شهردار فرمان داد که او را به بیمارستانی که، در آنجا بیماران مبتلا به وبا خوابیده اند، بفرستند تا او در آنجا چندی کار کند. پس از چندی که از کار او گذشت، مثلاً اینکه او بخاطر این درس از شهردار تشکر کرد، اما شهردار باو

گفت: «اگر باسنوی حقیقت فرو بروی- آنوقت دیگر دروغ نخواهی گفت!»  
شهردار آدم خشنی بود، ولی ایله نبود و من گمان میکنم که او لیاقت  
ادای این کلمات را نیز داشت؛ اما در هر صورت ما با کسی که این جمله را ادا  
کرده است، کار نداریم.

بله، من بر روی این گونه اندیشه ها و افکار زنده شروع به تفکر و نوشتن  
کردم. من افکار و عقاید سیورها، قاضی ها و مردمیکه در «گذشته بودند» را  
با کلمات دیگری از میان کتابها پیدا کرده بودم، بهم می آمیختم و بسدیوسیله  
حوادث و وقایع زندگی و ادبیات متقابلا همدیگر را تکمیل میکردند.

طبی سطور گذشته من در باره طرز ایجاد «تپ» ها و خصایص و کارا کترها  
بوسیله هنرمندان لغت سخن گفته ام اما مثل اینکه لازم است، دو نمونه  
جالب توجه در این جا نام ببرم: «فاوست» اثر گوته یکی از آثار گرانیها و  
محصول بر قمت ادبیات میباشد که از قدرت «ابداع» فانتزیها و یا صحیح تر  
بگوئیم از «احتمالات» سرچشمه گرفته و بنابه شکل و صورت ظاهری در آمده  
است. من «فاوست» را در بیست سالگی خواندم اما پس از چندی فهمیدم که  
دوست سان پیشتر از گوته آلمانی، گریستوفور مارلو و انگلیسی اثری در باره  
فاوست، نوشته است و همچنین رمان آلمانی بنام «بان تواردوسکی Pon Tvardovski»  
نمونه دیگری از «فاوست» میباشد، و همچنین رمان فرانسوی بل دوسه P. Musset  
بنام «کاوش خوشبختی» و باز در یاقتم که ریشه همه این کتابهای مربوط به  
فاوست از داستانهای مردم قرون وسطی سرچشمه گرفته است، که در آن  
هنگام بشر تشنه خوشبختی فردی و بخاطر حاکمیت بر طبیعت بنهان، روح و ایمان  
خود را به شیطان فروخت. این داستانها از مطالعه و مشاهده دانشمندان قرون  
وسطی بعمل آمده است، آنها «کیمیاگرانی» بودند که میکوشیدند طلا سازند  
و اکسیر زندگی جاودانی را کشف کنند. در میان این مردم، متفکرین درستکاری  
نیز بودند که آنها «خرافاتیان آینده ها» بودند و همچنین در میان آنان شارلاتانها  
و حقه بازیهای هم وجود داشتند. همین جهت کوشش بی نتیجه این افراد مورد  
استهزاء، دکتور قرون وسطی، باقی فاوست قرار گرفت و او کسی بود، که حتی  
شیطان هم نتوانست او را عالم بر همه چیز ساخته و زندگی جاودانی بآویزشد.  
اما بموازات شیخ بدبخت فاوست، هیکلهایی نیز بوجود آمدند که  
بنظر همه ملتها آشناست: در ایتالیا- بولچنیلو در انگلستان- یونچ در ترکیه-  
کاراپت و در نزد ما- پتروشکا.

اینها قهرمانان مغلوب نشدنی کمپدیهای ملی میباشند، این قهرمان بر  
همه کس و بر همه چیز غلبه میکند: بر بلیس، بر کشیش و حتی بر شیطان و مرگ  
پیروز میشود، در حالیکه خود او جاودانی باقی میماند. و بالاخره ملت زحمتکش  
بطور ساده و خشن خود بخود ایمان خود را در وجود این شخصیتها برآزداشت،  
و اعلام کرد که فقط او می تواند بر همه کس و بر همه چیز غلبه کند.

دو نمونه بالا از آثار «انونومی Anonomie» هستند، یعنی آتاریکه مردم آن بما آشنا نیستند و به قوانین مجرد Abstractio و مشخص Concretus بستگی دارند یعنی؛ که کار اکثرهای بارز و تجسم شده آن دسته اجتماع قبلا مجرد شده و بعد در یکی از آن دسته های اجتماعی مشخص میشوند، پیروی محکم از این قوانین به نویسنده هنرمند اجازه میدهد تا بوجود آورنده «تیپ» باشد. و بدینوسیله بود که شارل دکوستر موجد تیپهای ملی «اوتیل اولنش پیکل» رومن رولان Romain Rolland موجد بورگنی و «کل برنیون» والفس دوده A. Doudet موجد «تارتارن Tartarin» شدند.

لازمه ترسیم چنین تیپهای مشخص و نمایان از مردم فقط موقعی امکان پذیر است که طرز دید نویسنده، ترقی و تکامل بیابد؛ قدرت تشبیه وجود داشته باشد و مشاهده تضادها و آموختن، آموختن و آموختن باشد. هر جا که دانش صحیح وجود ندارد، آنجا ظن و گمان تاثیر پیدا میکنند و اما نه دهم این ظن و گمانها هم اشتباه آمیز خواهد بود.

من خود را استادی نمی شمارم که بتوانم کار اکثرها و تیپهایی را برابر با تیپ و کاراکتر ابلومف Oblomov، رودین Roudyn، ریزانف Rīasanov ایجاد بکنم.

جوانان از من میپرسند چرا همیشه در باره «اوباشان» می نوشتم؟ برای اینکه در حین زندگی کردن در میان خورده بوزروازی و دیدن مردمیکه، هدف آنان، هدف مزورانه مسکین خون بشری، و بعد جمع کردن آن در کیک و بعد جمع کیکها در روبل بود.

«اوباشان» برای من اشخاص غیر عادی بودند و غیر عادی بودن آنان از این بود که آنان از طبقه خود طرد شده و سیمای اخلاقی خود را از دست داده بودند.

اکثریت این مردم، الکلی و ناتندرست بودند و بدون دعوا و مشاجره نمی توانستند زندگی کنند. اما در عین حال میان آنها حس رقابت و کمک متقابله موجود بود؛ هر آنچه را بدست آورده و یا دزدیده بودند با هم تقسیم میکردند و با هم میخوردند. گو اینکه بنظر من بدتر از «مردم عادی» زندگی میکردند اما در عین حال خود را خوشبخت تر از آنان می پنداشتند و بهمین جهت که آنها بخل نمی ورزیدند، همدیگر را خفه نمیکردند، بسول بر روی هم نمی انباشتند اما در بعضی از آنها که پول جمع می نمودند، نشانه «صاحب بودن» و علاقه نسبت بزنده گی «بانظم و ترتیب» وجود داشت.

صحنه هایی از این قبیل زیاد دارم: روزی یکی از لاتها چکه شکاری دزدید بود، تصمیم گرفته بودند که چکه را بفروشند و عرق بخورند، اما یکی از آنها در اثر ضربات پلیس بیمار شده بود، او پیشنهاد کرد که ساقه های چکه را بفروشند و عرق بخورند ولی کفشهای آنرا به «دانشجویی» که کفشهای پاره

داشت بدهند، زیرا که آدم خوبی است و ممکن است در اثر سرما خوردگی یا، ببرد.

روزی او بمن میگفت که «برادر، من آدم تحصیل کرده را بیشتر از یک زن قشنگ دوست دارم» - آدم عجیبی بود، مومی سیاه و صورت نازک و قشنگ و لبخندی بر لب داشت، همیشه فکر میکرد، کم حرف میزد، یکمرتبه حالش تغییر کرد و مسرتی شبیه به دیوانگی باو دست داد، میخندید، میرقصید و درباره موفقیت‌های خود صحبت می‌نمود، همه‌را بغل میکرد گویی اینکه به جنگ و بسوی مرگ می‌رود. بخرج او در کوچه زادنی موکری Zadny Nokry (که الان ایستگاه مسکو میباشند) درز بر زمین می‌فروشی بو تو Boutoval هشت نفر پیر مرد و پیرزن کدا که یکی از آنها زن جوان و دیوانه بود و بچه شیرخواری داشت (بخرج او زندگی میکردند علت دزد شدن او این بود: که او پیشخدمت فرماندار شهر بود، شبی با معشوقه خود بسر برده، صبح هنگام وقتی که به منزل بر میگشت در حال خماری، شیشه شیری از یک مغازه‌ای برداشت و شروع به نوشیدن کرد، او را گرفتند، نزاع کرد و بعد او را بزندان انداختند، پس از ختم دوره زندان بیرون آمده و به خانه کسبکه او را محکوم نموده بود رفت، نامه‌های او را پاره کرد ساعت و دوربین او را دزدیده و دوباره بزندان افتاد.

در میان او باشان اشخاص عجیبی، بودند و بسیاری از نکات اخلاقی آنها را نمی‌فهمیدم؛ اما سودی که از آنان عاید من شد این بود که می‌دیدم، از زندگی شکایت ندارند، درباره زندگی مرفه، با آسودگی خیال، بلجن مسخره آمیز و وحشیانه سخن میگویند، این طرز رفتار از روی حسادت و پاین علت که «چشم می‌بیند؛ اما دندان بآن نمیرسد» نبود بلکه از روی عزت نفس بود زیرا که آنها می‌فهمیدند که بد زندگی میکنند، اما در نزد خود، خود را خوشبختتر از آنهایی که زندگی «خوبی» دارند، مینداختند.

اینست علت علاقه و میل شدیدی که من نسبت به «او باشان» داشتم - علاقه من زائیده این امر بود که میخواستم بجای تیب گند؛ و صفت خورده بورژوا، مردم «غیر عادی» را ترسیم بکنم. البته در این باره خیلی چیزها گفته شده است که ادبیات خارجی و بخصوص پیش از همه، ادبیات فرانسه (که بر مراتب رنگین تر و رساتر از ادبیات روسی است) تاثیر بزرگی در من داشتند. اما در اینجا واقعا علاقه‌ای در کار بود تا بحساب خود و آنطور که دوشیزه پانزده ساله میگفت «تخیلات» خود را درباره «فشار زندگی مشقت آور» تزیین نمایم این علاقه، چنانکه سابقا هم گفتم «رمانتیسیم» را بوجود می‌آورد، بعضی از متقدین رمانتیسیم را متعکس شده از فلسفه ایده‌آلیسم می‌پندارند من فکر میکنم که این صحیح نیست.

فلسفه ایده‌آلیسم، یاد میدهد که در ماوراء بشر، حیوانات و تمام اشیا نیکه بشر بوجود می‌آورد، «ایده‌ها (مثل)» حکمروایی مینمایند و آن



«ایده‌ها» می‌هستند که بطور نمونه قطعی بر همه حکومت مینمایند، مردم و بشر را بوجود می‌آورند و بشر در کارهای خود بطور کلی بآنها بستگی دارد و تمام عملیات آنها منتج از این نمونه‌ها و «ایده‌ها» میباشد و وجود آنان را گوئی باغم و اندوه تمام حس میکند. از این نقطه نظر است که درو راه زندگی ما ایده‌های زنجیری و روشن‌کننده درونی، ایده‌های میکربسل و تفنگ، ایده‌های قورباغه و مردم بست و موشها و خلاصه همه آن چیزهاییکه در روی زمین موجود هستند و هم آن چیزهاییکه توسط بشر بوجود می‌آیند، وجود دارند و بالاخره واضح است که از اینجا ضرورت درک ایجادکننده همه ایده‌ها و فهم اینکه برای چه او بوجود آورنده عقاب و شپش، فیل و قورباغه میباشد، پیدا میشود.

برای من ایده‌هایی خارج از بشر، وجود ندارند، برای من بخصوص بشر و فقط بشر سازنده همه چیزها و همه ایده‌ها میباشد و مخصوصا او... موجد اعجاز و درآینده حاکم بشما نیروهای طبیعت خواهد بود. بهترین چیزها دردنیای ما آنست که، همه چیز با زحمت و با دست عاقل بشر، بوجود آمده و همه افکار ما و ایده‌های ما از حلقه‌های کار و زحمت (که این مسئله را تاریخ تکامل هنر، علم و تکنیک تایید میکند) بوجود آمده است. افکار پس از وقایع و حوادث بوجود می‌آیند و برای همین من در برابر بشر «تعظیم میکنم» برای اینکه غیر از تفکر مشخص شده او، تخیل او، و احتمالات او - چیزی در دنیا نه حس کرده و نه می‌بینیم. وجود مطلق خود از ابداعات بشر است او، مانند «عکاسی» است. فقط فرقی که دارد اینستکه «عکاس» واقعا معین‌کننده آن چیز است که وجود دارد، اما وجود مطلق، این از ابداعات بشر درباره خود او میباشد و این، ابداع درباره خود، مانند درباره وجود که میخواهد و میتواند از همه بهتر بدانند قوی از همه و عادلانه تر از همه باشد، صدق میکند.

اما اگر درباره آنچه که «مقدس» است گفته شود باید گفت که این مقدس بودن ناشی از خود بشر است که میخواهد و سعی میکند بهتر از حالا باشد؛ تنفر او نسبت به بزرگ از مظاهر مندرس و کثیف زندگی (که توسط خود او بوجود آمده) مقدس است. امید وی برای از بین بردن حسادت، خست، خیانت، مرض، چنگ و هر عداوتی در روی زمین «مقدس است و بالاخره کار و کوشش وی نیز قابل تقدیس میباشد

«پایان»

ترجمه: ع. عباسزاده

و دادن يك تئوری به نهضت کارگری را بعهده گرفت.

### انقلابی در طرز فکر اندیشه پیشرو

مانیفست در اثر کار علمی برداشته مؤلفین خود (که سالها طول کشید) تهیه شده است. مارکس و انگلس، همه آثار فلسفی قبل از خود را در معرض انتقاد عمیقی قرار دادند و نظریه ماتریالیسم دیالکتیک، استنباط علمی جهان و متد بی نظیر جهان شناسی را بوجود آوردند؛ آنها شناسائی طبیعت را تساحد شناسائی جامعه تعمیم دادند و بدینگونه در ساختمان اقتصادی هر عصری، تمبیر نهائی تاسیسات و ایدئولوژی آن عصر را جستجو کردند.

مارکس با شروع از این طرز استنباط علمی تاریخ، مطالعه اقتصاد سرمایه داری را که تضادهای آن با وضوح تمام خودنمایی می کرد (زیرا اولین بصران اقتصادی در سال ۱۸۲۵ روی داده بود)؛ با ادامه کارهای آدام سمیت و ریکاردو، مکانیسم استثمار کاپیتالیستی را آشکار ساخت.

بالاخره مارکس و انگلس بصراحت نتیجه بی را که مستقیما به تاریخ عالم مربوط است، یعنی نظریه «مبارزه طبقاتی بمنزله نیروی محرک تاریخ» را کشف کردند. آنها نشان دادند که نقش قطعی در مبارزه با نیروهای گذشته و ایجاد يك جامعه جدید بعهده طبقه کارگر است.

ولی مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ برای اولین بار بوسیله مانیفست «شرح کامل و سیستماتیکي ابراز کردند که تا امروز بصورت عالیترین نظریات باقی مانده است.» (لنین)

این اثر با وضوح و دقت داهمانه بی جهان بینی نوین دیالکتیک را بمنزله دامنه دارترین و عمیق ترین دانش تکامل، نظریه مبارزه طبقاتی و نقش انقلابی-تاریخی و جهانی پرولتاریسا (موجد يك جامعه نوین یعنی جامعه کمونیستی) را تشریح میکند.

مانیفست بعنوان اولین مجموعه تئوری مارکسیستی، معرف انقلابی در اندیشه مترقی است.

البته منظور این نیست که مارکسیسم بدون داشتن ارتباطی با پیروزیهای پیشین این اندیشه ایجاد شده است؛ بلکه برعکس، مارکسیسم وارث و ادامه دهنده آن چیزی است که فلسفه آلمان، اکونومی پلیتیک انگلستان و سوسیالیسم فرانسه پیش از وی ایجاد کرده بود.

ولی ظهور مارکسیسم عبارت از پیشرفت عادی نسبت به نظریات قبلی نیست؛ بلکه مارکسیسم يك تغییر کیفی در تکامل نظری است، مارکسیسم به تئوری سوسیالیسم (بمفهوم دیالکتیک کلامه) «جهش» میدهد.

اولا بدین دلیل که مارکسیسم، با کشف استنباط مادی تاریخ و قوانین تکامل جامعه سرمایه داری، سوسیالیسم را بصورت يك علم در آورده است؛ در

صورتیکه سابقاً سوسیالیسم چیزی بجز يك رويا نبود.

مارکسیسم بطور علمی خاصیت انکار ناپذیر تبدیل جامعه سرمایه داری به جامعه سوسیالیستی را بیان میدهد؛ و بطور علمی راههای این تغییر شکل را روشن میسازد.

مارکسیسم مرحله سوسیالیسم علمی را افتتاح نموده است.

ثانیا بدین دلیل که مارکسیسم با کشف نیروی اجتماعی «قادر به تسهیل این تغییر شکل اجباری جامعه کهن به جامعه نوین» در وجود طبقه کارگر، سوسیالیسم را بصورت سلاح مبارزه آزادی بخش طبقه کارگر در آورده است؛ در صورتیکه نظریات تخیلی بمنزله تمهید موارد محدودی بودند. مارکسیسم به جدایی موجود بین اندیشه و عمل خاتمه میدهد و سنتز نهضت کارگری و سوسیالیسم و وحدت تئوری و عمل را امکان پذیر میسازد.

مارکس وانگس فقط تئوریسین های نابغه می نیستند بلکه آنها را رهبران سازمان دهندگان مؤثر و فعال مبارزات طبقه کارگرند.

### چند ایده اساسی مانیفست

ایده اساسی که بر مانیفست حکم فرم است، عبارت از همان قانون کلی تاریخ است که انگلس افتخار کشف آن را به مارکس نسبت داده و در باره اش گفته است که این قانون «برای علم تاریخ همان پیشرفتی را فراهم ساخته است که نظریه داروین برای علوم طبیعی فراهم آورد.» درباره این قانون کلی انگلس در مقدمه خود بتاريخ ۲۸ ژوئن ۱۸۸۳ مینویسد:

«توانید اقتصادی و ساختمان اجتماعی (کسب اجبارا از آن نتیجه میشود) در هر مرحله تاریخی پایه تاریخ سیاسی و فرهنگی آن مرحله را تشکیل میدهد... بعد از الفاء مالکیت اشتراکی، ابتدائی زمین، سر تا سر تاریخ عبارت از يك تاریخ مبارزات طبقاتی، مبارزات بین طبقات استعمار شده و طبقات استعمار کننده، در مراحل مختلف تکامل اجتماعی آنهاست.»

اولین فصل مانیفست درباره ظهور وجهش بورژوازی و نقش انقلابی وی در تاریخ بحث میکند. این فصل نشان میدهد که چگونه نیروهای مولد نیرومندی که زائیده سرمایه داریست در مرحله خاصی از تکامل خود بر علیه روابسط تولید سرمایه داری عصیان میکنند و بحرانهای اقتصادی تظاهر بیرحمانه این عصیان است. مانیفست خطوط فنا ناپذیر دوران طبقه کارگر و استعمار روز افزون نیروی کار او که بصورت کالا در می آید، تشکیل آن بصورت يك طبقه، تمرکز عوامل آن، بالا گرفتن مبارزات و سازمان آن را ترسیم میکند. مانیفست نقش آزادی بخش پرولناریا را بعنوان طبقه رو به صعود و انقلابی دنیای نوین تعریف مینماید.

تعلیل علمی تضاد طبقاتی در جامعه سرمایه داری به نتیجه مشهور فصل اول

«پیش از همه بورژوازی گورکنهای خود را ایجاد می کند. سقوط بورژوازی و پیروزی پرولتاریا بطور مساوی اجتناب ناپذیر است.»

فصل دوم مانیفست نقش کمونیستها را بعنوان پیش‌قراول طبقه کارگر تریف می کند:

«عملا کمونیستها عبارت از فراکسیون‌های کاملا مصمم احزاب کارگری کلیه کشورها و فراکسیون‌هایی هستند که همه دسته‌های دیسگر را در دنبال خود می کشانند. از نظر شوریک، آنها با ملت داشتن فهم روشنی از شرایط جریان و مقاصد نهضت کارگری نسبت به بقیه پرولتاریسا دارای برتری و تفوق اند.»

مانیفست نشان میدهد که آئین کمونیست انگلیس دانسته و فهمیده واقعیت اجتماعی و حرکت آن است؛ نه میوه تصورات یک «مصلح». مانیفست دلائل و دستاویزهای ضد کمونیستی ارتجاع را بر علیه مؤلفین آنها بر میگرداند و درباره هر مسئله بزرگی (مالکیت، کشاورزی، خانواده، ملت و...) خاصیت هالی راه حل‌های کمونیستی را آشکار می‌سازد.

فصل سوم کتاب به انتقاد از سیستم‌های سوسیالیستی مختلفی که صد سال پیش کم و بیش شایع شده‌اند اختصاص دارد.

اهمیت این بحث فقط جنبه تاریخی ندارد. زیرا از یک طرف ارتجاع در دوره معاصر نیز بهیچوجه از مراجعه به طرق مختلفی برای مبارزه با مارکسیسم و گول‌زدن کارگران مصرف نشده است. از طرف دیگر و مخصوصا این انتقاد نشان میدهد که چگونه «شوریهایی» کهنه دانسته و پانداخته هر کدام دارای یک محتوای طبقاتی است.

مارکس و انگلس برای توصیف این دگرزینها اصطلاحات: سوسیالیسم فئودال، سوسیالیسم بورژوازی سوسیالیسم بورژوازی کوچک را بکار برده‌اند. در زمان معاصر و با وجود شرایط کاملا تازه نیز، نقد مارکسیستی برای دریدن ماسک سوسیالیستهای دست راستی که فقط به مقاصد استیلاجویانه امپریالیسم کمک می‌کنند، راه‌های مردمان مرفقی است.

ضمنا باید گفت که اصطلاح «کمونیست» از لحاظ علمی مناسبترین اسمی است که برای مشخص ساختن تئوری نوین انتخاب شده است. انگلس مینویسد:

در ۱۸۴۷ سوسیالیسم معرف یک نهضت بورژوازی بود در حالیکه کمونیسم نماینده یک نهضت کارگری بود. و چون ما از همان زمان معتقد بودیم که «رهائی و نجات کارگران باید بدست خود آنها عمای بشود» حتی یک لحظه هم نمی‌توانستیم در انتخاب اسم تردید بکنیم. از آن زمان هرگز بگرمان گذشته است که این اسم را بدور بیندازیم.

## مانیفست و دموکراسی

از صدسال بابتطرف پرتو مانیفست بهیچوجه کم سوتر نشده است، مانیفست هنوزهم مسائل اساسی روز را روشن می کند. در میان مسائل بسیارمهم می توان ازدموکراسی نام برد.

مانیفست نشان داده است که حتی در کشورهای بظاهر دموکراتیک نیز اقلیت سرمایه دار بر همه چیز حاکم است و توده کارگر و دهقان را بطور مستقیم و غیر مستقیم مورد استثمار قرار میدهد.

مانیفست می گوید: «حکومت جدید چیزی جز یک کابینه اداری مسائل مشرک طبقه سرمایه دار نیست»

از همان هنگام شرط اساسی انقلابی که وقوعش در اثر تکامل اقتصادی جامعه ضروری گردیده عبارت از تغییر محتوای دموکراسی است که باید از صورت دموکراسی بنفع اقلیت و دموکراسی به نفع استثمارچیان بصورت دموکراسی بنفع خلق در بیاید. معنای این امر بدست گرفتن قدرت و محتوای طبقه دولتی است.

«اولین مرحله در انقلاب کارگری عبارت از مستقر کردن پرولتاریا بصورت طبقه مسلط حاکمه و پیروزی دموکراسی است.

همه نهضت های تاریخی تاکنون از طرف اقلیت ها و یا بنفع اقلیت ها بعمل آمده است، نهضت کارگری نهضت طبیعی اکثریت عظیم به نفع اکثریت عظیم است.»

بعلاوه دولتی که طبقه کارگر نقش حاکمه آرا برعهده داشته باشد. با از بین بردن رژیم اقتصادی مولد تضاد های طبقاتی، فقط پایبند شرایط یک دموکراسی واقعی اکتفا نمی کند بلکه مقدمات از بین رفتن خود را بتواند یک قدرت سیاسی تهیه می بیند؛ مانیفست می گوید:

«اگر پرولتاریا در مبارزه خود برضد بورژوازی خود را بصورت یک طبقه مستقر بسازد، از طریق انقلاب بصورت طبقه حاکمه در بیاید، و بسمت طبقه حاکمه بشدت رژیم سابق تولید را نابود بکند در ضمن نابود کردن این طحمرز تولید شرایط تضاد طبقاتی را نیز از بین برد؛ بطور کلی همه طبقات را و بالتبعه تسلط خود را بتواند یک طبقه نیز نابود خواهد کرد.»

یک نظر به این تئوریا که صد سال پیش ابراز شده است بوجهی کلی دروغبرداریها و تبلیغات امپریالیستی را در باره «دموکراسی غربی» و «دیکتاتوری» در شوروی و دیگر «دموکراسیهای» اروپای مرکزی و بالکان را کاملاً آشکار می کند.

مارکس و انگلس می گویند دموکراسی را از روی محتوای طبقاتی آن قضاوت بکنید.

مارکس و انگلس در مانیفست خود از اهمیت فوق العاده روشنفکران و صاحب نظران بورژوازی که به جبهه کارگران پیوسته باشند سخن می گویند.

مانیفست می گفت که «کمیونست‌ها برای متحد ساختن همه احزاب دمکراتیک دنیا می کوشند.»

امروز در همه دنیا احزاب کمیونستی برای متحد ساختن کلیه احزاب آزادیخواه وابسته بطبقات متوسط کوشش می کنند.

### استنباط مارکسیسم زنده

تا به وقت خاصیت علمی تئوری که مانیفست اولین شرح کلی آنرا بیان داشته است چنین معنی می دهد که این تئوری نمی توانست مدت یک قرن را که بماند هیچ علمی بی حرکت نمی ماند. خصیصه علم آنستکه لاینقطع با تجربه و معلومات جدیدی خود را تروتمند بکنند.

واقفیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که مارکس شیوه تحلیل علمی را با آن تطبیق کردند، واقفیت متغیری است.

این واقفیت بطور عمیقی در اثر بازی قوانینی که از طرف آنها کشف شده است تغییر شکل یافته و در حال تغییر شکل یافتن است. به علاوه، مبارزه طبقاتی، نیروی محرکه تاریخ منبع تجربه‌ای همواره تازه و پر ثمر است بدین علت است که فلان تئوری مارکسیستی ممکن است در طول زمان تغییر بکنند. کاملاً ممکن است که این تئوری تحت شرایط تاریخی که باعث بوجود آمدنش شده بود، کهنه بشود و در چنین صورتی علم تئوری جدیدی را که با شرایط نوین تاریخ مناسب باشد، جانشین آن میسازد.

مانیفست سنگه‌بندای دانش مارکسیستی را نهاده و این سنگه‌بندای روزمندی تمام در برابر همه حیلات مقاومت کرده است؛ ولی در عین حال علم در کلیه جهاتی که از طرف مانیفست نشان داده بود، تکامل یافته است.

از صدسال باینطرف، استادان دانش مارکسیستی از تکمیل و تروتمند ساختن آن و در عین حال از مدافعه اساس آن در برابر دغلکاربهای مدافعه‌بین منافع دشمنان نهضت کارگری باز نایستاده‌اند.

مارکس و انگلس خود نیز تا زمان مرگ از عهد دو جانبه بر مابین تر ساختن مارکسیسم و مدافعه آن، سرمشق و نمونه کاملی بدست داده‌اند. بدینگونه ربع قرن بعد از ظهور مانیفست در سال ۱۸۴۷ انگلس در چین نگارش مقدمه مانیفست این جملات را بکار می برند:

«با وصف اینکه از بیست و پنجسال بسا باینطرف مقدمات بسیار فرق کرده است؛ قسمت اعظم اصول عمومی بیان شده در همانیفست امروز نیز صحت کامل خود را حفظ کرده‌اند.»

... با در نظر گرفتن پیشرفت عظیم صنایع بزرگ در بیست و پنجسال اخیر و پیشرفت‌هایی که با نتیجه طبه کارگر در تشکیلات حزبی خود بدان نائل آمده است؛ با در نظر گرفتن تحریکات انقلاب فوری و مخصوصاً کمون



پاریس که برای اولین بار مدت دو ماه قدرت سیاسی را بدست طبقه کارگر سپرده، این برنامه (منظور تدابیری است که در پایان فصل دوم مانیفست شمرده شده است) امین فائون) امروز در بعضی موارد کهنه شده است. مخصوصاً کمون نشان داده است که «فقط کافی نیست نیست که طبقه کارگر دستگاه دولتی را بدست بگیرد و آن را برای اجرای مقاصد خاص خود بکار بیندازد.»

مجموع طرز ادراک مارکسیسم زنده در این چند سطر خلاصه میشود: دفاع از اصول و ارزش نهادن صحیح به تغییرات اساسی اقتصادی و سیاسی؛ مطالعه تجربیات، جاننشین کردن تزیهای کهنه بوسیله تزیهای مناسب باوضع تاریخی جدید (در اینجاست که امتناع معروف نظریه دیکتاتوری پرولتاریا بدست می آید)

حوادث و مبارزه ایده اولوژیک مارکس و انگلس در سال ۱۸۹۰ هنگام مرگ انگلس به پیروزی مارکسیسم در جبهه نظری منجر شده بود. بدون تردید شکست پرولتاریای پاریس در روزهای ژوئن ۱۸۴۸ باعث شد که یک سیر قهرآمی در نهضت کارگری بوجود بیاید و حذف موقتی مسانیفست از روی صحنه سیاسی شد. ولی در عین حال نفوذ و صراحت مبارزات طبقساتی-صحت نظریه مارکسیستی را تأیید میکرد و ضربت کشنده بی نظریات سوسیالیستهای گذشته وارد می آورد.

پس از مرگ انگلس دفاع پیروزمندانه از اصول مارکسیسم در برابر نظریسه «رویزونیسم» نخست بوسیله لنین و بعد از طرف ستالین رهبری شده است.

لنین و ستالین با پیروی از اثر خلاته مارکس و انگلس سوسیالیسم علمی را در شرائط تاریخی زمان خود بجلو برده اند.

### طبقه کارگر و ملت

از زمان ظهور مانیفست تغییرات قاطعی در جهان روی داده است، در ۱۸۴۸ سرمایه داری همواره در حال طی قوس صعودی خود بود؛ هنوز بصورت یک مانع غیرقابل عبور در برابر هرگونه تکامل عمومی نیروهای تولیدی و بالنتیجه بصورت مانع غیرقابل عبوری در برابر خود جامعه در نیامده بود. تضادهایی که مایه به تحلیل رفتن آنست بصعوبت خودنمایی میکردند.

در ۱۸۴۸ طبقه حاکمه در هر کشوری هنوز بصورت یک طبقه ملی بود. ضعف نهضت کارگری که در حال ظهور و تولد بود، بورژوازی را وامیداشت نیروهائی را که هنوز برای مبارزه با استثمارشدگان ضعیف، پراکنده و نیمه متشکل مورد لزوم نبود برای حفظ کشور از خطر خارجی بکار بیندازد. استقلال ملی و عظمت ملی بنظر سرمایه داران شرط لازم ثروتمندی و حفظ امتیازاتی

بشار میراث که هیچگونه خطر داخلی آنها را تهدید نمی‌نمود. مارکس وانگلس در مانیفست نوشته بودند که کارگران وطن‌تدارند. آنها با این فرمول موجز (که مایه آنهاست تفسیرات احقانه واقع شده است) در ۱۸۴۸ حالت موجود را مشخص می‌سازند: تکامل سرمایه‌داری کارگران را از مالکیت ادوات و وسائل تولید خود محروم کرده بود؛ استثمار و خشیانه می‌آنها را از هرگونه شرکتی در میراث مادی و فرهنگی ملت برکنار می‌کرد؛ آنها را بدون خیانت بمنافع خود بدون کناره‌گیری از وظیفه بین‌المللی خویش برای ترویج کردن و نجات دادن طبقه خود؛ نمیتوانستند از دعای «میهن پرستانه» (که چیزی بجز دغاوی خودخواهانه اربابان آنها نبود) پشتیبانی بکنند.

ولی مارکس وانگلس بانوسمه دادن بدامنه اندیشه خود، تصریح می‌کردند که «پرولتاریا» کاملاً یک طبقه ملی (البته نه بمفهوم بورژوازی آن) است. آنها پاداشتن نظر اطمینان‌آمیزی درباره آینده؛ به طبقه کارگر توصیه می‌کردند که بصورت طبقه‌ها کمه ملی مستقر بشود و بدین ترتیب طبقه خود را تبدیل به ملت بکند. و اینکه این نهضت تاریخی در برابر چشم‌ماچامه عمل بخود پوشیده است. حتی در خارج از اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای دمکراسی نوین (که سه سرنوشت میهن و قدرت در دست طبقه کارگر، دهقانان و روشنفکران است) در هر کشور بزرگ سرمایه‌داری طبقه‌ها کمه بصورت یک‌مشت انحصارچی بیوطنی در آمده است که باهزاران بندوبست مالی با انحصارچیان کشورهای دیگر مربوط شده و دیگر مدتیست که ملیت پرستی بورژوازمآبانه سابق خود را فدای جهان وطنی تروستها ساخته‌اند.

سرمایه‌داری بزرگ مانند هر طبقه اجتماعی که ماموریتش پایان رسیده باشد، از ملت سوا شده و در جستجوی یک تکیه گاه خارجی بر علیه نیروهای اجتماعی در حال صعود در آمده است؛ این طبقه در صورت احتیاج از انداختن ملت در زیر پنجه ارتجاع خارجی مانند فاشیسم هیتلر و یا امپریالیسم امریکا خودداری نمی‌کند و از این پس فقط طبقه دشمن «مستقیم تراستها» طبقه در حال فسوران جهان نوین است که منافع ملت را در دستهای نیرومندی خود گرفته است. بنابراین پیش‌بینی مارکس وانگلس طبقه کارگر متنازل به این شده است که «خود بصورت ملت در بیاید.» در هر کشوری به نیروهای آزادی‌طلب و میهن پرست ملت، بدور وی و حزب حلقه میزنند.

ترجمه : م. بااگ

## سینماها

«در این ستون از این شماره که دوش خواهد شد که»  
«خصوصیات فیلمهای جالبی که طی هرماه در تهران»  
«نمایش داده میشود مورد توجه قرار گیرد»

### درسینمای ایران و البرز

#### مازورکا

از کارخانه «اوسا» باشرایک:  
«پولانگری»

از محصولات نسبتاً جالب و قدیمی  
کارخانه معروف «اوسا» است. هنرپیشه  
معروف آلمانی «پولانگری» نقش اول  
این فیلم را بعهده دارد ولی سایر  
بازیکنان از هنرپیشگان معروف آلمان  
نیستند.

موضوع فیلم سرگذشت مادر مهربان  
و فداکار است که دسایس یکمرد شهوت-  
ران او را از شوهر و فرزندش جدا میسازد  
و وقتی که پس از پانزده سال جدایی برای  
اولین مرتبه دختر خود را باز مییابد  
همان مرد را بکار فریفتن او مشغول  
می بیند. برای نجات دخترش از چنگ  
هوسبازیبهای این مرد «گریگوری  
میخائیلویچ» نامبرده را هدف گلوله  
قرار میدهد و در محکمه نیز برای آنکه  
سمات دخترش متزلزل نشود به هرگونه  
مجازاتاتی تن میدهد ولی هیچوقت راضی  
نمیشود هویت خود را آشکار سازد و  
حالت قتل مقتول را بیان کند. محکمه

تحت تاثیر سرگذشت تاتر آووا این  
مادر با وجود آنکه از اسرار او در  
یک جلسه خصوصی آگاه میشود راز این  
قتل را فاش نمیکند و برای مادر قاتل  
تخفیفی هم قائل نمیکرد.

بازی بازیکنان این فیلم و مخصوصاً  
پولانگری در نقش مادر «ورا» فوق-  
العاده خوب است و صحنه های مختلف  
فیلم نیز بنوعی رضایتبخشی تنظیم شده است  
بعضی از این صحنه ها و مثلاً آخرین صحنه  
فیلم بخصوص یکمک موزیک زنده ای که  
این صحنه ها را همراهی میکند، حسن  
صحنه های موثر یک درام قوی را خوب  
ادا میکنند.

اسم فیلم «مازورکا» نام ابرائی  
است که چند مرتبه تحت رهبری «گریگوری  
میخائیلویچ» قهرمان مرد فیلم بوسیله  
«درا» قهرمان زن فیلم خواننده میشود.  
این قطعه از ابرای مازورکا در این فیلم  
سه مرتبه بعنوان مقدمه یک قسمت سه پنج  
از داستان فیلم شنیده میشود.

فیلم دارای ترجمه فارسی و روسی  
است و مخصوصاً ترجمه فارسی آن بر  
خلاف اغلب فیلمهای آلمانی نسبتاً صحیح  
و کافی است. این فیلم اخیراً یکبار در  
سینما ایران و بعد مدتی هم در سینمای

مرده و از هم باشیده البرز نمایش داده شد و مورد استقبال شایانی قرار گرفت. **فدیه مهر رمضان**

در سینه‌های مایه

### فیلم

از کارخانه: او نیورسال

باشم تراش: چارلز لافتون

در سال ۱۹۴۵ و بوسیله کارخانه او نیورسال تهیه شده است پیش از هر چیز بازی چارلز لافتون، آرتیست معروفی که گویا اخیراً بانها «چپ بودن» از هولیود رانده شده است در این فیلم جالب توجه بنظر میرسد چارلز لافتون باید در این فیلم شخص فوق‌العاده جسور و شوخ‌طبعی را مجسم کند که بخاطر عشق یک دختر جوان که در جستجوی کار، روزیکه حتی ناها را نخورده بود باوی آشنا میشود، زن سالخورده خود را مقتول میسازد و بعد برای آنکه این جنایت فاش نشود بدون دغدغه خاطر و در کمال سادگی همسایه خود را هم مسموم میکند.

این شخص بالاخره برای جلوگیری از متهم شدن زن مقتول اخیر بدون آنکه ظاهراً اجباری داشته باشد هنگام یک مسافرت شیرین با دختری که مورد علاقه او است ناگهان لاقید و بی پروا خود را بشهر بانی تسلیم میکند.

با آنکه داستان فیلم از جهت ضعف هائی که در زیر مورد توجه قرار گرفته گرفت بی نقص نیست و به هر ترتیب نام مناسبی صفحه‌سازیهای جالب آن، بازی

بسیار خوب چارلز لافتون، آهنگهایی که صفحه‌ها را آرایش میدهند و بالاخره اینکه در هر حال داستانی دارد از سایر فیلمهای آمریکائی متمایز است.

صفحه‌های داستان فیلم بانوجه به زمینه‌سازیهایی غیرکافی داستان در مورد جنایت دوم و عمل آخری قهرمان داستان که با وجود آنکه «بالفطره جانی نیست» و «شرایط محیط» او را بجنایت واداشته است، بعید بنظر میرسد که تذکر بلیس را راجع به متهم بودن زن مقتول آنهم با خصوصیات مشکل واقعه بندیرد و بآن سادگی خود را بشهر بانی تسلیم کند، آشکار میشود.

دل مقابل چارلز لافتون را «الارانس» بازی میکند که از فیلمهای معدود او یکی دو فیلم در طهران نمایش داده شده است. بجز این دو نفر که البته بازی اولی از دومی جالب‌تر و مهم‌تر است سایر بازیکنان وظایف زیاد و مشکلی بهمیده ندارند. این فیلم برای اولین بار در تهران نمایش داده شده است.

در سینه‌ها ستاره

### فیلم

باشم تراش: سوا کسیر فیلم

باشم تراش «مورایف»

از فیلمهای بسیار جالب و معروف شوروی است. در سال ۱۹۴۵ تهیه شده است و در فستیوال سال ۱۹۴۶ شهر «کان» بین همه فیلمها که از اغلب کشورهای بزرگ جهان بقیه گذاشته شده رتبه اول را حازم است.

در این فیلم که داستان آن مربوط به صحنه های عجیب جنگ اخیر است نقشی که فرماندهان بزرگ و افسران ارشد ارتش نجات بخش سرخ بهمیده داشته آشکار میشود و بیننده بخوبی حس میکند که چگونه فشار همه حوادث جنگ مستقیماً اعصاب این اداره کننده گان ارتش را رنج میدهد.

برخلاف فیلمهای جنگی سایر کشورها و مخصوصاً فیلمهای امریکائی با وجود اینکه چاشنی هائی از قبیل بازیهای که ستاره های درجه اول هالیوود اغلب بدون هیچ تناسبی در این فیلمها بهمیده دارند، صحنه های مختلف این فیلم را با اصطلاح «شیرین و با مزه» نمیکند، و با آنکه طول مدت نمایش فلم زیادتر از معمول است. انسان از تماشای آن احساس

خستگی نمیکند و تمام صحنه های فیلم برای هر تماشاگری جالب است.

صحنه های که در این فیلم از قدرت و شجاعت سربازیکه با بدن خود دوسر سیم تلفن مورد نیاز ارتش را بهم متصل میکند و در نتیجه جان میدهد و یا از منظره پرهیجان انتظار افسران و افراد ارتش در مورد شروع حمله دشمن تهیه شده است بقدری قوی و عالی است که حتی در فیلمهای شوروی نیز نظایر آن کم دیده میشود.

این فیلم تاکنون چند مرتبه در تهران نمایش داده شده است و هر دفعه با استقبال شایان علاقمندان آگاه سینما مواجه بوده است.

ف. میرموضائی

## نمایندگان فروش حساب

نمایندگانیکه در زیر نامبرده میشوند بمناسبت خوشحسابی و فعالیت شایان و قابل تقدیر آنها از طرف اداره مجله مردم بدریافت تقدیرنامه ای نائل گردیده اند .

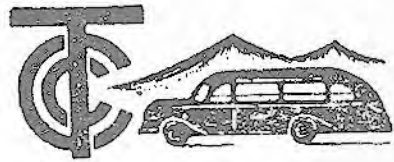
بعلاوه برای هر يك يك جلد كتاب « دنيا و اراني » بعنوان عیدی فرستاده شده است .

یزد	آقای ضیاءالدین دهشیری	تهران	کیوسک رحیمی
شیراز	بخش مطبوعات کشور	ساری	بنگاه مطبوعاتی فردوسی
بابل	آقای حسین مخلوچی	زاهدان	مفازة همت آقای مجتبائی
آمل	« علی اصغر مشرفی	سنندج	بنگاه فرهنگ
اصفهان	« یدالله صادقی	قزوین	بنگاه فرهنگی ایران
بروجرد	بنگاه توزیع جراید	مشهد	بنگاه مطبوعاتی برومند

بنگاه مسافر بری ت ت با اینگه

اخیراً رقابتهای زیادی با او میشود معذالك اتوکار های ۱۶ نفری و میلی او همیشه باظرفیت کامل حرکت مینماید

برای مزید استحضار مسافرین محترم بر نامه جدید اتوکارها بشرح زیر تمیین گردیده است .



اصفهان	همه روزه غیر از جمعه	رشت و پهلوی	همه روزه غیر از جمعه
رامسر	دوشنبه و پنجشنبه	تبریز	یکشنبه و سه شنبه و پنجشنبه
شیراز	یکشنبه و سه شنبه و پنجشنبه	مشهد	شنبه و دوشنبه و چهارشنبه
کرمان	یکشنبه	یزد	یکشنبه و چهارشنبه
همدان	یکشنبه و چهارشنبه	بفداد	چهارشنبه

برای خرید بلیت یا هرگونه اطلاعاتی در تهران به بنگاه ت ت چهار راه یوسف آباد تلفون ۵۱۲۳ و با شرکت سهامی ایران تور خیابان سمدی تلفون ۴۷۹۹ و یا شنبه ایران تور بهارستان تلفون ۹۰۶۹ و در شهرستانها بنمایندگی شرکت ایران تور مراجعه فرمائید .

ما راحتنی شما را در مسافرت تضمین مینمائیم



بهترین هدیه عید برای رفقای مبارز

# دنیا و ایرانی

شماره مخصوص سلسله انتشارات علمی فلسفی هنری  
برای همه

با کاغذ اعلا و چاپ رنگین ۴۵ ریال

نامه ماهانه

## بیداری ما

ارسمان تشکلات دمکراتیک زنان

روز ۱۵ فروردین منتشر میشود

بها ۱۰ ریال

بزودی منتشر میشود

## انقلاب و ضد انقلاب

جلد اول

### توطئه بزرگ ضد شوروی

ترجمه م. م. بابک

اثر: نسیب و گان



ناشر کتابسازان  
223 Old Brompton Rd.  
LONDON S.W.5 01-470 5337  
£0.65

انتشارات آبان

مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران بازارچه کتاب

